

ولی افسوس که نهج البلاغه علی‌رغم کوششهایی که در تفسیر و تبیین معانی آن از سوی جمعی از دانشمندان بزرگ اسلام شده هنوز نیازمند به شرحهای بیشتر و عمیق‌تری است.

بزرگان پیشین در فضای دنیای خود شروحو جالب ولی محدود بر نهج البلاغه نگاشتند؛ اما فضای دنیای امروز شروع تازه‌تر و گسترده‌تری را می‌طلبد.

و به همین دلیل بعد از پایان تفسیر نمونه بر این شدیم که با بضاعت مزجات در پرتو عنایات مولا امیرمؤمنان علیه السلام به شرح تازه‌ای پیرامون نهج البلاغه دست بزنیم به امید این که برای همگان، دانشمندان، دانش پژوهان و حتی افراد عادی مفید باشد.

برای این شرح ویژگیهای زیر در نظر گرفته شده:

- ۱- ترجمه و تفسیر تمام جمله‌ها با بیان روان.
- ۲- تفسیر تمام واژه‌ها و ریشه‌یابی واژه‌ها.
- ۳- بیان شأن ورودها و مسائل تاریخی مربوط به خطبه‌ها و نامه‌ها.
- ۴- تحلیلهای لازم روی بحثهای مختلف عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی

و ....

۵- نکات اضافی که می‌تواند مکمل بحثها بوده باشد و خوانندگان را از مراجعه به کتب دیگر بی‌نیاز سازد.

بحمدالله در این کار، جمعی از همراهان سابق تفسیر نمونه و یاران جدید کمک کردند تا بحثها پربارتر گردد. با تشکر از همه این عزیزان، امید است با عنایت پروردگار اثر مناسبی تقدیم جهان اسلام گردد و ذخیره یوم المعاد باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۲۰

مطابق با اوّل آبان ۱۳۷۸

## خطبه بیست و یکم<sup>(۱)</sup>

«و هي كلمة جامعة للعظمة والحكمة»

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَخَدُّوكُمْ. تَخَفُّوا تَلَحَّفُوا،  
فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ.

قال السيد الشريف: أقول: إنَّ هذا الكلام لو وزن بعد كلام الله سبحانه و بعد كلام رسول الله ﷺ بكلِّ كلام لمال به راجحاً، و برز عليه سابقاً فأما قوله **تَلَحَّفُوا**: «تَخَفُّوا تَلَحَّفُوا» فما سمع كلام أقل منه مسموعاً و لا أكثر منه محصولاً و ما أبعد غورها من كلمة! و أنفع نطفها من حكمة! و قد تبَّهنا في كتاب «الخصائص» على عظم قدرها و شرف جوهرها.

### ترجمه

بی‌گمان پایان کار (رستاخیز و قیامت و بهشت و دوزخ) در برابر شما است و عوامل مرگ، پیوسته شما را به پیش می‌راند. سبکبار شوید تا به قافله برسید! چرا که

---

۱ - در کتاب مصادر نهج البلاغه، این خطبه را از سید رضی، رحمته الله علیه در خصائص صفحه ۸۷ نقل کرده است. و در ذیل خطبه ۱۶۷ - که این خطبه، بخشی از آن است - می‌افزاید: «طبری»، این را در کتاب تاریخ خویش در حوادث سنه ۳۵ هجری قمری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۷۱، و جلد ۲، صفحه ۴۰۳).

با مراجعه به تاریخ طبری، روشن می‌شود که مردم، با علی علیه السلام در روز جمعه، پنج روز به پایان ذوالحجّه مانده، بیعت کردند و نخستین خطبه‌ای که آن حضرت ایراد فرمود، در خطبه ۱۶۷ است که این خطبه جزئی از آن است. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۷.

پیشینیان را برای رسیدن بازماندگان، نگه داشته‌اند! (و همه، در یک زمان، محشور خواهید شد).

سید رضی می‌گوید: اگر این گفتار امام علیه السلام پس از سخن خداوند سبحان و پیامبر اسلام، با هر سخنی سنجیده شود، بر آن برتری خواهد داشت و از آن پیشی می‌گیرد.

اما گفتار او علیه السلام: «تَخَفُّوا تَلَحُّقُوا» کلامی است که از آن، کوتاه‌تر و پرمعناتر، کلامی شنیده نشده است. چه سخن ژرف و عمیقی و چه جمله پرمعنا و حکمت‌آمیزی است، که روح تشنه طالبان حکمت را سیراب می‌کند! ما در کتاب **خصائص** درباره اهمیت و عظمت این جمله، بحث کرده‌ایم.

## شرح و تفسیر

### سبکبار شوید تا به منزل برسید!

این کلام، بخشی از خطبه طولانی‌تر ۱۶۷ است. همین جمله‌ها با تفاوت کمی، ضمن آن خطبه آمده است.

از کلام مرحوم سید رضی، استفاده می‌شود، که امام علیه السلام آن را در آغاز خلافت خویش بیان فرموده است، اما از کتاب **مطالب السؤل**<sup>(۱)</sup> استفاده می‌شود که این خطبه دنباله خطبه گذشته است و همان مطالب را دنبال می‌کند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر سه خطبه، یکجا از **امیر مؤمنان علی علیه السلام** صادر شده و سپس به بخش‌های سه‌گانه، تقسیم شده است.

به هر حال، این بخش از خطبه - که چند جمله بیش نیست - به گفته **سید رضی**، به قدری پرمحتوا و پرمعنا است که با هر کلامی، جز کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقایسه شود، بر آن پیشی می‌گیرد! و راستی که چنین است.

این چه فصاحت و بلاغتی است که در جمله‌هایی کوتاه، حقایق چنان بلندی را

مطرح می‌کند!

حضرت، نخست، مردم را به مسأله معاد و دادگاه بزرگ عدل الهی متوجه می‌سازد و از این طریق، آنها را متوجه مسؤولیت‌های بزرگی که در دوران خلافتش دارند، می‌کند و از هرگونه نفاق و دورویی و کارشکنی و اختلاف، برحذر می‌دارد و می‌فرماید: پایان کار (رستاخیز، قیامت، بهشت و دوزخ) در برابر شما است و عوامل مرگ، پیوسته شما را به پیش می‌راند؛ ﴿فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

تعبیر به «الغایة» (پایان کار) در مورد رستاخیز و بهشت و دوزخ، به خاطر آن است که زندگی این جهان، مقدمه‌ای است برای حیات ابدی در جهان دیگر. این که می‌فرماید: «در پیش روی شما است»؛ یعنی، شک و تردیدی در آن وجود ندارد و هر که باشی و به هر کجا که برسی، سرانجام کار تو، آنجا است. و تعبیر به «الساعة»، به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، اشاره به قیامت صغرا، یعنی مرگ است.

این که می‌گوید: «پشت سر شما است» به خاطر آن است که عوامل مرگ، پشت سر انسان قرار دارد و انسان را از کودکی به جوانی و از جوانی به پیری و از پیری به پایان زندگی می‌راند.

بعضی نیز گفته‌اند که منظور از «الساعة»، ساعات شب و روز است که گویا، مانند مأموری، پشت سر انسان قرار گرفته و او را به سوی پایان زندگی می‌راند. این دو تفسیر، تفاوت چندانی با هم ندارد و نتیجه هر دو، یکی است. با توجه به این که «تَحْدُوكُمْ» از ماده «حدو» به معنای «راندن شتران با آواز مخصوص» است، این نکته به ذهن می‌رسد که گردش شب و روز و ماه و سال، گرچه انسان را به پایان زندگی نزدیک می‌کند، اما چون آمیخته با زر و زیورها و

۱ - «تحدوکم» از ماده «حدو» و «حُدئی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساریان‌ها می‌خوانند، سپس بر معنای گسترده‌تر «مطلق راندن و سوق دادن» اطلاق شده است.

سرگرمی‌های دنیا است، غافل کننده است.

در واقع، در این جمله کوتاه که در آغاز این کلام آمده، هم سخن از قیامت کبرا است و هم سخن از قیامت صغرا. و توجه به این دو، شنونده را آماده پذیرش سخنی که بعد از آن آمده، می‌کند.

حضرت، سپس این جمله کوتاه، ولی بسیار پرمعنا را بیان می‌فرماید: «سبکبار شوید تا به قافله برسید؛ **تَحَقَّفُوا تَلْحَقُوا**».

هنگامی که قافله‌ای به راه می‌افتد و گروهی در آن شرکت دارند، با رسیدن به گردنه‌های صعب‌العبور، گرانباران و امی‌مانند و از آنجا که قافله، نمی‌تواند برای مدت طولانی، به خاطر یک نفر یا چند نفر توقف کند، او را رها کرده، خود می‌روند. چنین کسی، طعمه خوبی برای دزدان و راهزنان یا گرگان بیابان است، ولی آنها که سبکبارند، در پیشاپیش قافله حرکت می‌کنند و زودتر از دیگران به منزل می‌رسند. انسان‌ها، در زندگی این جهان، مسافرانی هستند که بار سفر بسته، به سوی سرمنزل مقصود (زندگی ابدی پس از مرگ) پیش می‌روند. آنها که بار خود را از متاع دنیا سنگین کنند، در فراز و نشیب زندگی می‌مانند و طعمه شیطان می‌شوند، ولی پارسایان و زاهدان، سبکبار، از تمام فراز و نشیب‌ها بسرعت می‌گذرند و به سعادت جاویدان می‌رسند.

در خطبه ۲۰۴ - همان خطبه‌ای که بارها و بارها «حضرت علی ع» برای اصحابش ایراد می‌فرمود - نیز می‌خوانیم: **تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا العُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا ... فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوُوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً؛** خدای، شما را رحمت کند! آماده حرکت شدید که ندای رحیل و کوچ کردن، در میان شما داده شده است. علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید... که گردنه‌های سخت و دشوار و منزلگاه‌های خوفناک در پیش دارید.

بعضی از شارحان **نهج البلاغه**، انسان‌ها را به مسافرانی تشبیه کرده‌اند که در یک سفر دریایی، گرفتار گرداب‌ها و امواج کوه پیکر می‌شوند که اگر کشتی خود را سبک

نکنند، غرق شدن آنها حتمی است.

او می‌گوید: «گرداب»، امواج زندگی این دنیا است و «کشتی» قلب انسان است و «حَبْ دُنْیَا» آن را سنگین کرده، آماده غرق شدن می‌کند.<sup>(۱)</sup>

حضرت دستور بالا را با این جمله تکمیل می‌فرماید: پیشینیان را برای رسیدن بازماندگان، نگه داشتند؛ «فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ».

این جمله، اشاره به این دارد که مجموعه جهان بشریت، در حکم قافله واحدی است که گروهی در پیشاپیش آن در حرکت بوده‌اند و گروهی در وسط و گروهی در آخر این قافله‌اند و همه، یک مسیر را طی می‌کنند و برای رستخیز بزرگ به هم ملحق می‌شوند.

به تعبیر دیگر، قانون مرگ، استثنا بردار نیست و به یقین، در سرنوشت همه انسان‌ها، رقم زده شده است. بنابراین سرنوشت پیشینیان، هشدار برای بازماندگان و پیام روشنی برای همه انسان‌ها است.

## نکته

### سرنوشت گرانباران!

مهم‌ترین عامل بدبختی و شکست گروهی از انسان‌ها، همان چیزی است که در این چند جمله کوتاه به آن اشاره شده است؛ یعنی، سنگین کردن بار خویش از اموری که هرگز، در زندگی ساده دنیا، به آن نیازی نیست.

مسافری را فرض کنید که برای سفری یک روزه، به راه می‌افتد. او، مقدار کمی نان و غذا و میوه، درست به اندازه سفر یک روزه، در دستمالی بسته، به همراه خود می‌برد. حال، مسافر دیگری را فرض کنید که ساک‌های متعددی، از مواد مختلف غذایی و نان و آب انواع شیرینی‌ها و میوه‌ها را برای همین سفر یک روزه، بردوش گرفته و حرکت می‌کند.

بدیهی است که مسافر نخست، با خاطری آسوده و بسیار راحت، با گامهایی استوار و سریع، به سوی مقصد می‌تازد، در حالی که مسافر دوم در همان نخستین فراز و نشیب، به نَفْسِ نَفْسِ افتاده، وامی‌ماند.

این سرنوشت کسانی است که اموال فراوان و زرق و برق بسیار متاع دنیا را گرد خود فراهم ساخته و شب و روز، در فکر حساب و کتاب و حفظ و نگهداری آن هستند و چنان مشغولند که نه تنها به فکر خدا و معاد نیستند، بلکه آرامش دنیا را نیز از دست می‌دهند.

در اینجا، بعضی از شارحان نهج البلاغه، داستانی را از سلمان فارسی نقل کرده‌اند که شاهد خوبی بر گفتار بالا است. فشرده آن چنین است:  
هنگامی که سلمان فارسی، به عنوان استاندار مداین انتخاب شد، بر چهارپایی که داشت، سوار شد و به تنهایی، به راه افتاد.

هنگامی که خبر آمدن او به مداین، در میان اهل شهر منتشر شد، قشرهای مختلف مردم، خود را برای استقبال از وی آماده کردند.<sup>(۱)</sup>  
مردم بر در دروازه شهر در انتظار بودند. پیرمردی را دیدند که بر چارپایش سوار است و تنها به شهر می‌آید. سؤال کردند: «ای پیرمرد! در راه، امیر ما را ندیدی؟»  
پرسید: «امیر شما کیست؟» گفتند: «امیر ما، سلمان فارسی، همان یار رسول خدا است.»

گفت: «من امیر را نمی‌شناسم، ولی سلمان منم.»  
همه، به احترام او، پیاده شدند و مرکب‌های خوب را پیش آوردند و از او تقاضا کردند که بر یکی از آنها سوار شود.  
او گفت: «چهارپای خودم، برای من، از همه اینها بهتر است.»  
به این ترتیب، همه به راه افتادند.

۱ - توجه داشته باشید که امارت مداین، به معنای امارت بر تمام یا بخش عظیمی از ایران بود و انتخاب سلمان فارسی نیز انتخابی بجا و مناسب بود که به پذیرش اسلام واقعی از سوی ایرانیان کمک می‌کرد.

هنگامی که وارد شهر شدند، گفتند: «باید در قصرِ استانداری، اِجلالِ نزول فرمایید.» سلمان گفت: «من به شما گفتم که امیر نیستم تا در دارالاماره منزل گیریم!» او دکانی را در بازار انتخاب و از صاحب آن اجاره کرد و همان جا را مرکز حکومت و قضاوت خود قرار داد.

وی تنها چیزی که با خود داشت، زیراندازی کوچک برای نشستن و ظرفی برای وضو گرفتن و عصایی برای راه رفتن بود.

در آن ایام که سلمان در آنجا حکومت می‌کرد، سیل شدیدی آمد و بخش عظیمی از شهر را فرا گرفت. فریاد مردم از هر سو بلند شد. گروهی فریاد می‌زدند: «فرزندان ما چه شد؟ بر سر خانواده ما چه آمد؟ اموال ما به چه سرنوشتی گرفتار شد؟» سلمان زیرانداز خود را بردوش گرفت و ظرف آب و عصای خود را برداشت و بر یک بلندی قرار گرفت و فرمود: «هَكَذَا يَنْجُو الْمُخَفُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ این گونه، سبکباران، در روز قیامت، اهل نجات می‌شوند.<sup>(۱)</sup>

بی‌شک، سلمان - که در جنگ احزاب، برای نجات لشکر اسلام، آن تدبیر ویژه را پیشنهاد کرد - کسی نبود که از حال مردم در آن شرایط غافل شود. هدف او از این کار، این بوده است که با روح تجمل‌پرستی ایرانیان آن روز در پایتخت بزرگ ساسانی مداین، به ستیز برخیزد و به آنها که غرق آن زندگی بسیار پرزرق و برق و اسراف‌کارانه بودند، هشدار دهد و عواقب شوم این گونه زندگانی را نشان دهد. این، همان است که مولا علی علیه السلام در خطبه بالا، در جمله کوتاهی که دو کلمه بیش نیست، ولی یک دنیا معنا دارد، بیان فرموده است: «تَخَفُّوا تَلَحُّقُوا»؛ سبکبار شوید تا به منزل برسید!

اینک به سراغ کلام «شریف رضی» می‌رویم که بعد از ذکر این خطبه می‌گوید: این گفتار امام علیه السلام جز سخن خدا و پیامبر اسلام، با هر سخنی سنجیده شود، بر آن، برتری خواهد داشت و از آن پیشی می‌گیرد. مخصوصاً جمله «تَخَفُّوا

**تَلَحُّقُوا** «کلامی است که از آن کوتاه‌تر و پرمعناتر، شنیده نشده است. چه سخن ژرف و عمیقی! و چه جمله پرمعنا و حکمت آمیزی است!

این کلام، که روح تشنه طالبان حکمت را سیراب می‌کند، در کتاب **خصائص** درباره اهمیت و عظمت این جمله بحث کرده‌ایم.

\*\*\*

## خطبه بیست و دوم

و من خطبة له عليه السلام<sup>(۱)</sup>

حين بلغه خبر الناكثين ببيعته

و فيها يذم عملهم و يلزمهم دم عثمان و يتهددهم بالحرب

بخش اول

أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى  
أَوْطَانِهِ، وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ، وَ اللَّهُ! مَا أَنْكُرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَ  
لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصِيفًا.

### ترجمه

آگاه باشید! شیطان، حزب خود را بسیج کرده و سپاهش را گردآورده است تا بار دیگر، ظلم و ستم به وطنش بازگردد و باطل، به جایگاه نخستینش رسد. به خدا سوگند! هیچ کار خلافی از من سراغ ندارند و انصاف را میان من و خود، حاکم نکرده‌اند.

---

۱ - این خطبه را، مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد»، در فصل ۲۲ از کلمات علی عليه السلام و «کلینی» در «کافی» جلد ۵، صفحه ۵۳، کتاب «جهاد» به ضمیمه بعضی از خطبه‌های دیگر و مرحوم علامه مجلسی، در بحارالانوار، جلد ۳۲، صفحه ۱۹۳، به صورت مشروح نقل کرده است. ابن اثیر در نهاییه، در چند جا به مناسبت لغات خطبه، آن را ذکر کرده است. نویسنده، مصادر نهج البلاغه می‌افزاید؛ این خطبه از خطبه‌های دیگر آن حضرت گرفته شده است. او آن را، مرتبط با خطبه ۲۶ می‌داند و در ذیل آن خطبه، آن را با خطبه ۱۷۲ مربوط می‌شمرد. مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۷۳.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه - همان گونه که از عنوانش پیدا است - به بیعت شکنی طلحه و زبیر و سپس به حوادث تلخ جنگ جمل نظر دارد، و نیز به مسأله خون «عثمان» که دستاویزی برای جنگ طلبان جمل و بعد از آن، بهانه‌ای برای آتش افروزان شام گردید - اشاره می‌کند و آنها را با تهدیدهای روشنی، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد. حضرت، در پایان خطبه، به تهدیدهایی که دشمنانش نسبت به او داشتند، پاسخ دندان شکن می‌دهد.

این خطبه، از نظر محتوا، با خطبه ۱۰، ۲۶ و ۱۷۲ تناسب و شباهت قابل ملاحظه‌ای دارد و به همین دلیل، احتمال دارد که هر کدام از این خطبه‌ها، بخشی از خطبه واحدی بوده که سید رضی رحمته الله علیه آن را تجزیه کرده و هر کدام را به تناسبی، در جایی نقل کرده است.

جالب این که طبق روایتی، عمرو بن عاص، روزی به عایشه گفت: «لَوَدِدْتُ أَنَّكَ قُتِلْتِ يَوْمَ الْجَمَلِ!»؛ من، دوست داشتم که تو، در روز جنگ جمل کشته شده بودی! عایشه با تعجب پرسید: «وَلِمَ؟ لَا أَبَا لَكَ!» ای بی‌اصل و نسب! به چه دلیل؟! عمرو عاص در پاسخ گفت: «كُنْتِ تَمُوتِينَ بِأَجْلِكَ وَ تَدْخُلِينَ الْجَنَّةَ وَ نَجَعُكَ أَكْبَرَ التَّشْنِيعِ عَلَى عَلِيٍّ»، تو با مرگ خود، از دنیا می‌رفتی و داخل بهشت می‌شدی و ما، قتل تو را، بزرگ‌ترین دستاویز برای بدگویی به علی قرار می‌دادیم.<sup>(۱)</sup>

بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این خطبه، از خطبه‌های مربوط به جنگ صفین است و اشاراتی که در آن آمده، متوجه به معاویه است؛<sup>(۲)</sup> ولی از عنوانی که سید رضی رحمته الله علیه برای آن انتخاب کرده نیز کلام ابن ابی‌الحدید<sup>(۳)</sup> و غیر او، استفاده می‌شود که این خطبه، هر چند مضامینش با هر دو گروه تناسب دارد، تنها، مربوط به پیمان شکنان جنگ جمل است.

۱ - علامه مجلسی، این حدیث را از احتجاج طبرسی نقل کرده است. بحارالانوار، جلد ۳۲، صفحه ۲۶۷،

حدیث ۲۰۶. ۲ - شرح قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۱۸۸.

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۰۵.

## شرح و تفسیر

## آتش افروزان جنگ جمل

همان گونه که قبلاً اشاره شد، این خطبه، ناظر به آتش افروزان جنگ جمل، یعنی طلحه و زبیر و یاران آنها است. آن دو که هوای حکومت در سر داشتند و علی علیه السلام را آماده واگذاری بعضی از مناصب مهم حکومتی به خودشان ندیدند، تحت تأثیر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی، بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند و گروهی از مردم را پیرامون خود جمع کردند و همسر پیامبر، عایشه را هم با خود همراه نمودند و به عنوان خون‌خواهی عثمان، قیام کردند<sup>(۱)</sup> و «بصره» را - که به جهاتی، برای این کار آمادگی داشت - به عنوان مرکز توطئه‌های خود برگزیدند.

امام علیه السلام در نخستین فراز این خطبه، به این توطئه، اشاره کرده می‌فرماید:

آگاه باشید! شیطان، حزب خود را بسیج کرده و سپاهش را گرد آورده است تا بار دیگر، ظلم و ستم به وطنش بازگردد و باطل، به جایگاه نخستینش رسد! «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ<sup>(۲)</sup> حِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ<sup>(۳)</sup> جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَىٰ أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَىٰ نِصَابِهِ<sup>(۴)</sup>».

۱ - مسأله خون‌خواهی عثمان، تنها، دستاویزی برای جنگ افروزان شام نبود؛ بلکه در جنگ جمل نیز دستاویز طلحه و زبیر و عایشه بود تا کار خود را در آتش افروزی جنگ جمل توجیه کنند. مورخ معروف، ابن اثیر در کتاب «کامل» می‌گوید: هنگامی که عایشه، از مکه به مدینه می‌آمد در وسط راه خبر قتل عثمان و اجتماع مردم بر بیعت علی علیه السلام را شنید. بسیار ناراحت شد و گفت: «ای کاش، آسمان بر زمین فرود می‌آمد اگر این کار سر بگیرد.» و سپس دستور داد که او را به مکه بازگردانند. او می‌گفت: «به خدا! عثمان، مظلوم کشته شد! به خدا قسم! من از خون خواهان او خواهم بود.» کسی از حاضران به او گفت: «نخستین کسی که ضد عثمان سخن گفت، تو بودی! و تو بودی که نام «نعتل» بر عثمان نهادی! (نعتل، به گفته بعضی یک مرد یهودی ریش بلند بوده است. و به گفته «لسان العرب» این کلمه، به معنای «پیرمرد احمق» است.) و تو بودی که می‌گفتی نعتل را بکشید که کافر شده است.» کامل، جلد ۳، صفحه ۲۰۶.

طبری، مورخ معروف، نیز همین معنا را در تاریخ خود آورده است: تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۷۷.

۲ - ذَمَّرَ از ماده «ذمر» به معنای «برانگیختن و تشجیع کردن» است. و گاه گفته شده که این کلمه به معنای تحریک توأم با ملامت و سرزنش است و از همین رو، ذَمَّرَ (بر وزن ذَهَن) به معنای «مرد شجاع و متحرک» است.

۳ - «جَلَب» در اصل، به معنای «سوق دادن و جابه جا کردن» است و به افرادی که به آسانی جمع و جور و گردآوری می‌شوند، «جلب» می‌گویند. استجلب، در این جا به معنای «گردآوری کردن» است.

۴ - «نِصَاب» از ماده «نصب» در اصل، به معنای «تثبیت چیزی در محلی» است و لذا به اصل و اساس هر

این سخن، اشاره به حرکت‌های آشوب طلبانه‌ای است که بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام روی داد. و منظور از حزب شیطان، همان کسانی هستند که در عصر عثمان به سوءاستفاده از بیت‌المال و سلطه بر پُست‌های حسّاس کشور اسلامی دست زده بودند و در انتظار خلافت و مقامات دیگر، بعد از عثمان، روز شماری می‌کردند.

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا، هشدار می‌دهد که توطئه‌های شیطانی در حال شکل گرفتن است و هدف همه آنها این است که بار دیگر حیف و میل در بیت‌المال و جور و ستم در سرزمین اسلام ظاهر و آشکار گردد و امام علیه السلام را از اصلاح جامعه اسلامی و مرهم نهادن بر زخم‌هایی که در دوران عثمان بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد شد، بازدارند.

حضرت سپس در ادامه این سخن، این حقیقت را روشن می‌سازد که آنها هیچ دلیلی برای مخالفت‌های خود ندارند و تابع هیچ منطقی روشنی نیستند:

«به خدا سوگند! آنها هیچ کار خلاف و منکری از من سراغ ندارند، و انصاف را، میان من و خود، حاکم نکرده‌اند؛ **«وَاللّٰهُ! مَا اُنْكُرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصِيفًا»**<sup>(۱)</sup>.

در این جمله، امام علیه السلام اشاره به طلحه و زبیر و گروه پیمان شکنان (ناکثین) می‌کند و به طور سربسته، به بهانه واهی آنها اشاره می‌فرماید. بهانه آنها، قتل عثمان بود. حضرت، در جمله‌های بعد، به طور مشروح‌تر بیانات بسیار کوبنده‌ای درباره آنان فرموده است.

آری، تمام کتاب‌های تاریخی گواهی می‌دهد که قتل عثمان، چیزی نبود که به امام علیه السلام نسبت داده شود، بلکه کسی که بیش از همه برای خاموش کردن فتنه در

E چیزی، «نصاب» گفته می‌شود. اطلاق نَصَب بر خستگی و تعب، شاید به این دلیل است که انسان رادر محل خود ساکن می‌کند.

۱ - «نَصِف» (بر وزن اَلِف) و «نَصْف» (بر وزن جِسم) هر دو به معنای «انصاف و عدالت و حدّ اعتدال» است. و این که به نیمی از هر چیزی، نصف گفته می‌شود، به همین دلیل است.

میان مسلمانان، تلاش و کوشش کرد، امام علیه السلام بود. پیمان شکنان، در این قضاوت‌های عجولانه خود، هرگز راه انصاف را پیش نگرفتند، بلکه به دروغ و تهمت‌های آشکار متوسل گشتند. البته این رفتار، هنگامی که پای منافع نامشروع شخصی به میان آید، غیرمنتظره نیست و در عصر خود، نمونه‌های آن را فراوان مشاهده می‌کنیم که سردمداران سیاست‌های جور و ظلم در جهان، از هیچ دروغ و تهمتی برای رسیدن به منافع نامشروع خویش ابا ندارند!

## نکته

### حزب الله و حزب شیطان

آن چه در تعبیر امام علیه السلام در جمله بالا آمده است، اشاره لطیفی است به چیزی که در قرآن مجید، در آخر سوره مجادله آمده است. در آنجا، انسان‌ها را به دو گروه «حزب الله» و «حزب شیطان» تقسیم می‌کند و نشانه اصلی «حزب الله» را، «حب فی الله» (دوست داشتن برای خدا) و «بغض فی الله» (دشمن داشتن برای خدا) می‌شمرد و ضمن بیان این حقیقت که مؤمنان راستین، هرگز، با دشمنان خدا رابطه مودت و دوستی برقرار نمی‌کنند، هر چند نزدیک‌ترین افراد مانند پدر و فرزند و برادرشان باشند، می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>(۱)</sup>؛ اینان، حزب‌الله‌اند. آگاه باشید که حزب الله پیروز است!

در مقابل اینها گروهی هستند که برای حفظ منافع خویش، رابطه دوستی با دشمنان خدا برقرار می‌کنند و راه نفاق و دورویی را پیش می‌گیرند و تکیه بر قدرت و اموال خود می‌کنند و در میان بندگان خدا، تخم ظلم و فساد می‌پاشند. قرآن درباره آنها می‌گوید: ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>؛ شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است. آنها حزب شیطانند. آگاه باشید حزب شیطان،

۱ - سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲ - سوره مجادله، آیه ۱۹.

زیانکار است!

وجود این دو حزب، مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام ﷺ نبوده، بلکه در هر عصر و زمانی، به آشکال مختلف ظاهر می‌شوند و به گفته شاعر، این آب شیرین و شور تا نفخ صور ادامه دارد. اگر نگاهی به جهان امروز بیفکنیم، بروشنی می‌بینیم که این دو حزب، در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند و همه جا، حزب شیطان، با تکیه بر قدرت و زور و ثروت و نقشه‌های شوم خود، به پاشیدن تخم ظلم و جور و فساد مشغول است و حزب الله نیز با تکیه بر ارزش‌های الهی، حتی در مواردی ظاهراً با دست خالی، در برابر آنها ایستادگی می‌کند.

حزب شیطان، همیشه در انتظار فرصت‌های مناسب است. و یکی از فرصت‌های مناسب برای آنها هنگام نقل و انتقال حکومت‌ها و پدید آمدن انقلاب‌ها و تحوّل‌ها است. نمونه روشن از این فرصت‌طلبی، آغاز حکومت علی‌علیه‌السلام بود. بازماندگان جنود جاهلی که در عصر عثمان جان گرفته بودند، دست به دست هم دادند تا در برابر بنده خالص و فرزند راستین اسلام، علی‌علیه‌السلام بپاییزند و آتش ظلم و فساد را که می‌رفت با حکومت آن حضرت خاموش شود، برافروزند و به گفته مولا علی‌علیه‌السلام جور و ستم را به وطنش بازگردانند و باطل را به اصل و ریشه‌اش برسانند.

امام‌علیه‌السلام در این لحظات حسّاس از حکومت خود، به مردم با ایمان هشدار می‌دهد که مراقب باشند تا در دام لشکر شیطان نیفتند و فریب توطئه‌های آنها را نخورند.

ظناً، از تعبیر بالا استفاده می‌شود که ظلم و جور هم وطنی دارد و باطل، ریشه و اساسی. آری! چنین است. وطن جور و ظلم، همان جا است که لشکر شیطان زندگی می‌کند و اساس و اصل باطل، همان اصولی است که حزب شیطان بدان پای‌بند است.

## بخش دوم

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ! فَلَيْنَ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ لَيْنَ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا النَّبِيعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ وَ يُحْيُونَ بِدَعَةٍ قَدْ أُمِيتَتْ. يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَ الْإِمَّ أُجِيبَ! وَ إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عِلْمِهِ فِيهِمْ.

## ترجمه

آنها حقی را از من مطالبه می‌کنند که خود، آن را ترک گفته‌اند، و انتقام خونی را می‌طلبند که خودشان آن را ریخته‌اند! اگر (فرضاً) من، در ریختن این خون (خون عثمان) شریک‌شان بودم، آنها نیز سهیم بوده‌اند، و اگر تنها، خودشان، مرتکب این کار شده‌اند، مسئولیتش بر گردن خودشان است. (بنابراین) مهم‌ترین دلیل آنها، بر ضدّ خود آنها می‌باشد. (آری) آنها می‌خواهند از مادری شیر بنوشند که شیرش را بریده! و بدعتی را زنده کنند که مدت‌ها است مرده است! (آنها، می‌خواهند همان حیف و میل‌های زمان عثمان، تکرار شود و گروهی بر بیت‌المال اسلام، بناحق، مسلط باشند! هرگز این کار در حکومت من تکرار نمی‌شود؛ نه مال و نه پُست و مقامی را، بناحق، به کسی نمی‌بخشم!) ای نومیدی! به سراغ این دعوت کننده بیا. راستی چه کسی دعوت می‌کند و مردم (ناآگاه) چه دعوتی را اجابت می‌کنند؟! من، به حجت و علم الهی درباره‌ی این گروه، راضی‌ام (و حاکم میان من و آنها خدا است).

## شرح و تفسیر

## بهانه جویان رسوا!

امام علیؑ در این فراز از خطبه‌اش، آن چه را در فراز قبل، به صورت سربسته گفته بود شرح می‌دهد و با دلایلی کوبنده، پیمان شکنان و آتش افروزان جنگ در میان مسلمانان را محکوم می‌کند.

در این بخش از سخنش، به دستاویز اصلی طلحه و زبیر و همراهان آنها - یعنی مسأله خون‌خواهی عثمان - اشاره کرده، می‌فرماید:

«انها، حقی را از من مطالبه می‌کنند که خود، آن را ترک گفته‌اند و انتقام خونی را می‌طلبند که خود، آن را ریخته‌اند»؛ **﴿وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ وَ دِمَاءَهُمْ سَفَكُوهُ﴾**.

مورخ معروف، طبری، در تاریخ خود، از یکی از یاران عثمان نقل می‌کند که هنگامی که (مردم شورشی) عثمان را محاصره کردند، علیؑ در خیبر بود. زمانی که بازگشت، عثمان به سراغ حضرت فرستاد و او را به خانه خود دعوت کرد. امام علیؑ وارد بر عثمان شد. عثمان، بعد از حمد و ثنای الهی، اظهار داشت: «من، حقوقی بر تو دارم: حق اسلام و حق اخوت و برادری و حق خویشاوندی؛ و اگر این حقوق هم نباشد، قبل از اسلام، نیز با هم رابطه و پیمان داشتیم.» علیؑ سخنان او را تصدیق کرد و خارج شد و به سراغ خانه طلحه آمد. آنجا از افراد گوناگون، پر بود. امام علیؑ به او فرمود: «ای طلحه! این چه سرو صدایی است که به راه انداخته‌ای؟». طلحه گفت: «حالا این سخن را می‌گویی که کار از کار گذشته و شرّ و فساد فزونی گرفته؟!» علیؑ گفت: «سخنان خود را در او مؤثر نیافت، از نزد او بازگشت و به سراغ بیت‌المال رفت، فرمود: «در آن را بگشایید!» اما کلید پیدا نشد، لذا فرمود: «در را بشکنید!» در را شکستند، فرمود: «اموال بیت‌المال را بیرون بیاورید!» بیرون آوردند و شروع کرد به تقسیم کردن آن در میان مردم. این سخن، در شهر پخش شد و به گوش کسانی که در خانه طلحه جمع شده بودند، رسید. آنها با شنیدن این سخن،

آهسته آهسته از خانه او خارج شدند تا این که فقط طلحه در آنجا باقی ماند. این خبر به عثمان رسید و خوشحال شد؛ زیرا، توطئه طلحه را بی اثر دید. هنگامی که طلحه با چنین وضعی روبه‌رو شد، به دیدار عثمان آمد. اجازه گرفت و وارد شد. رو به او کرد و گفت: «یا امیر المؤمنین! أستغفرالله و أتوب إلیه! من، کاری می‌خواستم انجام بدهم که خداوند مانع شد و الان از کار خود توبه می‌کنم». عثمان به او گفت: «به خدا سوگند! تو، برای توبه نیامده‌ای! شکست خوردی و این‌جا آمدی، خدا از تو انتقام بگیرد.»<sup>(۱)</sup>

طبری، در جای دیگر از همان تاریخ خود می‌گوید که: هنگامی که عثمان را در خانه‌اش کشتند، مردی به نام «سودان بن حمران» از آنجا خارج شد و می‌گفت: «طلحه کجا است؟ ما عثمان را کشتیم.»<sup>(۲)</sup>

از این شواهد و شواهد تاریخی دیگر، به خوبی استفاده می‌شود که طلحه، یکی از گردانندگان اصلی ماجرای قتل عثمان بوده است.

این جمله عایشه نیز معروف است که با صراحت دستور قتل عثمان را به مردم داد و گفت: «**أَقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللهُ نَعْتَلًا**؛ نعثل (عثمان) را بکشید! خدا نعثل را بکشد!» منظور او از نعثل، عثمان بود.

ابن ابی‌الحدید، در شرح یکی از خطبه‌های نهج البلاغه که در مورد جنگ جمل سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که تمام تاریخ نویسان اسلام، اعتراف دارند که عایشه، از شدیدترین دشمنان عثمان بود تا آنجا که یکی از لباس‌های پیامبر اسلام را در منزل خود آویزان کرده بود و به کسانی که نزد او می‌آمدند، می‌گفت: «این لباس پیامبر است که هنوز کهنه نشده، ولی عثمان سنت پیامبر را کهنه کرده است.»

گفته‌اند که نخستین کسی که عثمان را «نعثل» خواند، عایشه بود و می‌گفت: «نعثل را بکشید که خدا نعثل را بکشد.»<sup>(۳)</sup>

۱ - تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۳. ۲ - همان جا، صفحه ۴۱۱.

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۶، صفحه ۲۱۵.

با این حال، عجیب است که آنها، به عنوان خون‌خواهی عثمان، قیام کردند! در عالم سیاست (سیاستِ منهای تقوا و پرهیزکاری و ایمان) این مسائل، عجیب نیست که افرادی، خودشان، توطئه می‌کنند و بعد به عنوان دفاع، در برابر توطئه قیام می‌کنند!

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: اگر (فرضاً) من، در ریختن این خون، شریک‌شان بوده‌ام، آنها نیز سهمیم بوده‌اند و اگر تنها، خودشان، مرتکب این کار شده‌اند، مسؤلیت آن بر گردن خودشان است؛ **﴿فَلَيْسَ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَاِنَّ لَهُمْ لَنْصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ لَئِنْ كَانُوا وُلُوهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ اِلَّا عِنْدَهُمْ﴾**.

این سخن، اشاره به این دارد که همه می‌دانند که آنها، در قتل عثمان، سهمی داشته‌اند و به فرض که مرا هم در این کار سهمیم بدانند (در حالی که من، نه تنها، سهمی نداشتم، بلکه در خاموش کردن آتش فتنه کوشش فراوان کردم) سهم خودشان غیرقابل انکار است و اگر محرک اصلی، آنها هستند هم آنها باید پاسخ‌گو باشند! با این حال، چه قدر بی‌شرمی است که آنها، قیام و خون عثمان را از من طلب کنند.

حضرت، برای تکمیل این سخن می‌فرماید: «مهم‌ترین دلیل آنها، بر ضد خودشان است، (و هر چه بگویند، مصداق اصلی‌اش، هستند؛ **﴿وَ اِنَّ اَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى اَنْفُسِهِمْ﴾**».

آنگاه، از انگیزه اصلی آنها پرده برداشته، می‌فرماید که: مطلب اصلی، چیز دیگری است. آنها، مایل بودند اوضاع زمان عثمان ادامه می‌یافت و برای این گروه، امتیازاتی در بیت‌المال قرار داده می‌شد، ولی آن دوران گذشت و دیگر باز نمی‌گردد: «آنها، می‌خواهند از مادری شیر بنوشند که شیرش را بریده و بدعتی را زنده کنند که مدت‌ها است مرده است؛ **﴿يَرْتَضِعُونَ اُمًّا قَدْ فَطَمَتْ وَ يُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ اُمِيَّتْ﴾**».

در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز داده شده است، از جمله این که

منظور از «مادری که شیر خود را قطع کرده» همان سنت‌های جاهلی و بدعت‌ها و تعصّب‌هایی است که قبل از اسلام وجود داشته که برای رسیدن به حکومت و یا حمایت از گروه خاصی، به هر وسیله غیر اخلاقی متوسّل می‌شدند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این جمله می‌گوید: «که آن دوران گذشت و شیر آن مادر قطع شد و دیگر جای توسّل به بهانه‌های واهی و دروغین برای رسیدن به خواسته‌های نامشروع نیست.» (۱)

این تفسیر، مناسب جمله دوم است که می‌گوید: «آنها می‌خواهند بدعت مرده‌ای را زنده کنند.» و نه جمله نخست و هر دو جمله را به یک معنا دانستن، خلاف ظاهر لفظ است.

بعضی نیز گفته‌اند که: منظور این است که با ادعای خون‌خواهی عثمان، در حقیقت، می‌خواهند خاطرۀ حکومت او را زنده کنند، با این که این مدّعیان خون‌خواهی، خود، از کسانی بودند که ضد عثمان قیام کردند و سبب قتل او شدند. به این ترتیب، می‌خواهند از مادری که شیرش را بریده، بار دیگر شیر بنوشند. البته، جمع میان همه این معانی نیز ممکن است، هر چند معنای نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

حضرت، در ادامه این سخن، اشاره به نتیجه کار این گروه و ترکیب جمعیت آنها کرده و با تعبیر جالبی، چنین می‌فرماید:

«ای نومیدی! به سراغ این دعوت کننده بیا! راستی چه کسی دعوت می‌کند و مردم (ناآگاه) چه دعوتی را اجابت می‌کنند؟! ﴿يَا حَبِيبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَ الْاُمُّ اُجِيبُ؟﴾» (۲)

این تعبیر، در واقع، پیش بینی نتیجه، جنگ جمل از سوی امام علیه السلام است.

۱ - منهاج البراعة، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

۲ - «خبیة» به معنای «نومیدی» است. و منظور از «داعی» در این جا طلحه یا زبیر است که مردم را دعوت به شورش ضد امام علیه السلام کردند. تعبیر «من دَعَا» اشاره‌ای به تحقیر آنها است و جمله «الامُّ اُجِيبُ» اشاره به تحقیر گروهی است که چشم و گوش بسته، به دنبال آنها افتادند.

حضرت، عاقبت آنها را، نومیدی و شکست اعلام می‌کند؛ عاقبت فرصت طلبانی، که خود از بانیان قتل عثمان بوده‌اند، سپس به خون خواهی او برخاسته و در میان صفوف مسلمانان تفرقه افکنده‌اند و گروهی، چشم و گوش بسته، به دنبال آنها افتاده و خود را در دنیا و آخرت گرفتار زیانکاری و رسوایی کرده‌اند.

حضرت، در ادامه این سخن می‌فرماید: من به حجت الهی و علم او درباره این گروه راضی‌ام (و حاکم میان من و آنها، خدا است): **وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَوَعَلْمِهِ فِيهِمْ.**

ممکن است که منظور از حجت الهی، همان دستوری باشد که درباره یاجیان و متجاوزان در قرآن مجید آمده است که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>.

هر گاه، دو گروه از مؤمنان، با هم به نزاع پردازند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو به دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز بیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.

جمله «وَعَلْمِهِ فِيهِمْ» ممکن است اشاره به حدیث مشهوری باشد که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلِيٌّ فرمود: «قَاتِلِ النَّكِيثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ»؛ او، با ناکثین و قاسطین و مارقین، بیکار خواهد کرد». هنگامی که اُم سلمه، درباره این سه گروه سؤال می‌کند، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناکثین را به پیمان شکنان جمل، و قاسطین را به لشکریان شام، و مارقین را به اصحاب نهروان، تفسیر می‌فرماید.<sup>(۲)</sup>

روشن است کسی که راضی به رضای خدا و آگاه از آینده این گونه حوادث دردناک و شکست و نومیدی دشمنان باشد، روح او، مملو از رضایت و خشنودی و آرامش خواهد بود.

\*\*\*

۱ - سوره حجرات، آیه ۹.

۲ - احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۹۹، (به نقل از ینابیع المودة).

## بخش سوم

فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَ كَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ وَ نَاصِرًا  
لِلْحَقِّ! وَ مِنَ الْعَجَبِ بَعَثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَ أَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ!  
هَبْلَتُهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُزْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَ  
إِنِّي لَعَلَى يَاقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

## ترجمه

اگر آنها از پذیرش حق امتناع کنند، لبه تیز شمشیر را به آنها می‌بخشم؛ همان شمشیری که بهترین درمان باطل (در برابر زورگویان) و یار و یاور حق (در برابر ستمگران خودکامه) است. راستی عجیب است که از من خواسته‌اند در برابر نیزه‌های آنان حاضر شوم و در مقابل شمشیرهایشان شکیبا باشم! (آری آنها به من اعلان جنگ داده‌اند!) مادران در سوگ‌شان به عزا بنشینند! من کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند! چرا که من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آئین خود، کمترین شک و تردیدی ندارم.

## شرح و تفسیر

آیا مرا تهدید می‌کنید؟

در بخش گذشته این خطبه امام علیه السلام تکیه بر استدلال منطقی فرموده و آنها را با بیانی روشن و قاطع، اندرز می‌دهد تا به اشتباه خویش پی‌برند و از راه شیطان، بازگردند و به بیعتی که با امام داشته‌اند، وفادار مانده، دست از آتش افروزی و جنگ

بردارند. در این بخش - که آخرین بخش این خطبه است - به آنها هشدار می‌دهد که اگر گوش به حرف حساب ندهند، با زبان شمشیر، با آنها سخن خواهد گفت، همان شمشیری که پاسخ زورگویان و هواپرستان خودمحور است.

می‌فرماید: اگر آنها از پذیرفتن حق سر باز زنند، لبه تیز شمشیر را به آنها می‌بخشم؛ **﴿فَإِنْ أَبَوْا أَغَطَيْتَهُمْ حَدَّ السَّيْفِ﴾**.

همان شمشیری که بهترین درمان باطل (در برابر زورگویان منطق‌شناس) و یار و یاور حق (در برابر ستمگران خودکامه) است؛ **وَ كَفَىٰ بِهِ شَافِيًا مِّنَ الْبَاطِلِ وَ نَاصِرًا لِلْحَقِّ!**

این که می‌گویند پیامبر اسلام ﷺ در یک دست خود قرآن را گرفته و در دست دیگر شمشیر را، بیان یک واقعیت مسلم در حکومت‌های الهی است. آنها باید قبل از هر چیز، به مسائل منطقی روی آرند و برای اصلاح فرهنگ جوامع فاسد بکوشند و تا آنجا که در توان دارند، با اندرز و نصیحت و دلایل روشن عقلانی، خطاکاران را از اشتباه بیرون آورند، ولی بدیهی است که همیشه، گروهی وجود دارند که پرده‌های خودخواهی و هوا پرستی، عقل و وجدان آنها را پوشانده و چیزی جز زبان شمشیر را درک نمی‌کنند.

رهبران حکومت‌های الهی، در برابر این گونه افراد، متوسل به زور می‌شوند و تکیه بر قدرت می‌کنند و قاطعانه، آنها را درهم می‌کوبند و این، آخرین دارو برای درمان بیماری فکری و اخلاقی این گونه افراد است؛ **إِنَّ آخِرَ الدِّوَاءِ الْكُفِيُّ**، آخرین دوی زخم‌های غیرقابل علاج، داغ کردن و سوزاندن است.<sup>(۱)</sup>

در واقع، جمله «**شَافِيًا مِّنَ الْبَاطِلِ**» و جمله «**نَاصِرًا لِلْحَقِّ**» لازم و ملزوم هم‌اند؛ چرا که درمان باطل، سبب یاری حق و یاری حق، سبب فرونشستن باطل است.

۱ - این جمله، یک ضرب‌المثل معروف عرب است، ولی در روایات اسلامی، از جمله خطبه ۱۶۸ نهج‌البلاغه، نیز به آن اشاره شده است.

حضرت، در ادامه این سخن می‌افزاید: «عجیب است که آنها به من اعلان جنگ داده‌اند و از من خواسته‌اند که در برابر نیزه‌های آنان حاضر شوم و در برابر شمشیرهایشان شکیب باشم!» (با آن که آنها به خوبی از موقعیت من در جنگ‌های اسلامی آگاه‌اند و ضرب شست مرا دیده‌اند که چگونه در برابر نیرومندترین مردان جنگی دشمنان اسلام، ایستادگی کرده‌ام)؛ ﴿وَمِنَ الْعَجَبِ بَعَثُهُمُ إِلَيَّ أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّعَانِ<sup>(۱)</sup> وَ أَنْ أَضْبِرَ لِلْجَلَادِ!﴾<sup>(۲)</sup>

این تعبیر، به خوبی نشان می‌دهد که گروه پیمان شکنان جنگ جمل، آغازگران آتش افروزی جنگ بوده‌اند؛ چرا که به امام علیؑ اعلان جنگ کرده‌اند و بی‌شرمانه، حضرتش را تهدید به نیزه و شمشیر کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید، از مورخ معروف، ابومخنف نقل می‌کند که هنگامی که فرستادگان علیؑ از نزد طلحه و زبیر و عایشه بازگشتند، حامل پیام اعلان جنگ بودند.<sup>(۳)</sup>

به هر حال این تهدید نشان می‌دهد که تا چه حد آتش افروزان جنگ جمل، از واقعیت‌ها، بیگانه بودند و رسیدن به مقام، آن چنان چشم و گوش آنها را بسته بود، که واقعیت روشنی مانند شجاعت و جنگجویی علیؑ را - که بارها، در غزوات اسلامی، با چشم خود مشاهده کرده بودند - به فراموشی سپردند.

حضرت، در ادامه این سخن، همان مطلب را با ذکر دلیل روشنی تعقیب می‌کند، می‌فرماید: «مادران در سوگشان، به عزا بنشینند! من، کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند! چرا که من، به پروردگار خویش، ایمان و یقین دارم و در دین و آئین خود، کمترین شک و تردیدی ندارم؛ ﴿هَبِلْتَهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُمْ وَ مَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَ إِنِّي لَعَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ

۱ - طعان به معنای «ضربه زدن به چیزی» است به طوری که در آن وارد شود و معمولاً در مورد ضربه زدن با نیزه به کار می‌رود و گاه به نیش زبان هم «طعن» گفته می‌شود؛ و در این جا کنایه از جنگ کردن است.

۲ - «جلاد» از ماده «جلد» به معنای «ضربه زدن بر بدن با تازیانه یا عصا یا شمشیر» است و در اینجا باز کنایه از جنگ کردن است.

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

### غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي ﴿١﴾

جمله «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ»<sup>(۱)</sup> - با توجه به این که مفهوم هَبَل، به عزای فرزند نشستن است - اشاره به این است که شما، ارزش زنده ماندن را ندارید و باید بمیرید و مادران تان به عزایتان بنشینند که این چنین در قضاوت و تدبیر خود، گرفتار خطاها و اشتباهات روشن هستید. شبیه این جمله در ادبیات عرب، عبارت «تَكَلَّهْتُمْ النَّوَاكِلُ» است که آن نیز به همین معنا است.

به هر حال، امام علیه السلام در این جمله‌های حساب شده و پرمعنا نخست، به سابقه زندگی خود اشاره می‌کند و به کنایه می‌گوید که حتی مشرکان عرب مرا به خوبی می‌شناختند و هرگز کسی در دوران زندگانی‌ام مرا به جنگ و مبارزه تهدید نکرد، حال، شما که این همه با من بوده‌اید و ادعای مسلمانی دارید، چرا تهدید می‌کنید؟! اشاره دیگر حضرت به این است که کسی، از جنگ می‌ترسد که از مرگ و شهادت بترسد و کسی از مرگ و شهادت می‌ترسد، که یقین قاطع به پروردگار نداشته باشد و در مسیری که می‌پیماید گرفتار شک و شبهه گردد؛ زیرا، آن کس که به مسیر خود ایمان دارد و صاحب یقین و اعتقاد راسخ است، می‌داند که در جنگ با دشمنان حق، هرگز شکستی نیست؛ بلکه یا پیروزی بر دشمن است و یا شهادت و انجام وظیفه و شتافتن به جوار قرب پروردگار و بهره‌مندی از حیات ابدی و جاویدان. و این، همان «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» - یکی از دو نیکی - است که در آیه شریفه ۵۲ از سوره توبه آمده است! «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»؛ بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکویی (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارید!»

گروهی از مفسران نهج البلاغه، معتقدند که جمله «فَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي» و جمله «وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي»، یک مفهوم را می‌رساند و تأکید هم است، ولی حق این است که این دو جمله، از قبیل بیان عام بعد از خاص و ناظر به دو مفهوم

۱ - هَبُول: زنی که فرزندانش را از دست داده است.

است. در نخستین جمله، امام علیه السلام اشاره به مقام یقینش می‌کند، همان چیزی که در حدیث منسوب به آن حضرت «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِيناً»<sup>(۱)</sup> - اگر پرده‌ها کنار برود، هرگز بر ایمان من افزوده نمی‌شود - اوج تجلّی آن است. و جمله دوم به مجموعه دین و وظایف الهی، اشاره می‌کند که راه را در زندگی، برای او روشن ساخته و هرگونه شک و تردید را از پیش پای او برداشته است، به خصوص این که امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که با ناکثین و قاسطین و مارقین (جنگ افروزان جمل و صفین و نهروان) پیکار خواهد کرد.<sup>(۲)</sup>

## نکته

### مردان شکست ناپذیر

در طول تاریخ مبارزات حق و باطل، افراد یا گروههایی را می‌بینیم که در صحنه نبرد، با وجود تفاوت ظاهری در میان آنها و رقیبان‌شان، برتری عجیبی بر آنها پیدا می‌کردند. مثلاً سربازان اسلام، در میدان نبرد با لشکر عظیم ساسانیان - که از نظر عده، ده برابر آنها بودند و از نظر امکانات و ساز و برگ جنگی، قابل مقایسه با آنان نبودند - پیروز شدند و بظاهر یک مشت افراد پا برهنه و فاقد تجهیزات و تعلیمات جنگی، اما روشن از نور تعلیمات اسلام و قرآن، افسانه «توازن قوا» را در میدان نبرد در هم نوردیدند.

این، به خاطر همان منطقی «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»<sup>۱</sup> بود که خود را در میدان نبرد، در همه حال، پیروز می‌دیدند: یا در هم شکستن دشمن و یا نائل شدن به افتخار شهادت، که هر دو، سعادت بزرگ و پیروزی عظیم بود. همین منطقی، در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی، عصر و زمان ما، بار دیگر خودش را نشان داد و در حالی که تمام قدرت‌های بزرگ دنیا، با امکانات

۱ - شرح ابن میثم بر صد کلمه انتخابی جاحظ، کلمه ۱.

۲ - در بحث‌های سابق، در همین خطبه، به مدرک آن، اشاره شد.

خود، به طور ظاهر و پنهان، به تقویت دشمنان اسلام پرداختند، جوانان مؤمن بسیجی و رزمندگان تربیت یافته در مکتب قرآن، تمام محاسبات جنگی آنها را بر هم زدند.

این همان چیزی است که امام علیه السلام در خطبه بالا به آن اشاره می‌فرماید و به دشمنان دنیا پرستش می‌گوید که مرا، تهدید به جنگ نکنید! من، از جنگ در راه خدا، نمی‌ترسم؛ زیرا، قلب من سرشار از نور یقین است و من، هیچ‌گونه تردیدی در دین و آئین و مسیری که برگزیده‌ام، ندارم. آری، من، در هر حال پیروزم و کسی که پیروز است، چرا ترس و وحشت به خود راه دهد.

این، همان اصلی است که مسلمانان، باید سخت به آن وفادار باشند و این روحیه را در میان تمام فرزندان اسلام، زنده کنند که با زنده شدن این روحیه، از برتری‌های دشمنان، از نظر ساز و برگ جنگی و فن‌آوری پیچیده عصر، ترس و وحشتی نخواهد داشت.

\* \* \*

## خطبه بیست و سوم<sup>(۱)</sup>

و تشتمل علی تهذیب الفقراء بالزهد و تأدیب الأغنیاء بالشفقة

بخش اول

أما بعد: فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا، مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ عَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً! فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَ يُغْرَى بِهَا لِئَامِ النَّاسِ، كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوَجِّبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَ يُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَعْرَمُ. وَ كَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنْ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنَيْنِ: إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَ إِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلِ وَ مَالٍ، وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسْبُهُ. وَ إِنْ أَلْمَالَ وَ الْبَنِينَ حَرَّتْ الدُّنْيَا، وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرَّتْ الآخِرَةُ، وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدانید! این خطبه مشتمل بر ترغیب فقرا به زهد و

۱ - بخشی از این خطبه را، مرحوم کلینی، در کتاب کافی، جلد ۵، صفحه ۵۶، از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است و بخش های دیگری از آن را - طبق گفته مصادره نهج البلاغه - نصر بن مزاحم، در صفین، و ابن عبد ربّه در عقد الفرید، و زمخشری در ربیع الأبرار آورده اند.

توصیۀ اغنیا به محبت و مهربانی است.) مواهب پروردگار، مانند قطره‌های باران، از آسمان به زمین نازل می‌شود و به هر کس سهمی زیاد یا کم، (مطابق آنچه خداوند مقدر فرموده) می‌رسد. بنابراین هرگاه یکی از شما برای برادر خود برتری‌ای در همسر و فرزند و مال یا جسم و جان ببیند، نباید نسبت به او موجب فتنه گردد (و سبب حسادت و کینه و عداوت و یا یأس و سوءظن به پروردگار شود)؛ زیرا، هرگاه مسلمان به عمل زشتی که از آشکار شدنش شرمنده می‌شود و افراد پست، آن را وسیلهٔ هتک حرمتش قرار می‌دهند، دست نیالاید، به مسابقه دهندهٔ ماهری می‌ماند که منتظر است در همان دور نخست، پیروز شود و سود و افری ببرد، بی‌آن که زیانی ببیند. نیز، مسلمانی که از خیانت به دور است، در انتظار یکی از دو خوبی از سوی خدا است: یا فرا رسیدن دعوت الهی است (که عمر او را به نیکنامی و حسن عاقبت پایان می‌دهد) و در این حال، آنچه را خداوند از پاداش‌های نیک فراهم ساخته، برای او بهتر است، و یا سرانجام، در همین دنیا، خداوند، روزی او را وسیع می‌کند و صاحب همسر و فرزند (و مال فراوان) می‌شود، در عین این که دین و شخصیت خود را حفظ کرده است؛ ولی (بدانید فرق میان این دو، بسیار است).

مال و فرزندان، کشت و زراعت این جهانند و عمل صالح و نیک، کشت آخرت است، اما گاهی خداوند، هر دو را برای گروهی جمع می‌کند. (و آنان را از نعمت‌های دنیا و آخرت، هر دو، بهره‌مند می‌سازد).

### خطبه در یک نگاه

در نخستین بخش از این خطبه، امام، اشاره به تقسیم رزق و روزی در میان مردم، بر اساس یک تدبیر الهی کرده و سپس توصیه می‌کند که اگر کسی، بر دیگری برتری داشت، نباید مورد کینه و حسد قرار گیرد (و هرگاه، صاحب مال و ثروتی شد، نباید مغرور گردد و دین و ایمان خود را فدای ثروت کند). و آن‌گاه مردم را به اخلاص در نیت و پاکی عمل و پرهیز از هرگونه ریا و خودنمایی، دعوت می‌کند.

در بخش سوم از این خطبه، به پاره‌ای از مسائل مهم اجتماعی، از جمله استحکام بخشیدن به پیوندهای خویشاوندی و تعاون و همکاری در میان خویشاوندان و اهل یک قبیله، برای مبارزه با مشکلات هم، اشاره می‌فرماید و روی این مسأله تأکید می‌کند که انسان، نباید خویشاوندان و نزدیکان خود را با بخل و امساک از دست دهد؛ چراکه در مشکلات، تنها می‌ماند و گرفتار زیان‌های غیرقابل جبرانی خواهد شد.

### شرح و تفسیر

#### تسلیم و رضا در برابر خواست خدا

در این خطبه، امام علیه السلام اشاره به مسأله مهمی می‌کند که تأثیر عمیقی در تهذیب نفوس و آرامش فرد و جامعه دارد و آن این است که بی‌شک، زندگی اجتماعی بشر، منشأ برکات عظیمی است؛ به طوری که می‌توان گفت قسمت عمده پیروزی‌های مهمی که در مسائل علمی و صنعتی و اجتماعی و غیر آن، نصیب انسان‌ها شده، در پرتو همین زندگی اجتماعی است. در کنار این برکات، مشکلات مهمی نیز وجود دارد که اگر حل نشود، ممکن است تمام آثار مثبت را بر باد دهد.

از جمله این که در میان انسان‌ها، به هر دلیل، تفاوت‌هایی از نظر استعداد و شرایط جسمی و روحی و فردی و اجتماعی وجود دارد و همین‌ها منشأ تفاوت‌های زیادی در امکانات مادی و مالی می‌گردد. این جا است که افراد عقب مانده، گرفتار واکنش‌های گوناگون منفی می‌شوند و یا سعی می‌کنند که خود را به آب و آتش بزنند و از حلال و حرام چشم‌پوشند و در مسابقه‌ای که پایانش معلوم نیست، با افراد پیشرو در جهات مادی، شرکت کنند و یا به کلی مأیوس شده و دست از فعالیت بردارند و به انزوا کشیده شوند و یا آتش حسد، در دل آنها زبانه بکشد و نسبت به گروه نخست گرفتار کینه و انتقام جویی شوند.

از سوی دیگر، گروهی که بهره زیادی دارند، آنها نیز ممکن است به خودبینی و خود بزرگی و کبر و غرور و طغیان و مفساد عظیم دیگری که با کمی دقت

آشکار می‌گردد، مبتلا شوند.

در آیات و روایات اسلامی، برای پیشگیری از این مفساد، همگان را به یک واقعیت توجه داده‌اند و آن این که تمام این کم و زیاده‌ها، مطابق با برنامه حکیمانه‌ای است که از سوی خداوند بزرگ برای بندگانش تنظیم شده و چیز بی‌حسابی نیست. ممکن است که اسرار این تقسیم بندی، بر ما بندگان، در بسیاری از موارد مکتوم باشد؛ ولی همین که بدانیم خداوند حکیم و رحمان و رحیم، آن را تنظیم کرده و راضی به آن شویم، چهره مسائل به کلی، عوض می‌شود و آرامش عمیقی، روح و جسم ما را فرا می‌گیرد و تمام آن عواقب منفی و نامطلوب، از بین می‌رود. به همین دلیل، مسأله رضا و تسلیم مخصوصاً نسبت به رزق و روزی، در آیات و روایات، اسلامی، به طور گسترده، مورد بحث و تأکید قرار گرفته است.

با توجه به این مقدمه فشرده، به تفسیر خطبه باز می‌گردیم و می‌گوئیم که امام‌المؤمنین (علیه السلام) نیز در بخش نخستین این خطبه، برای تهذیب نفوس و پایان دادن به قسمت مهمی از مفساد اجتماعی، دقیقاً، به سراغ همین معنا می‌رود و چنین می‌فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بدانید!) مواهب پروردگار، مانند قطره‌های باران، از آسمان به زمین نازل می‌شود و به هر کس، سهمی، زیاد یا کم (مطابق آن چه خداوند مقدر فرموده) می‌رسد؛ «أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا، مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ».

تشبیه به دانه‌های باران، تشبیه بسیار جالبی است؛ چرا که دانه‌های لطیف باران، به فرمان الهی، به صورت‌های متفاوتی، در زمین‌های مختلف نازل می‌شود. ارزاق الهی نیز از آسمان جود و رحمتش بر زمین حیات بشری نازل می‌گردد و کاملاً با هم متفاوت است. در بعضی از زمین‌ها آن قدر می‌بارد که نهرهای عظیم جاری می‌شود و در بعضی، در تمام سال، مقدار ناچیزی می‌بارد.

حضرت، سپس در یک نتیجه‌گیری روشن، چنین می‌فرماید:

«بنابراین، هرگاه یکی از شما، برای برادر خود، نوعی برتری در همسر و فرزند و مال یا جسم و جان ببیند، نباید نسبت به او، موجب فتنه گردد» (و سبب حسد و

کینه و عداوت و یا یأس و سوءظن به پروردگار شود؛ «فَإِذَا رَأَىٰ أَحَدَكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً<sup>(۱)</sup> فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ، فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً».

غفیره، با توجه به این که از ماده «غفر» به معنای «پوشاندن» گرفته شده - و به همین دلیل، به موهایی که پشت سر یا گوش را می پوشاند، «غفیره» می گویند و بر عفو الهی که گناهان را می پوشاند، غفران اطلاق می شود - ممکن است بیانگر این نکته باشد که اموال و ثروت های جهان، معمولاً غافل کننده است و حتی عیوب خود انسان را از نظرش می پوشاند، هر چند در اینجا، غفیره را، معمولاً به معنای مال زیاد و فراوان گفته اند.

ضمناً، باید توجه داشت که فتنه، در این جا به معنای امتحان نیست، هر چند در بسیاری از موارد، به این معنا آمده، بلکه منظور، چیزی است که مایه فریب و فساد گردد و آن، واکنش ها و صفات منفی است که در بسیاری از افراد تهیدست، در مقابل صاحبان مال و ثروت پیدا می شود، مانند کینه توزی و حسد و عداوت و نفرت. سپس امام علیه السلام برای دلداری افراد تهیدست صابر و شاکر، مطلب مستدلّی به این صورت بیان فرموده است:

«زیرا، هر گاه مسلمان، به عمل زشتی که از آشکار شدنش شرمنده می شود و افراد پست، آن را وسیله هتک حرمت او قرار می دهند، دست نیالاید، به مسابقه دهنده ماهر می ماند که منتظر است در همان دور نخست، پیروز شود و سود و افری ببرد، بی آن که زیانی ببیند؛ «فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَعْشْ دَنَاءَةً تَنْظُرُ فَيَحْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَ يُعْرِىٰ بِهَا لِنَامِ النَّاسِ، كَانَ كَالْفَالِجِ<sup>(۲)</sup> الْيَاسِرِ<sup>(۳)</sup>»

۱ - «غفیره» از ماده «غفر» به معنای «ستر و پوشش» است و به همین جهت، بر آمرزش و پوشاندن گناهان، غفران اطلاق می گردد. و به مال فراوان نیز به خاطر این که بخش وسیعی از زندگی را زیر پوشش خود قرار می دهد و گاه عیوب را نیز می پوشاند، «غفیره» می گویند.

۲ - «فالج»، از ماده «فلج» است و به گفته مقائیس اللغة، دو معنا دارد: یکی «پیروزی و غلبه» است و دیگری، «فاصله میان دو چیز مساوی». در صحاح اللغة نیز به معنی «ظفر و پیروزی» تفسیر شده و در این خطبه نیز به همین معنا است.

۳ - یاسر، از ماده «یسر» به معنای «آسانی و سهولت» است و میسر و یسار - به گفته راغب در مفردات - به معنای «غنا و ثروتمندی» است و از آنجا که در قمار و بخت آزمایی، افراد، به آسانی پول هایی را به دست

الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ<sup>(۱)</sup> تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ  
الْمَغْرَمُ».

نیز، مسلمانی که از خیانت به دور است، در انتظار یکی از دو خوبی از سوی خدا است: یا فرا رسیدن دعوت الهی است (که عمر او را به نیک نامی و حسن عاقبت پایان می‌دهد) و در این حال، آن چه را خداوند از پاداش‌های نیک فراهم ساخته، برای او بهتر است، و یا سرانجام، در همین دنیا، خداوند، رزق او را وسیع می‌کند و صاحب همسر و فرزند (و مال فراوان) در عین این که دین و شخصیت خود را حفظ کرده است؛ «وَ كَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيُّ مِنْ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنْ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَ مَالٍ، وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسَبُهُ».

ولی (بدانید فرق میان این دو بسیار است). مال و فرزندان، کشت و زراعت این جهانند، و عمل صالح و نیک، کشتِ آخرت است؛ «وَ إِنْ الْمَالُ وَ الْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ».

«اما گاهی خداوند، هر دو را برای گروهی جمع می‌کند» (و از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو، بهره‌مند می‌سازد)؛ «وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ».

در واقع، امام علیه السلام در این تحلیل دلنشین و دلپذیرش، این حقیقت را بیان می‌کند که مسأله مهم در زندگی و سرنوشت انسان، آن است که آلوده به زشتی‌ها و پستی‌ها نشود، همان زشتی‌هایی که سبب سرافکنندگی و شرمندگی او می‌گردد او را بر سر زبان‌ها می‌اندازد و شخصیتش را در نظر مردم، پائین می‌آورد.

بنابراین، هرگاه انسان، پاک باشد و پاک زندگی کند، یکی از دو سرنوشت عالی، در انتظار اوست: یا عمر را به نیک‌نامی پایان می‌دهد و به سوی رحمت الهی و

E می‌آورند یا از دست می‌دهند، «میسر» به آن اطلاق شده است. واژه «یاسر» در خطبه مورد بحث، به معنای «برنده بخت آزمایی» است.

۱ - «قداح» جمع «قدح» (بر وزن فعل) و به معنای «چوبه تیر» است، قبل از آن که آن را بتراشند و پیکانش را نصب کنند و در اصل، به معنای «وارد کردن شکست و عیب در چیزی» است و از آنجا که چوبه تیر، معمولاً، چنین اثری را دارد، به آن «قدح» می‌گویند.

پاداش‌های بی‌مانند او می‌شتابد، و یا در بخش دیگری از عمرش، مشمول مواهب مادی این جهان می‌گردد و صاحب هر دو بخش از نعمت‌های الهی می‌شود.

نکته مهمی که در این جا فکر جمعی از مفسران نهج‌البلاغه را به خود معطوف داشته، این است که امام علیه السلام چنین فرد مؤمنی را که در هر حال، پیروز و خوشبخت و مشمول لطف و رحمت الهی است، تشبیه به «فالج یاسر» کرده است و بعضی چنین پنداشته‌اند که این تعبیر، به معنای قمارباز ماهری است که در نخستین دور قمار، برنده می‌شود و آن گاه این سؤال مطرح شده که چه گونه امام علیه السلام مؤمنان صاحب رضا و تسلیم در برابر قسمت پروردگارا، تشبیه به چنین کسی می‌کند که آلوده گناه بزرگی از گناهان کبیره است؟

با دقت در تعبیرات و کلماتی که امام علیه السلام به کار برده یعنی، (کلمه‌های «قداح»، «فوزة»، «مغنم» و «مغوم») روشن می‌شود که مقصود از «یاسر» قمار باز نیست؛ بلکه اشاره به نوع خاصی از بخت‌آزمایی است که به سود فقرا، در میان عرب انجام می‌شده است. توضیح این که بعضی از شارحان نهج‌البلاغه، از زمخشری در کشف، چنین نقل کرده‌اند که عرب (هنگام بخت‌آزمایی)، ده چوبه تیر داشت، هر کدام، نامی مخصوص به خود گرفته بود. شتری خریداری می‌کردند و آن را سر می‌بریدند و به ده قسمت تقسیم می‌کردند، سپس این تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای می‌ریختند و آن را به هم مخلوط می‌کردند و یک نفر از میان آنها - که مورد اعتماد بود - دست می‌کرد و یکی یکی، آنها را بیرون می‌آورد. هفت چوبه تیر که هر کدام اسم خاصی داشت، به ترتیب، یک سهم و دو سهم و سه سهم ... تا هفت سهم برنده می‌شدند - سهم برترین، مُعَلّی نام داشت - و آن سر چوبه دیگر، هیچ کدام سهمی نداشت؛ بلکه هر کس که چوبه به نام او می‌افتاد، می‌بایست پول شتر را بپردازد، سپس، برندگان، سهام خود را به فقرا می‌دادند و چیزی از آن نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

۱ - شرح نهج‌البلاغه، محقق خویی، جلد ۳، صفحه ۳۱۹. (با کمی تلخیص). در ضمن، در کتاب معارج نهج‌البلاغه - که یکی از قدیمی‌ترین شروح این کتاب است، اشاره کوتاهی به مطلب شده است. معارج نهج‌البلاغه، صفحه ۱۱۰.

درست است که این کار از نظر شرعی جایز نیست، ولی هرگز، زندگیِ قمار را در مقام تشبیه ندارد. امام علیه السلام در واقع، می‌فرماید که مؤمنانِ صاحبِ رضا و تسلیم، شبیه کسی هستند که در بخت‌آزمایی، در همان مرحلهٔ نخست، سهمِ مُعَلّی را می‌برد، برترین سود نصیب او می‌شود و هیچ هزینه و خسارتی هم ندارد.

تعبیر به «قداح» به معنی چوبه‌های تیر، و تعبیر به «أول فوزه» و نیز رسیدن به غنیمت بزرگ و نجات از خسران، همه، مناسب همین معنا است؛ زیرا، در قمار، معمولاً چنان نیست که در همان مرحلهٔ نخست، کسی برنده شود و بعد بازی را فوراً قطع کند و به هیچ وجه ادامه ندهد، بلکه قمار، در جلسه‌ای طولانی و با برد و باخت‌های مختلف، انجام می‌شود و سرانجامش از ابتدای کار، معلوم نیست.

ما انکار نمی‌کنیم که ممکن است کلمهٔ «میسر» مفهوم وسیعی داشته باشد که این نوع بخت‌آزمایی‌ها را شامل شود، ولی باید توجه داشت که قمار، به معنای واقعی کلمه، با این نوع بخت‌آزمایی، بسیار متفاوت است، به خصوص این که در قرآن مجید، از این نوع بخت‌آزمایی، به «أزلام» یاد شده است و نه «میسر» هر چند از همه، مذمت به عمل آمده است.<sup>(۱)</sup>

## نکته

### تسلیم و رضا، همراه تلاش و کوشش

درست است که روح رضا و تسلیم در برابر قسمت الهی، مخصوصاً در زمینهٔ منافع مادی، به انسان آرامش می‌بخشد و آدمی را از مسابقه‌های حرص‌آلود مال و ثروت و آلوده شدن به انواع محرّمات، باز می‌دارد و جلوی کینه‌توزی و حسد را می‌گیرد، ولی ممکن است گفته شود که اعتقاد به چنین تقسیمی در مورد ارزاق و بهره‌های مادی، روح تلاش و کوشش را در انسانها خاموش می‌کند و هر کس، به بهانهٔ این که «روزی‌ها»، پیشاپیش، تقسیم شده و قابل تغییر نیست از فعالیت‌های

۱ - به آیهٔ ۹۰ سورهٔ مائده و تفسیر آن، مراجعه شود: (تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحهٔ ۶۸).

بیشتر، خودداری می‌کند و این امر، باعث عقب‌ماندگی در امور اقتصادی و پیشرفت‌های مادی و مبارزه با فقر می‌شود.

ولی با توجه به دو نکته، این اشکال، برطرف می‌شود: نخست، این که این گونه تعلیمات اسلامی و توصیه‌های اخلاقی، در واقع، شبیه ترمزی است در برابر حرکت شتاب‌آلود انسان‌ها به سوی مادی‌گری.

به تعبیر دیگر، مردم، از درون وجود خود، انگیزه‌های فراوانی برای حرکت به سوی مادیات و گسترش زندگی اقتصادی دارند، و اگر عواملی آنها را کنترل نکند، چنان شتاب می‌گیرند که تمام حدّ و مرزهای اخلاقی را شکسته و به سوی حرص و تکاثر و مسابقه در ثروت اندوزی می‌تازند.

این، همان چیزی است که در سخنان علی بن الحسین علیه السلام به طرز لطیفی، بیان شده است. ایشان می‌فرماید: «مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أَوْصِيكُمْ بِالْآخِرَةِ وَ لَسْتُ أَوْصِيكُمْ بِالدُّنْيَا! فَإِنَّكُمْ بِهَا مُسْتَوْصُونَ وَ عَلَيْهَا حَرِيصُونَ وَ بِهَا مُتَمَسِّكُونَ»؛ یاران من! من شما را به جهان آخرت توصیه می‌کنم و درباره دنیا، سفارش نمی‌کنم؛ چرا که شما، نسبت به آن سفارش شده‌اید و بر آن حریص هستید و به آن چنگ زده‌اید.<sup>(۱)</sup>

دیگر این که برای نتیجه‌گیری کامل در مورد تعلیمات اسلام، باید آیات و روایات مختلف را در کنار هم گذاشت؛ زیرا، هرگز، در مسائل بنیادی، با یک حدیث و یا یک آیه، نمی‌توان داور نهایی کرد. در مورد تلاش‌های مادی برای کسب روزی بیشتر، از یک سو، روایات رضا و تسلیم در برابر مقدرات الهی را داریم و از سوی دیگر، آیات و روایات سعی و کوشش و تلاش را از مجموعه آنها به خوبی استفاده می‌شود که نه سستی و تنبلی در این راه صحیح است و نه حرکت حرص‌آلود و آمیخته با گناه که نتیجه چشم پوشی از مقدرات الهی و توکل به ذات پاک او است. به تعبیر دیگر، درست است که روزی، از سوی خداوند، قسمت شده، ولی

مشروط به شرطی است و آن شرط، سعی و کوشش آمیخته به متانت و حفظ اصول اخلاق و تقوا است، و به گفته شاعر:

رزق، هر چند بی‌گمان، برسد      شرط عقل است جُستن از درها  
گرچه کس بی‌اجل نخواهد مرد      تو، نرو در دهانِ آژدرها<sup>(۱)</sup>

این سخن را، با حدیث لطیفی دربارهٔ اهمّیت مقام رضا و تسلیم، از پیغمبر اکرم، پایان می‌دهیم. حضرت فرمود: «روز قیامت که می‌شود، خداوند، به گروهی از امت من، بال و پر می‌دهد که از قبرها، به سوی بهشت پرواز کنند و در فضای بهشت، آزاد باشند و هرگونه که می‌خواهند، متنعم گردند. فرشتگان، از آنها می‌پرسند! «آیا شما حساب‌رسی الهی را دیدید؟» می‌گویند: «نه». دوباره می‌پرسند: «آیا از صراط گذشتید؟» آنها در جواب می‌گویند: «صراطی را مشاهده نکردیم». باز سؤال می‌کنند: «آیا جهنّم را دیدید؟» و آنها در جواب می‌گویند: «چیزی را ندیدیم».

می‌گویند: «شما، از کدامین امت هستی؟» می‌گویند: «از امت محمد ﷺ». فرشتگان می‌گویند: شما را به خدا سوگند! بگوئید که اعمال شما، در دنیا، چه بوده (که این همه مقام پیدا کرده‌اید؟) آنها پاسخ می‌دهند: «دو خصلت، در ما بود که خداوند به فضل و رحمتش ما را به این درجه رساند.» و سؤال می‌کنند: «این دو خصلت چه بود؟» و آنها می‌گویند: «**كُنَّا إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَحِي أَنْ نَعْصِيَهُ وَ نَرْضَى بِأَلْسِينٍ مِمَّا قَسَمَ لَنَا؛** ما، در خلوت نیز، حیا می‌کردیم که معصیت خدا کنیم و به مقدار کمی که از دنیا قسمت ما بود، راضی بودیم.» فرشتگان می‌گویند: «**حَقُّ لَكُمْ هَذَا؛** این مقام والا، حق شما است.»<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

۱ - گلستان سعدی، باب سوم (فضیلت قناعت).

۲ - مسکن الفؤاد (به نقل از بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۵).

## بخش دوم

فَاَحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاحْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ  
بِتَّعْذِيرٍ! وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ  
اللَّهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ. نَسَأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَ  
مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.

## ترجمه

### راه وصول به مقامات صالحان

از خدا بترسید آن گونه که شما را از خویش برحذر داشته است! و صادقانه، از او خشیت داشته باشید، به طوری که نیازی به عذرخواهی‌های واهی نباشد! اعمال خود را از ریا و سُمع، پاک کنید! چرا که هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند، او را به همان کس وامی‌گذارد (تا پاداشش را از او بگیرد).  
از خدا تقاضا می‌کنیم که درجات شهیدان و زندگی سعادت‌مندان و همنشینی پیامبران را، به ما عنایت فرماید!

## شرح و تفسیر

امام علیه السلام در ادامه این خطبه، چند توصیه اخلاقی می‌کند که تکمیلی برای بحث‌های پیشین است. نخست می‌فرماید: از خداوند بترسید، آن گونه که شما را از خویش برحذر داشته است؛ ﴿فَاَحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ﴾.  
این تعبیر، ممکن است اشاره به آیه شریفه ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ

أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ «آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از این که فتنه‌ای دامن‌شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد»<sup>(۱)</sup>.

یا اشاره باشد به آیه ﴿وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾؛ «خداوند، شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد! و بازگشت به سوی خدا است»<sup>(۲)</sup>. حضرت در توصیه دیگری می‌فرماید: «صادقانه، از خدا بترسید، ترسی آمیخته با توجه به عظمت خدا! به طوری که نیازی به عذرخواهی‌های واهی نباشد؛ ﴿وَ اَحْشَوْهُ خَشِيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ!﴾<sup>(۳)</sup>»

چرا که او، از اسرار درون هر کس، آگاه است و عذرهای واقعی را از عذرهای بیهوده و نابجا، به خوبی، می‌شناسد. قابل توجه این که در جمله سابق، سخن از «حذر» در برابر ذات پاک خداوند بود و در اینجا، سخن از خشیت است. لغت شناسان گفته‌اند که خشیت، به ترس آمیخته با درک عظمت گفته می‌شود، به همین دلیل، در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛ «از میان بندگان خدا، تنها، علما و دانشمندان، از او می‌ترسند»<sup>(۴)</sup>.

ولی «حذر» در جایی گفته می‌شود که انسان به عنوان پیشگیری در مقابل خطر قطعی و یا احتمالی، خود را کنار کشد.

حضرت در سومین توصیه، اشاره به اخلاص نیت کرده و می‌فرماید: «اعمال خود را از ریا و سُمعه، پاک کنید! چرا که هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند، او را به همان کس واگذارد؛ ﴿وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لِأَسْمَعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ﴾».

آری، تنها، ترس از خدا و ترس گناه، کافی نیست؛ بلکه اعمال صالحی باید داشت که خالی از هرگونه ریا و سُمعه باشد. ریا، به معنای خودنمایی کردن و

۱ - سورة نور، آیه ۶۳.

۲ - سورة آل عمران، آیه ۲۸.

۳ - «تعذیر» از ماده «عذر» است و در این جا به معنای «نداشتن عذر صحیح و مناسب» است.

۴ - سورة فاطر، آیه ۲۸.

اعمال نیک خویش را به رخ دیگران کشیدن و برای جلب توجه این و آن کار کردن، است. و سَمعه، آن است که عملی را به خاطر خدا انجام داده، ولی سعی می‌کند که آن را به گوش دیگران برساند و از این طریق، جلب توجه آنها کند و اگر خودش، این کار را نکند باز خوشحال می‌شود که دیگران بشنوند و از او تعریف و تمجید کنند. معروف میان دانشمندان، این است که سَمعه، موجب بطلان عمل نمی‌شود، ولی به هر حال، از نظر اخلاقی، باعث انحطاط روحی انسان، و چه بسا، باعث بر باد رفتن ثواب و پاداش عمل است.

امام علی (ع) در این عبارت، برای نفی ریا و سَمعه و نهی از آن، به دلیل لطیفی توسل جسته، می‌فرماید که خداوند، تنها، عملی را می‌پسندد که خالص باشد و فقط برای ذات پاک او، انجام گیرد و اگر غیر خدا را در آن شریک کند، خداوند، او را به سراغ همان شریک می‌فرستد تا پاداش عملش را از او گیرد و بدیهی است او هم قادر بر پاداش نیست.

این، مضمون حدیث قدسی معروفی است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ وَمَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ شَرِيكًا فِي عَمَلِهِ، فَهُوَ لِشَرِيكِي دُونِي؛ لِأَنِّي لِأَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لِي﴾<sup>(۱)</sup>؛ «من، بهترین شریکم، هر کس که در عملش، دیگری را با من شریک کند، آن عمل را، به شریکم وامی‌گذارم؛ چرا که من، جز عمل خالص نمی‌پذیرم.

در پایان این بخش از خطبه، امام علی (ع) می‌فرماید: «از خدا تقاضا می‌کنیم که درجات شهیدان و زندگی سعادت‌مندان و همنشین پیامبران را، به ما عنایت فرماید! ﴿نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ﴾».

در حقیقت، امام علی (ع) این سخن را به این منظور بیان می‌کند که ارزش‌های اصیل الهی شناخته شود و دیگران نیز به او اقتدا کنند. آن ارزش‌ها، ارزش شهادت و ارزش

۱ - منهاج البراعة، جلد ۳، صفحه ۳۲۴، همین مضمون از امام صادق (ع) در بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۳ نقل شده است.

سعادت و نیز همنشینی با پیامبران است و به یقین، هیچ یک از اینها را، بی حساب به کسی نمی دهند. قرآن مجید می گوید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا؛ کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، (در قیامت) همنشین کسانی خواهند بود که خداوند نعمت خویش را بر آنان تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان. و آنها رفیق‌های خوبی هستند. این، موهبتی است از ناحیه خدا و همین بس که او (از حال بندگان و نیات و اعمالشان) آگاه است.<sup>(۱)</sup>

مراحل سه گانه‌ای که در کلام امام‌العلیه السلام آمده - یعنی، شهادت و سعادت و همنشینی پیامبران - می‌تواند علّت و معلول هم باشد؛ چرا که شهادت، سبب سعادت و سعادت، سبب همنشینی با پیامبران می‌گردد. و نیز، این سخن، ممکن است اشاره‌ای لطیف به حوادث آینده و شهادت امام‌العلیه السلام بوده باشد.

## نکته

### مهمترین شرط عمل، اخلاص نیّت است

شرک و بت‌پرستی شاخه‌هایی دارد. یکی از مهم‌ترین آنها، ریا و سُمعه است. ریا، از ماده «رؤیت» به معنای «تظاهر و خودنمایی و نشان دادن عمل خویش به دیگران» است؛ یعنی هدف فرد ریاکار، این است که با تظاهر به عبادت و کارهای نیک نظر مردم را به سوی خود جلب کند. چنین کسی، در حقیقت، مشرک است؛ زیرا، عزّت و آبرو و عظمت خود را به دست مردم می‌داند و نه خدا، لذا اعمال خویش را به انگیزه جلب نظر مردم انجام می‌دهد.

برای سُمعه، دو تفسیر ذکر شده است: نخست این که سُمعه، عبارت است از

این که انسان، کاری برای خدا و به انگیزه الهی انجام دهد و سپس این فکر برای او پیدا شود که آن را به گوش دیگران برساند و از این طریق، کسب اعتبار کند.

این، همان چیزی است که به اعتقاد فقها موجب بطلان عمل نمی‌شود؛ چرا که بعد از انجام عمل، حاصل شده، ولی ثواب آن را کم می‌کند یا از بین می‌برد.

دیگر این که از همان آغازکار، انگیزه‌اش این است که مردم، آن را بشنوند و از او به نیکی یاد کنند. این کار، با ریا هیچ تفاوتی ندارد، جز این که به هنگام ریا، عمل را برای آن به جا می‌آورد که مردم ببینند و در سُمعه، برای آن به جا می‌آورد که مردم بشنوند. به این ترتیب، در هیچ کدام انگیزه الهی نیست.

بدیهی است که سُمعه، به این معنا، موجب بطلان عمل می‌شود؛ چرا که خلوص نیت را از میان می‌برد.

در فراز بالا از نهج البلاغه، هر دو معنا، امکان پذیر است.

به هر حال، ریا و سُمعه، بزرگ‌ترین آفت اعمال عبادی و الهی است و از آنجا که نفوذ ریا و سُمعه در اعمال انسانی، بسیار باریک و پیچیده است، در آیات و روایات، مکرر، نسبت به آن هشدار داده شده است.

مهم‌ترین مفسده این عمل، آن است که روح توحید را از بین می‌برد و انسان را در درّه شرک و دوگانه‌پرستی پرتاب می‌کند؛ چرا که توحید افعالی خدا، به ما می‌گوید که همه چیز، به دست خدا است و ثواب و پاداش و آبرو و حیثیت و احترام و شخصیت و رزق و روزی، همه، به اراده او است ولی ریاکاران، با آلوده کردن اعمال عبادی و کارهای نیک الهی، این امور را از دیگری می‌طلبند و این، یک شرک آشکار است. در روایات می‌خوانیم که در روز قیامت (که اسرار درون آشکار می‌گردد) ریاکاران را مخاطب قرار داده و به آنها گفته می‌شود: «**يا كافر! يا فاجر! يا غادر! يا خاسر! حَبَطَ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَصَ لَكَ الْيَوْمَ؛** ای کافر! ای فاسق! ای پیمان شکن! ای زیانکار! عمل تو باطل شد و اجر تو بر باد رفت و امروز، راه نجاتی

برای تو نیست»<sup>(۱)</sup>.

این، از یک سو، از سوی دیگر، ریا و سُمعه، سرچشمهٔ انواع نابسامانی‌های اجتماعی است. مردم ریاکار تنها، به ظاهر عمل می‌پردازند و به باطن عمل و درون آن، اهمیتی نمی‌دهند. آنها، ظاهری آراسته و درونی فاسد دارند. سازمانهای اجتماعی آنها تنها، ظاهری دارد و از واقعیت و آن چه منبع و خیر و برکت جامعه است، در آن خبری نیست. افکار و کارهای آنها، همه، سطحی است و فاقد عمق و ریشه است. هدف آنها، بیشتر، کمیت است و کیفیت، مخصوصاً در آنجا که به چشم نمی‌خورد، برای آنها اهمیتی ندارد.

بدیهی است که چنین جوامعی، رو به سقوط و انحطاط می‌روند و سرنوشت آنها سرنوشت شومی است.

در دنیای مادی امروز، کشورهایی که به برنامه‌ها و طرح‌های صنعتی و کشاورزی و اقتصادی خود اهمیت ریشه‌ای می‌دهند، و به اصطلاح مخلصانه برای جامعهٔ خود کار می‌کنند و محصولات آنها از نظر ظاهر و باطن، سالم است، پیشرفت‌های چشمگیر کرده‌اند در حالی که مؤسسات ریاکار، هیچ‌گونه اعتباری ندارند. دربارهٔ ریا و سُمعه، مطالب بسیاری است که در بحث‌های مناسب آینده، به خواست خدا مطرح خواهد شد.

\*\*\*

## بخش سوم

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عِثْرَتِهِ، وَ دِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ وَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَ أَلْمُهُمْ لِشَعَثِهِ وَ أَعْظَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَ لِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَلْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ.

## ترجمه

ای مردم! انسان، هر چند ثروتمند باشد، از اقوام و بستگان خود، بی نیاز نیست که از وی، با دست و زبان دفاع کنند. آنها در واقع، بزرگ‌ترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می‌کنند و پریشانی و مشکلات را از میان می‌برند و به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او، از همه، مهربان‌ترند و نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می‌کند، از ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می‌گذارد بهتر است، (که این، ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادی و فرار).

## شرح و تفسیر

### سرمایه‌های مردمی

از آنجا که در بخش‌های قبلی این خطبه، امام علیه السلام توصیه‌هایی به افراد تنگدست کرده بود که وضع زندگی آنها، سبب انحراف از موازین اخلاق و اطاعت فرمان خدا نشود، در این بخش، به وضع اغنیا و افراد پردرآمد پرداخته و دستورهای لازم را به

آنها می‌دهد، تا تعادلی در ارکان جامعه برقرار شود.

نخست، به تشویق آنان برای کمک به بستگان و خویشاوندان و نیازمندان پرداخته و با دلیلی روشن، آنها را به گذشت از بخشی از ثروت‌های خود ترغیب می‌کند، می‌فرماید: «ای مردم! انسان هر چند ثروتمند باشد از اقوام و بستگان خود بی‌نیاز نیست که از وی با دست و زبان دفاع کند؛ ﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عِثْرَتِهِ<sup>(۱)</sup>، وَ دِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ﴾. آنها در واقع، بزرگ‌ترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می‌کنند و پریشانی و مشکلات او را از میان می‌برند و به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او، از همه، مهربان‌ترند؛ ﴿وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَةً<sup>(۲)</sup> مِنْ وَرَائِهِ وَ أَلْمَهُمْ<sup>(۳)</sup> لِسَعْتِهِ<sup>(۴)</sup> وَ أَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَارِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ﴾.

آری، زندگی فراز و نشیب‌هایی دارد و حوادث تلخ و ناگوار و گاه طوفان‌های سخت، که هیچ انسانی، به تنهایی، توانایی ایستادگی در برابر آن را ندارد. عقل و درایت ایجاب می‌کند که انسان، در حال سلامت و آرامش، به فکر آن روزها باشد. حال، چه کسب بهتر از بستگان و خویشاوندان انسان است که از او، در چنین حالاتی، حمایت کنند؟ ولی آیا بدون نیکی به آنها و حمایت مالی و معنوی و ابراز مراتب محبت و دوستی نسبت به آنان، می‌تواند حمایت‌شان را برای چنین روزهایی جلب کند؟ به یقین، نه. پس چه بهتر که هر انسانی، با بذلِ بخشی از

۱ - «عِثْرَت» به گفته ارباب لغت، به معنای اصل و اساس چیزی است و گاه گفته‌اند این واژه، از عِثْر (بر وزن فِطْر) به معنای «مرزنگوش» که گیاه پرشاخ و برگ و معطری است گرفته شده و اشاره به شاخ و برگ‌های یک فامیل است. بعضی نیز گفته‌اند که عِثْرَت، تنها به فرزندان گفته می‌شود. و لذا عِثْرَت رسول خدا ﷺ فرزندان فاطمه عليها السلام هستند و حدیث معروف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» را اشاره به همان می‌دانند. (لسان العرب، صحاح و مقائیس اللغة).

۲ - «حَيْطَةً» اسم مصدر از ماده «حوط» و به معنای «احاطه کردن» است. و حیطه، در این جا، به معنای «حفظ و نگهداری» آمده است. و بعضی گفته‌اند که: حیطه به فتح حاء، به معنای «مراقبت کردن» و به کسر حاء، به معنای «حفظ کردن» است.

۳ - «أَلْمٌ» از ماده «لمم» به معنای «جمع کردن و اصلاح کردن» است.

۴ - شَعَتْ به معنای «پراکندگی و پریشانی» است.

امکانات مادی خود، پیوندهای محبت و دوستی با خویشاوندان خویش را محکم سازد تا در برابر حوادث و طوفانهای سخت تنها نماند.

درست است که نیکی به دیگران، نیز آثاری را دارد که **الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ**، ولی بی شک، بستگان انسان، نسبت به این امر، اولویت دارند، علاوه بر این، زمینه‌های محبت، در آنها، آماده‌تر است.

این نکته قابل توجه است که اگر این دستور اجرا شود، در حقیقت، در تمام سطح جامعه، با محرومیت‌ها، مبارزه خواهد شد؛ زیرا، در هر قبیله و فامیلی، معمولاً افراد متمکنی وجود دارند که اگر آنها به خویشاوندان خود برسند، مشکلات در سطح عموم حل خواهد شد. به خصوص این که هم شناخت انسان نسبت به افراد محروم فامیل خود بیشتر است و هم پذیرش آنها بر آنان گواراتر.

امام علیه السلام در نامه‌ای به امام حسن علیه السلام سخن جامعی در این زمینه بیان فرموده، و فایده توجه به اقوام و بستگان را چنین شرح می‌دهد: **«وَ أَكْرِمَ عَشِيرَتَكَ! فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»**؛ قبیله و بستگان را گرامی دار! زیرا آنها، بال و پرتو هستند که به وسیله آن، پرواز می‌کنی، و اصل و ریشه‌ات هستند که به آن، باز می‌گردی، و دست و بازوی تو هستند که با آن، به دشمن حمله می‌کنی»<sup>(۱)</sup>.

حضرت سپس به سراغ دلیل لطیف دیگری می‌رود و افراد متمکن را از این طریق، به انجام کمک‌های مالی نسبت به همه، ترغیب می‌کند. او می‌فرماید: «نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می‌کند، از ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می‌گذارد، بهتر است (که این ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادی و فرار)؛ **«وَ لِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرَ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ»**.

و به تعبیر دیگر:

نام نیکی گر بماند ز آدمی      به کزو مانند سرای زرنگار

اشاره به این که مال و ثروت، به هر صورت چیزی نیست که با انسان، در قبر و قیامت وارد شود، باید بگذارد و بگذرد و بی شک بعد از مرگ او، به دست وارثان می‌افتد و صاحب اصلی معمولاً فراموش می‌شود، ولی یک چیز ممکن است بعد از مرگ انسان، برای او بماند و آن، نام نیک و ذکر خیر است که هر وقت مردم، اسم او را می‌شنوند، رحمت خدا را برای او تقاضا می‌کنند و بر او درود می‌فرستند.

این یک سرمایه جاودان معنوی و مادی است که یکی از طُرُق مهم کسب آن، انفاق در راه خدا و بذل و بخشش و احسان و نیکوکاری نسبت به بندگان حق است. در واقع، در مجموع این سخن از دو طریق، اغنیا بر کمک به نیازمندان و جامعه تشویق شده‌اند: یکی به دست آوردن أعوان و انصاری که در طول زندگی و در حوادث تلخ و دردناک، به یاری او می‌شتابند و دیگر، یارانی که بعد از مرگ، آمرزش و شادی روح او را از خدا طلب می‌کنند. و چه افتخاری از این بالاتر که انسان، بتواند با متاع زودگذر دنیا، هر دو سرمایه را به دست آورد.

## نکته

### ارزش نام نیک (لسان صدق)

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام نام نیک را به عنوان یک سرمایه معنوی ماندگار، توصیف می‌کند و برتری آن را بر اموالی که به ارث می‌ماند، روشن می‌سازد.

قرآن مجید نیز برای این مسأله، اهمیت بسیاری قائل است. ابراهیم خلیل که دعاهایش، برای همگان، آموزنده است، به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: ﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾؛ برای من، در میان امت‌های آینده، زبان صدق (و

ذکر خیری) قرار ده<sup>(۱)</sup>.

خداوند در جایی دیگر، بعد از اشاره به گروهی از پیامبران الهی، می‌فرماید:  
**﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾**؛ ما، برای آنها، نام نیک و مقام برجسته (در  
 میان همه امت‌ها) قرار دادیم.<sup>(۲)</sup>

لسان، در این‌گونه موارد، به معنای یادی است که از انسان می‌شود و هنگامی که  
 آن را به «صدق» اضافه کنیم، معنای نام نیک و ذکر خیر و خاطره خوب در میان  
 مردم را می‌دهد.

بی‌شک، این، یک مسأله تشریفاتی و ساده نیست و آثار زیادی برای فرد و جامعه  
 دارد: نخست این که افتخاری است ماندگار، در حالی که اموال و ثروت‌های مادی،  
 در همان نسل نخست، تقسیم می‌شود و در حقیقت، از میان می‌رود.  
 دیگر این که ذکر خیر و یاد نیک، در مورد انبیا و اولیاءالله، سبب فرستادن درود، و  
 در افراد عادی، موجب طلب آمرزش بندگان خدا می‌شود و بی‌شک، همه اینها اثر  
 عمیق معنوی دارد.

سوم این که موجب می‌شود که مردم، از آنها تأثیر نیکو بگیرند و به آنان، اقتدا  
 کنند و ارزش‌ها، در جامعه، زنده شود و ضد ارزش‌ها، در جامعه، بمیرد و به  
 مقتضای روایت معروف «**مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا**»<sup>(۳)</sup>؛  
 هر کس، سنت حسنه‌ای از خود بگذارد همانند ثواب و پاداش کسانی که به آن عمل  
 می‌کنند، برای او ثبت می‌شود.»

چهارم این که برای بازماندگان، نسل اندر نسل، مایه آبرو و حیثیت و شخصیت  
 است و بسیاری از افراد عادی را می‌شناسیم که بسبب ارتباطشان با  
 شخصیت‌هایی که همه جا ذکر خیر آنها بر زبان‌ها است، آبرو و حیثیت کسب  
 کرده‌اند.

۱ - سوره شعرا، آیه ۸۴.

۲ - سوره مریم، آیه ۵۰.

۳ - این مضمون در روایات بسیاری نقل شده است، برای آگاهی از آن، به باب ۱۶ از ابواب امر به معروف  
 و نهی از منکر، از کتاب وسائل الشیعة، جلد ۱۱، مراجعه شود.

اینها بخشی از آثار معنوی فردی و اجتماعی لسان صدق و ذکر خیر است و به یقین، انسان می‌تواند به خاطر آثار معنوی آن، با قصد قربت، اقدام به اموری کند که مایه ذکر خیر او است.

\* \* \*

## بخش چهارم

و منها: أَلَا لَيَعْدِلَنَّ أَحَدَكُمُ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَىٰ بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِلَّا أَنْ أَمْسَكَهُ وَ لَا يَنْقُصُهُ إِلَّا أَنْ أَهْلَكَهُ؛ وَ مَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ، وَ مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

### ترجمه

در ادامه همان خطبه آمده: آگاه باشید! هیچ یک از شما، نباید از بستگان نیازمند خود، رویگردان شود و از آنان، چیزی را دریغ دارد؛ که نگه داشتنش مایه فزونی نیست و از بین رفتنش، کمبودی برای او نمی‌آورد. آن کس که دست دهنده خویش را از بستگانش بازدارد، تنها یک دست را از آنها بازداشته، و در مقابل، آنان، دست‌های بسیاری را از کمک کردن به او، باز می‌دارند. و آن کس که نسبت به بستگانش، متواضع و نرمخو و پرمحبت باشد، دوستی آنان را، برای خود، همیشگی خواهد ساخت.

### شرح و تفسیر

#### خویشاوندان پشت و پناه یکدیگرند

در آخرین بخش این خطبه، بار دیگر، امام علیه السلام مردم - به خصوص افراد متمکن را - به کمک کردن نسبت به بستگان و خویشاوندان، تشویق و ترغیب می‌کند، و با سه تعبیر مختلف، بر این مسأله تأکید می‌نهد.

نخست می‌فرماید:

«آگاه باشید! هیچ یک از شما، نباید از بستگان نیازمند خود رویگردان شود و از آنان، چیزی را دریغ دارد؛ که نگه‌داشتنش مایهٔ فزونی نیست و از بین رفتنش کمبودی برای او نمی‌آورد»؛ **أَلَا لَيَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخِصَاصَةَ**<sup>(۱)</sup> **أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَ لَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ.** این تعبیر، ممکن است که اشاره به یکی از این دو معنا باشد: یا اشاره به جنبهٔ معنوی این کار باشد که محروم ساختن بستگان از امکاناتی که در اختیار دارد، برکت را از مال و زندگی انسان برمی‌چیند و مایهٔ فزونی مال و ثروت او نمی‌شود و بر عکس، کمک کردن به آنان، برکات الهی را به دنبال دارد و نقیصهٔ ظاهری، به زودی، به لطف پروردگار، جبران می‌شود.

و یا اشاره به جنبهٔ ظاهری و مادی این کار است؛ چرا که مشکلات بستگان و خویشاوندان، به هر حال، به انسان منتقل می‌شود و فکر او را آزار می‌دهد و روح او را به خود مشغول می‌دارد و آبرو و حیثیت او را به خطر می‌اندازد و در مجموع، مشکلات زندگی را بیشتر می‌کند، پس چه بهتر که به یاری آنها بشتابد که هم ثواب آخرت و هم برکات دنیوی و ذکر خیر و آبرو و شخصیت و آرامش خاطر برای خود کسب کند.

در حدیث آمده است که علی عليه السلام فرمود: **«الْبِرْكَةُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَ وَاَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصَلَ الْأَقْرَبِينَ؛** برکت، در مال کسی است که زکات بدهد و با مؤمنان، مواسات کند و نسبت به نزدیکان، صلهٔ رحم به جا آورد»<sup>(۲)</sup>.

حضرت، در بیان دوم می‌فرماید که: چرا انسان، از کمک کردن به عشیره و بستگانش، چشم‌پوشد، در حالی که زیان و خسران بزرگی دامن او را می‌گیرد؟! آن کس که دست‌دهندهٔ خویش را از بستگانش، بازدارد تنها، یک دست را از آنها

۱ - «خصاصه»، به گفتهٔ مقایس اللغة، در اصل به معنای شکاف و ثلمه است و به همین مناسبت، به معنای فقر و بی‌نوایی و نیازمندی و اختلال حال، به کار می‌رود؛ زیرا، این امور، در واقع شکافی در زندگی انسان ایجاد می‌کند.

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحهٔ ۴۱۳.

بازداشته و در مقابل، آنان دست‌های بسیاری از کمک کردن به او، بازمی‌دارند؛  
**«وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أُيُدٌ كَثِيرَةٌ».**

هیچ عاقلی، دست به چنین کاری نمی‌زند و حاضر نمی‌شود که سود بزرگی را از خود، به خاطر از دست دادن منافع کوچکی، دور کند.

حضرت در سومین و آخرین تعبیر به نکته دیگری اشاره کرده، می‌فرماید:  
 آن کس که نسبت به بستگانش متواضع و نرم‌خو و پرمحبت باشد، دوستی آنان را برای خود همیشگی خواهد ساخت؛ **«وَمَنْ تَلَّنْ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِمُّ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ».**

بسیار دیده‌ایم که از میان یک فامیل یا قبیله، فرد یا افرادی، متمکن می‌شوند و به خاطر تکبر و بخل، از همه بستگان خود فاصله می‌گیرند و دوستانِ دیروزشان، مبدل به دشمنان امروز می‌شوند، در حالی که اگر به شکرانه دین نعمت‌ها، فروتنی و سخاوت را در برنامه خود قرار می‌دادند، نه تنها از محبت‌شان کاسته نمی‌شد، بلکه فزونی می‌یافت.

این موضوع، قابل توجه است که تعبیر به «حاشیه» در جمله بالا، تاب دو معنای دارد: نخست این که اشاره به صفات و روحیات خود انسان باشد - که در تفسیر بالا آمد - و دیگر این که اشاره به اطرافیان و کارگزاران بوده باشد. بنابراین، تفسیر مفهوم جمله، چنین می‌شود که کسی که اطرافیان او، نسبت به مردم، خوش برخورد و متواضع و پرمحبت‌اند، دوستی اقوام دور و نزدیکش را، همواره، به او جلب می‌کنند.

بسیار دیده‌ایم کسانی، خودشان، آدم‌های خوبی هستند، ولی بر اثر خشونت اطرافیان و سوء برخوردشان با مردم، همه، از اطرافشان پراکنده شده‌اند.

## نکته

## برکات پیوند محکم با خویشاوندان

گرچه در آیات و روایات، مسأله صلۀ رحم و برقرار ساختن رابطه صحیح با خویشاوندان به عنوان یک وظیفه الهی و انسانی، مطرح شده که باید با انگیزه‌های الهی، به سراغ آن رفت، ولی بی‌شک، انجام این وظیفه الهی و انسانی، برکات فراوانی از نظر ظاهر نیز دربردارد که در فرازهای اخیر این خطبه، با تعبیرات بسیار پرمعنا و زیبایی، به آن اشاره شده است.

مهم این است که انسان، بتواند این پیوند را محکم کند و با کارهای اشتباه موجب قطع آن نشود. انسان، باید هنگام نعمت و آرامش به آنها نیکی کند، تا در هنگام بروز مصیبت و ظهور بحران‌ها و طوفان‌ها، به حمایت او برخیزند. حقیقت، این است که غلبه بر بسیاری از مشکلات زندگی، کار یک فرد نیست و حمایت گروه یا گروه‌هایی را می‌طلبد. حال، چه کسی بهتر از اقوام و بستگان و خویشاوندان هستند که هم یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و هم پیوند خون و عاطفه، آنها را به هم مربوط ساخته است؟! اما افسوس که بسیاری از افراد، همین که به نوایی رسیدند، همه این مسائل را فراموش کرده و از آنان فاصله می‌گیرند و این ذخایر روز بیچارگی را، از دست داده و سنگر خود را در برابر حوادث سخت، در هم می‌شکنند. تعبیرات لطیفی که در روایات آمده است، دقیقاً ناظر به همین معانی است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صِلَةُ الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ، يُعَمِّرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ صلۀ رحم و پیوند با خویشاوندان و نیکی با همسایگان، خانه و شهرها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «صِلَةُ الْأَرْحَامِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ، زِيَادَةٌ فِي الْأَمْوَالِ؛ صلۀ رحم و نیکی با همسایگان، سرمایه‌ها را فزونی می‌بخشد»<sup>(۲)</sup>.

در روایت دیگری از همان امام همام علیه السلام چنین آمده است: «صِلَةُ الْأَرْحَامِ تَزَكِّي الْأَعْمَالُ وَ تُنَجِّي الْأَمْوَالَ وَ تُرْفَعُ الْبُلُوْىُ وَ تُيَسِّرُ الْحِسَابُ وَ تُنْسِي فِي الْأَجَلِ؛ صله رحم، اعمال انسان را پربار می‌کند و اموال او را نمو می‌دهد و بلاها را برطرف ساخته و حساب قیامت را آسان می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.»<sup>(۱)</sup>

در مقابل، قطع رحم و بریدن پیوندهای خویشاوندی، آثار دردناکی در زندگی انسان، در دنیا، و مجازات سختی در آخرت برای او دارد.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم، در این حدیث آمده است: «أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ إِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ مَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَ لَأَقَاطِعُ رَحِمٍ وَ لَأَشِيْخُ زَانٍ؛ جبرئیل، به من خبر داد که بوی بهشت، از هزار سال راه، به مشام می‌رسد، ولی سه گروه، آن را احساس نمی‌کنند: کسی که عاق (پدر و مادر) باشد و کسی که رابطه خویش را با خویشاوندان قطع کند و پیرمردی که زنا کند.»<sup>(۲)</sup>

تعبیر فوق، بسیار پرمعنا است و مفهومش این است که این سه گروه، نه تنها، وارد بهشت نمی‌شوند، بلکه نزدیک آن نیز هرگز نخواهند شد.

ممکن است سؤال شود که منظور از صله رحم چیست؟ منظور این است که پیوند محبت، برقرار باشد و در مشکلات، به یاری هم بشتابند و از حال هم غافل نشوند و در شرایط مختلف، به مقتضای آن شرایط، عمل کنند. حتی گاه می‌شود با یک سلام و یک تلفن، بخشی از تکلیف صله رحم انجام می‌گیرد.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالنَّسْلِيمِ؛ صله رحم را به جا بیاورید، هر چند با یک سلام کردن باشد.»<sup>(۳)</sup>

در زمینه صله رحم و اهمیت و آثار مادی و معنوی آن، مطالب دیگری در موارد مناسب آن، در آینده، به خواست خدا، خواهد آمد.

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۱۱.

۲ - معانی الاخبار، بنا به نقل از بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۹۵، حدیث ۲۶.

۳ - اصول کافی، (بنابر نقل بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۲۶).

در انتهای این خطبه مرحوم سید رضی، توضیحی دارد. او در این توضیح، چنین می‌فرماید: «الغفيرة هاهنا، الزيادة و الكثرة؛ من قولهم للجمع الكثير: الجم الغفير، و الجماء الغفير. و يروى «عفوّة من أهل أو مال» و العفوّة: الخيار من الشئ. يقال: «أكلت عفوّة الطّعام.» أى: خياره. و ما أحسن المعنى الذي أراد الله ﷻ بقوله: «و من يقبض يده عن عشيرته...» الى تمام الكلام؛ فان الممسك خيره عن عشيرته انما يمسك نفع يد واحدة، فاذا احتاج الى نصرتهم، و اضطر الى مرافدتهم، قعدوا عن نصره، و تناقلوا عن صوته، فممنع ترافد الايدي الكثيرة، و تناهض الاقدام الجمّة.

**الْغَفِيرَةُ**؛ در اینجا، به معنای «مِنَ أَهْلِ أَوْ مَالٍ» بوده است. و **عَفْوَةٌ**، به معنای «نمونه خوب از میان یک جنس که انتخاب شود»، است. چنان که گفته می‌شود: «أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ»، یعنی، قسمت های خوب غذا را خوردم.

و چه عالی است مطلبی که امام ﷻ در جمله: «وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنُ عَشِيرَتِهِ» تا آخر سخن، ایراد کرده است! زیرا کسی که نیکی‌های خود را از بستگانش قطع کند، تنها، یک یاور از آنها گرفته است، ولی هنگامی که نیاز و احتیاج شدید به یاری آنان داشت، آنها، به ندای او پاسخ نمی‌گویند، پس او، خود را، از یاوران بسیاری محروم ساخته است.

\*\*\*

## خطبه بیست و چهارم

و هی کلمه جامعه له، فیها تسویغ قتال المخالف،  
و الدعوة إلى طاعة الله، و الترقی فیها لضمان الفوز

وَ لَعَمْرِي! مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ حَابَطَ الْغَيَّ، مِنْ  
إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ. فَاتَّقُوا اللَّهَ، عِبَادَ اللَّهِ! وَ فِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ، وَ أَمْضُوا  
فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ، وَ قُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيَّْ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ  
أَجَلًا، إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا.

این، از سخنان جامعی است که امام، ایراد فرموده و در آن، اجازه جنگ با  
مخالفان و دعوت به اطاعت از فرمان الهی و تضمین نجات و پیروزی برای رهروان  
این راه، آمده است.

## ترجمه

به جان خودم سوگند! در مبارزه با دشمنان حق، با آنان که در گمراهی  
غوطه ورنند، هیچ گونه مُجامله و مدارا نمی‌کنم و سستی به خرج نمی‌دهم. پس ای  
بندگان خدا، تقوا پیشه کنید! و از خدا، به سوی او فرار کنید! و از همان راهی که  
خداوند برای شما معین کرده است، بروید! و به وظایفی که برای شما مقرر داشته،  
قیام کنید! که اگر چنین کنید، علی، ضامن پیروزی شما است. و اگر امروز به آن  
نرسید، به آن خواهید رسید.

## خطبه در یک نگاه

امام، در این خطبه، مخالفان حق را به شدت تهدید می‌کند و از عزم راسخ خود نسبت به جنگ و ستیز با آنان پرده برمی‌دارد و آنها را از هرگونه سازش سیاسی و معامله کردن بر سر حق و عدالت، مأیوس می‌کند. سپس پیروان خود را با چندین اندرز و توصیه مهم برای همراهی با او در این راه، آماده می‌سازد. بعضی معتقدند که این، در واقع، پاسخی است به کسانی که به آن حضرت خرده می‌گرفتند که چرا با مخالفانش، سازش نمی‌کند و با پرداختن رشوه و... آنها را به تسلیم وانمی‌دارد. امام، با این سخن، روشن می‌کند که او اهل این گونه معاملات نیست.<sup>(۱)</sup>

## شرح و تفسیر

### سازشکار نیستم، وقت شناسم!

امام، در نخستین جمله‌های این خطبه، عزم راسخ خود را در پیکار با مخالفان حق، آشکار می‌سازد و می‌فرماید: «به جان خودم سوگند! در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه‌ورند، هیچ‌گونه مُجامله و مدارا نمی‌کنم و سستی به خرج نمی‌دهم؛ وَ لَعْمَرِي<sup>(۲)</sup>! مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ<sup>(۳)</sup>»

۱ - مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه، جلد، صفحه ۱۱۲.

۲ - «لَعْمَرِي» و «عُمَرُ» و «عُمَرُ» و «عُمَرُ»، به معنای «مدت زندگی»، است و به هنگام قسم، عُمَرُ (به فتح عین) گفته می‌شود در اینجا، «لَعْمَرِي»، مبتدأ و خبرش، محذوف است و در اصل: «لَعْمَرِي قَسْمِي» (به عمرم سوگند - که ما، در فارسی، «به جانم سوگند» می‌گوئیم) است. در مجمع البحرین، در اینجا سؤالی مطرح می‌کند و آن این که چه گونه این جمله، در قرآن به کار رفته و به غیر خداوند، سوگند یاد شده است در حالی که قسم، تنها، به ذات پاک خداوند یاد می‌شود؟ و در پاسخ می‌گوید: که این قسم، حقیقی نیست، بلکه صورت قسم است و یا این که در تقدیر چنین است: «بِوَاهِبِ عُمَرِي وَ عُمَرِكُ»؛ یعنی، سوگند به کسی که عُمَرُ و جان، به من و تو بخشیده است.

۳ - «خَابَطُ» از مادَّة «خَبَطُ» به معنای «زدن» یا «زدن نامنظم» است. این واژه، در مورد شتر، هنگامی که نامنظم راه می‌رود، به کار می‌رود.

## أَلْغَىٰ مِنْ إِدْهَانٍ<sup>(۱)</sup> وَ لَا إِيهَانٍ<sup>(۲)</sup>»

به نظر می‌رسد که فرق میان این دو تعبیر: «خَالَفَ الْحَقَّ» و «خَابَطَ الْغَىَّ» در اینجاست که جمله نخست، اشاره به کسی است که آگاهانه راه خلاف حق را می‌پوید و جمله دوم، نظر به کسی دارد که از روی جهل و نادانی و اشتباه و بدون تأمل و مطالعه، در گمراهی غوطه‌ور می‌شود.

و تعبیر به اِدْهَان (مجامله و مدهانه) و اِيْهَان (سست کردن) اشاره به این است که سبب دست برداشتن از مبارزه، یکی از این دو علت است: یا سازشکاری و مدهانه با دشمن و یا ضعف و ناتوانی را بر خویش هموار کردن، و چون هیچ یک از این دو عامل، در وجود علی عليه السلام راه ندارد، بنابراین، مبارزه او با مخالفان حق، قطعی و آشتی‌ناپذیر است.

همین معنا، به صورت دیگری، در سخنان امام آمده است. در یک جا، به عنوان یک روش کلی درباره پیشوای مسلمانان می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعِ؛ فرمان خداوند سبحان را، تنها کسی می‌تواند اجرا کند که نه سازشکار باشد و نه به روش اهل باطل عمل کند و نه پیرو فرمان طمع باشد».<sup>(۳)</sup>

و در جای دیگر درباره شخص خویش می‌فرماید:

«وَأَيْمُ اللَّهِ! لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِفِرِهَا وَ اسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعُفْتُ وَ لَا جَبْنْتُ وَ لَا حُنْتُ وَ لَا وَهَنْتُ؛ به خدا سوگند! من به دنبال این لشکر (لشکر پیامبر اسلام) بودم، آنها را به پیشروی تشویق می‌کردم تا باطل، به طور کامل، عقب‌نشینی کرد و همه مردم، تحت رهبری اسلام درآمدند و در این راه، هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا فرانگرفت و خیانت نکردم و سستی، در من، راه

۱ - «ادهان» از ماده «دهن» به معنای «روغن» گرفته شده است. بنابراین، «ادهان»، به معنای «روغن مالی» است و به صورت کنایه، در مورد مجامله و سازشکاری به کار می‌رود.

۲ - «ایهان» از ماده «وهن» به معنای «ضعف و سستی» است، خواه در خلقت باشد، یا در اخلاق. و «ایهان» و «توهین» به معنای «سست کردن» است.

۳ - کلمات قصار، کلمه ۱۱۰.

نیافت.»<sup>(۱)</sup>

حضرت، سپس در تعقیب سخنش، مردم را به چند موضوع مهم سفارش می‌کند:

نخست، به تقوا و پرهیزکاری، گوشزدشان می‌کند و می‌فرماید: «ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید!» **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ! عِبَادَ اللَّهِ!﴾**

تقوا - که همان حالت خداترسی باطنی و جهت‌گیری معنوی و درونی در مخالفت با گناه و توجه به طاعت پروردگار است - سرچشمه اصلی تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها است و به همین دلیل، در همه جا، به عنوان مقدمه‌ای برای سایر توصیه‌های مهم اخلاقی و اجتماعی و دینی، بر آن تأکید می‌شود.

حضرت، در توصیه دوم می‌فرماید: «از خدا، به سوی او فرار کنید!» (از غضب و سخط او به سوی رحمت، و از عصیانش، به سوی اطاعت، و از عذابش، به سوی ثواب، و از نعمتش به سوی نعمت) **﴿وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ﴾**.

این تعبیر، اشاره لطیفی به مسأله توحید افعالی است؛ چرا که انسان، هر مشکلی در این جهان پیدا می‌کند، از ناحیه اعمال او و آثاری است که خدا، برای آن اعمال قرار داده است. پس، مشکلاتش، به یک معنا، از سوی او است و مجازاتی است از ناحیه او، لذا انسان، برای حلّ این مشکلات، راهی جز این ندارد که به سوی او فرار کند؛ زیرا «**لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**» و هر خیر و برکت و نجاتی که هست، از ناحیه او است.

قرآن مجید نیز درباره گروهی از گنهکاران که مشمول سخط و غضب الهی واقع شده بودند، می‌فرماید: **﴿وَذُنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾**؛ دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست.<sup>(۲)</sup>

این نکته، جالب است که انسان، در زندگی معمولی، هنگامی که از کسی یا چیزی وحشت می‌کند، به شخص دیگری یا چیز دیگری پناه می‌برد، ولی در مورد

خداوند، چنین نیست! هنگامی که در عذاب و کیفرش بترسد، باید به خود او پناه برد؛ مگر قادر رحیم و مهربانی، جز او، پیدا می‌شود؟! این، درسی است که توحید افعالی به ما داده و هر حرکت و برکتی را، از سوی خداوند، معرفی کرده است.

خداوند، دارای اسما و صفاتی است که ما را دعوت می‌کند که در همه حال و در هر شرایطی، به او پناه ببریم. اگر از خشم و غضبش ترسان بودیم، به عفو و رحمتش پناه می‌بریم و اگر از عدالتش بیمناک شدیم، به فضل و کرمش پناهنده می‌شویم. به هر حال، به نظر می‌رسد که این جمله، از سوره ذاریات اقتباس شده که از زبان پیامبر اسلام فرمود: **﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾**؛ «پس به سوی خدا بگریزید! که من، از سوی او، برای شما بیم دهنده آشکاری هستم».<sup>(۱)</sup>

حضرت، در سومین توصیه می‌فرماید: «از همان راهی که خداوند، برای شما معین کرده است بروید». **﴿وَأْمُضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ﴾**. و در چهارمین و آخرین توصیه، می‌افزاید: «به وظایفی که برای شما مقرر داشته، قیام کنید؛ **﴿وَقُومُوا عَصَبَهُ﴾**<sup>(۲)</sup> بکُم».

در واقع، در اینجا، امام، یک برنامه منظم چهار ماده‌ای را برای سعادت و نجات پیروان خود، تنظیم فرموده است. در نخستین مرحله، روح تقوا و خدا ترسی را در آنها زنده می‌کند. این امر، سبب حرکتی به سوی خدا می‌گردد و مسأله «فرار از خدا به سوی خدا» مطرح می‌شود. چون این حرکت، آغاز شد، باید در مسیر ایمان و عقیده، در آن راهی گام نهاد که خدا، برای او مقرر داشته است و در مرحله عمل - که مرحله چهارم است - به تکالیف و وظایفی قیام کند که او مقرر کرده است.

ممکن است که گفته شود این سفارش‌های چهارگانه که با «فاء تفریع» آغاز شده - چه ارتباطی با صدر خطبه دارد که سخن از تصمیم قطعی بر مبارزه با مخالفان حق

۱ - سوره ذاریات، آیه ۱۵۱.

۲ - «عَصَبٌ» از ماده «عصب» است و همان رشته‌هایی است که عضلات و استخوانها را به هم پیوند می‌دهد. و این واژه، به معنای «بستن» نیز به کار می‌رود.

می‌گوید؟

جواب این سؤال، روشن است؛ چرا که برای مبارزه با این گروه منحرف و ستمگر، یارانی شجاع و باایمان و مصمم لازم است. گویا، امام، می‌خواهد با این سخن، آنها را بسازد و آماده قیام کند.

جالب توجه است که امام، در جمله بالا، از تکالیف، تعبیر به «**مَا عَصَبَهُ بِكُمْ**» (اموری را که به شما پیوند داد و مربوط ساخت) می‌کند؛ مفهوم این سخن آن است که وظایف الهی، چیزی نیست که انسان بتواند نسبت به آن بی تفاوت باشد، بلکه آن، باری بردوش و طوقی است بر گردن و دینی است بر ذمه او.

قابل توجه این که در آیات و روایات مختلف، همه این تعبیرات، وارد شده، و همگی نشان می‌دهد که انسان، وقتی آزاد می‌شود که این وظایف را ادا کند.

حضرت، در پایان خطبه، برای بالا بردن روحیه اصحاب و یارانش در این نبرد سرنوشت ساز، پیروزی را برای آنها تضمین می‌کند؛ همان پیروزی قطعی و تخلّف ناپذیری که اگر در این جهان، به سراغشان نیاید، در جهان دیگر، آن را در آغوش خواهند گرفت. می‌فرماید: «اگر چنین کنید، علی، ضامن پیروزی شما است. و اگر امروز به آن نرسید، در آینده، به آن خواهید رسید؛ **«فَعَلَىٰ ضَامِنٍ لِّفَلَجِكُمْ»** (۱) **أَجَلًا** **إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا**».

این، همان منطق قوی و نیرومند قرآن مجید است که به پیروان خود، این حقیقت را می‌آموزد که در پیکار با دشمنان و در صحنه جهاد، همیشه، پیروز هستید؛ اگر دشمن را درهم بشکنید، پیروزید و اگر شهید راه خدا شوید، باز هم پیروز هستید. **«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِأَحَدَى الْحُسْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ»**؛ بگو: آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی (یا پیروزی در نبرد و یا شهادت) را انتظار دارید؟ ولی ما برای شما (یکی از دو شکست را) انتظار داریم: یا عذابی از سوی

خداوند (در جهان دیگر) به شما برسد و یا (در این جهان) به دست ما مجازات شوید. اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می‌کشیم<sup>(۱)</sup>. روشن است سربازانی که خود را در هر حال پیروز می‌دانند و دشمن را محکوم به شکست، از چنان روحیه بالایی بهره‌مندند که از هیچ خطری، ترسی به دل راه نمی‌دهند و در برابر هیچ مشکلی، خم به ابرو نمی‌آورند. به گفته بعضی از دانشمندان بیگانه، عامل اصلی پیروزی مسلمانان در میدان نبرد، با وجود نابرابری فاحش نسبت به قوای دشمن، ایمان به همین اصل بوده است. در جهان امروز نیز باید همین اصل اسلامی، زنده شود، تا مسلمانان، در برابر انبوه دشمنان، زانو نزنند و از هر میدانی، سربلند و پیروز درآیند. گفتنی است که این روحیه، جز در سایه ایمان قوی و نیرومند و تقوا و خداترسی، حاصل نمی‌شود.

## نکته

### نه سستی و نه سازش!

یکی از تفاوت‌های عمده در بین سیاست‌های الهی و معمولی، همین است که سیاستمداران دنیاطلب، برای رسیدن به اهداف شخصی، از هیچ کاری، ابا ندارند و بسیار می‌شود که بر سر اصول انسانی و منافع جامعه، معامله می‌کنند و اصول رازیر پا می‌گذارند و حق و عدالت را نادیده می‌گیرند، تا موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کنند، در حالی که سیاستمداران الهی، هرگز اهل چنین معامله‌هایی نبودند. آنها گاه، موقعیت خویش را به خطر می‌انداختند، به خاطر این که اصول، محفوظ بماند و حق و عدالت، ضایع نشود.

این مسأله، در زندگی پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان علی - صلوات الله علیهما - آشکار است. افراد زیادی را در تاریخ می‌شناسیم که به سیاست علی علیه السلام خرده می‌گرفتند و

خرده گیری آنها نیز عمدتاً از همین جا سرچشمه می‌گیرد. آنها، پیشنهاد می‌کردند که مثلاً علی علیه السلام بیت المال را برای جلب نظر مخالفان، ناعادلانه تقسیم کند، یا این که حکومت شام را به دست معاویه بسپارد، اما این که معاویه با مردم چه می‌کند و در جریان حکومت او، چه اصولی قربانی می‌شود، برای آنها مطرح نبود! یا این که پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف را در ماجرای شورای شش نفره عمر، بپذیرد و یا به پیشنهادهای طلحه و زبیر، برای واگذاری پُست‌های مهم کشور اسلام به آنها، تن در دهد!

این خرده‌گیران، به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خرده می‌گرفتند که مصلحت این است که افراد تهیدست و پابرهنه را از اطراف خود دور کند. آنها می‌گفتند که هر چند، قلب آنها، مالا مال از ایمان به خدا است، ولی مصلحت این است که ثروتمندان خودخواه را گرد خود جمع آورد و با نیروی آنها، بر دشمن بتازد، هر چند آنها، ایمان و تقوای درستی نداشته باشند!

اختلاف این دو دیدگاه (سیاست الهی و سیاست آلوده با هوا و هوس) و نیز اختلاف مصلحت با واقعیت، همیشه، عنوانِ خرده‌گیری‌های گروهی از دنیاطلبان نسبت به انبیا و اولیای الهی بوده است.

علی علیه السلام در این خطبه کوتاه و پرمعنا، مسیر سیاست خود را به وضوح ترسیم می‌کند و با صراحت می‌گوید که من، از آن گروه سازشکار و صاحب مداهنه و مجامله نیستم که با مخالفانِ حق و عدالت، از درِ سازش درآیم؛ بلکه ابزار سیاست من، تقوا و فرار به سوی خدا و قدم برداشتن در مسیری که او مشخص ساخته و انجام تکلیفی که او برای ما تعیین کرده است، می‌باشد.

درباره این مسأله، باز هم در موارد دیگر، سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

## خطبه بیست و پنجم<sup>(۱)</sup>

و قد تواترت علیه الأخبار باستیلاء أصحاب معاوية علی البلاد، و قدم علیه عامله علی الیمن - و هما عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران - لما غلب علیهما بُسْرین اَبی اَرْطاة فقام علیه علی المنبر ضجراً بتناقل أصحابه عن الجهاد، و مخالفتهم له فی الرأي، فقال:

بخش اول

مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبَضُهَا وَ أَبْسُطُهَا، إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ، تَهْبُ  
أَعَاصِيرُكَ، فَفَبَّحِكِ اللَّهُ! وَ تَمَثَّلْ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ:  
لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي عَلَى وَضْرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ

مرحوم سید رضی در آغاز این خطبه می گوید: اخبار متواتری از گوشه و کنار به امام علیه رسید که اصحاب معاویه، بر پاره‌ای از بلاد استیلا یافته‌اند و عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام علیه در یمن، پس از غلبه بُسْرین اَبی اَرْطاة بر آنجا، نزد امام علیه بازگشتند. امام علیه برای توییح و سرزنش اصحابش به خاطر مسامحه در جهاد و تخلف از دستوراتش، بر منبر ایستاد و این سخن را ایراد فرمود.

۱ - در مصادر «نهج البلاغه»، آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، مسعودی در مروج الذهب، این خطبه را با مختصر تفاوتی، آورده است. سپس می گوید که عقد الفرید و ابن عساکر در تاریخ دمشق نیز به آن اشاره کرده‌اند.

## ترجمه

برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می‌کنم و یا می‌گشایم، باقی نمانده. ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌ها که داری، چهره‌ات زشت باد (و ای کاش تو هم نبودی)!

سپس امام علیه السلام به گفته شاعر تمثیل جست که می‌گوید:

به جان پدر نیکو کارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمانہ دارم.

(این کلام، اشاره به این دارد که بر اثر نافرمانی و عصیان مردم کوفه و عراق، توان من در حکومت و مبارزه با دشمن، کاهش یافته است.)

## خطبه در یک نگاه

بعضی از شارحان نهج البلاغه، مانند **ابن ابی الحدید**، عقیده دارند که این خطبه را علی علیه السلام بعد از صفین و موضوع حکمین و پایان یافتن کار خوارج، ایراد فرمود و از خطبه‌های آخر عمر شریف آن حضرت است.<sup>(۱)</sup>

از آن چه **مرحوم سیّد رضی**، در آغاز این خطبه نوشته نیز به خوبی استفاده می‌شود که امام، این خطبه را، زمانی ایراد فرمود که اخبار زیادی درباره غلبه اصحاب معاویه بر بلاد اسلامی، به او رسیده است. و در همین حال، نمایندگان آن حضرت در یمن، خدمتش رسیدند و از غلبه بوسر (فرمانده لشکر معاویه) بر آن منطقه حساس، سخن گفتند.

**مرحوم ابن میثم**، درباره سبب صدور این خطبه چنین می‌گوید: گروهی، در شهر صنعا، از پیروان عثمان بودند و کشته شدن او را بسیار مهم جلوه می‌دادند و بیعت‌شان با علی علیه السلام از روی مکر و حيله بود. در آن موقع، فرماندار شهر صنعا، از سوی علی علیه السلام، **عبیدالله بن عباس**، و فرمانده نظامی آن شهر، **سعید بن نمران**، بود.

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، پایان خطبه.

هنگامی که محمد بن ابی بکر (فرماندار آن حضرت در مصر) کشته شد، حملات شامیان به مناطق تحت نفوذ آن حضرت، زیاد شد.

طرفداران عثمان - که در یمن بودند - سر برآورده و مردم را به خونخواهی او دعوت کردند. عبیدالله بن عباس، به مخالفت آنها، برخاست و دستور داد آنها را به زندان بیندازند. آنها، از درون زندان، به یارانی که در لشکر داشتند، نامه نوشتند تا سعید بن نمران را عزل کنند و آشکارا به مخالفت برخیزند. آنها چنین کردند و گروه زیادی از مردم یمن، به آنان پیوستند و از پرداخت زکات خودداری کردند.

عبیدالله و سعید، نامه‌ای به امام نوشتند و جریان را بازگو کردند. امام، نامه‌ای به اهل یمن و لشکر آنجا نوشت و آنها را تهدید کرد و به وظایف الهی‌شان، آشنا فرمود. آنها، در پاسخ گفتند که ما مطیع تو هستیم مشروط بر این که این دو نفر، عزل شوند. سپس (این منافقان) به معاویه نامه نوشتند و جریان را برای او شرح دادند.

معاویه، بُسربن اَرطاة را - که مرد سنگدل و خونخواری بود - به سوی آنان فرستاد. او، در مسیر خود به سوی مکه، داوود و سلیمان، فرزندان عبیدالله بن عباس، را کشت و در طایف نیز داماد او، عبدالله، را به شهادت رساند، سپس به صنعا رسید در حالی که عبیدالله و سعید از آنجا خارج شده بودند و عبدالله بن عمرو ثقفی را جانشین خود کرده بودند. بُسر، با لشکریان خود، به صنعا حمله کرد و صنعا - مرکز یمن - را گرفت و عبدالله را به شهادت رسانید.

هنگامی که عبیدالله بن عباس و سعید، در کوفه بر امام وارد شدند، حضرت، آنها را به خاطر ترک موضع خود، ملامت کرد. سپس بر منبر برخاست و این خطبه را ایراد فرمود.<sup>(۱)</sup>

در مجموع، این خطبه، زمانی ایراد شد که غارتگران شام، حملات خود را به بخش‌های مختلف جهان اسلام، افزایش داده بودند و لشکر امام، در مبارزه با آنها، سستی به خرج می‌داد و امام، از این مسأله، سخت ناراحت بود و این خطبه را ایراد فرمود.

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن‌میشم البحرانی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

در آغاز این خطبه، امام، از کمبود افراد مطیع و فرمانبردار، شکایت می‌کند و در بخش دیگری، واقعه دردناک حملهٔ بَسْر به یمن و عوامل پیشرفت و پیروزی او را شرح می‌دهد و در بخش آخر، شکایت به درگاه خدا می‌برد و به افراد سست و منافق و عصیانگر که در لشکرش بودند، نفرین می‌فرستد.

## شرح و تفسیر

### با این نفاق و سرپیچی شما چه کاری از من ساخته است؟

با توجه به آن چه در شأن ورود این خطبه و حال و هوای حاکم بر آن گفته شد، تفسیر نخستین جمله‌های امام در این خطبه، روشن است. او می‌فرماید: «بر اثر سرپیچی و نافرمانی و سستی و نفاق مردم، چیزی برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می‌کنم و یا می‌کشایم، باقی نمانده؛ ﴿مَاهِي﴾<sup>(۱)</sup> إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبِضُهَا وَ أَبْسُطُهَا».

چرا و به چه دلیل، لشکریان امام در عراق و سایر مناطق، به این وضع دردناک کشیده شده بودند؟

این، علل و اسبابی دارد که در نکته‌ها، شرح آن خواهد آمد.

مسئله مهم اینجا ست که بزرگمردی مانند علی، با آن همه شجاعت و با آن همه تدبیر، کارش در برابر دشمنان اسلام، به خاطر نداشتن نیروی مخلص و وفادار و شجاع و مصمم، به چنین روزی بیفتد که تمام علاقه‌مندان به حق و عدالت و قرآن و اسلام را در ناراحتی شدید فرو می‌برد.

جمله «أقبضها و أبسطها» که از قبض و بسط گرفته شده، اشاره به حاکمیت و فرمانروایی است و با این تعبیر، امام نشان می‌دهد که مناطق دیگر، در کف با کفایت آن حضرت نبود، هر چند ظاهراً جزو قلمرو حکومت او محسوب می‌شد.

۱ - ضمیر «هی» به حکومت یا مملکت بازمی‌گردد و مفهوم جمله چنین است: «ما الحكومة و المملكة التي تحت سيطرتي إلا الكوفة».

حضرت، سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌هایی که داری، چهرهات زشت باد! (و ای کاش تو هم نبودی)؛ «إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ، تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ<sup>(۱)</sup>، فَقَبَّحَكَ اللهُ!»

اشاره به این که کوفه هم که قلمرو اصلی امام بود، خالی از طوفان‌های اختلاف و تمرد و نفاق نبود، به طوری که امام نمی‌توانست روی مردم آنجا نیز حساب کند. و چقدر سخت می‌گذرد بر کسی که کوهی از علم و حکمت و تدبیر و ایمان و شجاعت است، اما به خاطر نداشتن یاران باوفا، چنین ناله می‌زند.

حضرت، سپس به گفته شاعر معروف، تمثّل می‌جوید که می‌گفت:

**لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو اِنِّي عَلَى وَضْرٍ - مِنْ ذَا الْإِنَاءِ - قَلِيلٍ**

«به جان پدر نیکوکارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن

پیمانانه دارم».

«وَضْرٍ» خواه به معنای «چربی باقیمانده در ظرف یا دست» باشد و خواه به معنای «قطرات کمی از آب که به دیوار ظرف بعد از خالی کردن باقی می‌ماند» و خواه به معنای «بوی باقیمانده در ظرف از طعام»، اشاره به این است که کوفه و مردم آن در برابر جهان پهناور اسلام در آن روز، ذره ناچیزی بودند و هیچ پیشوایی، تنها با کمک امثال آنها نمی‌توانست کشور پهناور اسلام را حفظ و شرّگگان خونخوار آدم نما را از آن دفع کند.

## نکته‌ها

### ۱- کوفه شهر دوچهره

این شهر، از شهرهای معروف تاریخ اسلام است که کانون حوادث بسیار زیادی

۱ - «أعاصر» جمع «أعصار» به معنای «گرد باد» است و به طوفان‌های اجتماعی نیز «أعاصر» - به طور کنایه گفته می‌شود. در جمله بالا به معنای ناآرامی‌هایی است که غالباً، در طول تاریخ، بر کوفه حاکم بود.

بوده است و تاریخ اسلام، در جهاتی، با نام آن آمیخته شده. در این که چرا این شهر، به عنوان کوفه نامیده شده، بعضی معتقدند به خاطر آن است که شکل دایره مانند دارد و عرب، به شن زار مدور، «کوفان» می گوید. و بعضی می گویند به خاطر اجتماع مردم در آنجا بود؛ زیرا، یکی از معانی این واژه، اجتماع است. البته، وجه تسمیه های دیگری نیز برای آن ذکر شده است. گفته می شود که: این آبادی، در سنه هفده هجری، در عصر خلیفه دوم، به صورت شهر در آمد و بعضی، تاریخ آن را، کمی بعد از آن، نوشتند. این شهر، به عنوان بزرگ ترین شهر عراق، «قُبَّةُ الْإِسْلَام» و محل هجرت مسلمانان شناخته می شد و سعد بن ابی وقاص، آن را بنا کرد.

بعضی گفته اند علت بنای این شهر، این بود که سعد بن ابی وقاص، بعد از فتح عراق و غلبه بر لشکر ساسانیان، در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده این فتوحات را به خلیفه دوم برسانند. خلیفه، فرستادگان سعد را رنگ پریده و بیمارگونه دید. هنگامی که علت را جویا شد، سبب این تغییر حال را، بدی آب و هوای شهرهای عراق ذکر کردند. خلیفه دستور داد سرزمینی را برای اقامت لشکر در نظر بگیرد که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد، آنجا را انتخاب کرد و در آغاز، مانند بصره، خانه ها را با نی ساختند. چیزی نگذشت که آتش سوزی در گرفت و سوخت. سپس آنجا را با خشت ساختند. سعد، مسلمانان را، میان توقّف در مدائن یا در کوفه، مخیر کرد. گروهی، راه کوفه را پیش گرفتند و پس از مدتی سلامت خود را بازیافتند.<sup>(۱)</sup>

در مدح و ذم کوفه، روایات زیادی داریم و به نظر می رسد که این روایات، ناظر به ادوار مختلف کوفه و مردمی است که در آن سرزمین می زیستند. در بعضی از روایات، جمله «و طور سبین»،<sup>(۲)</sup> در آیه شریفه به کوفه تفسیر شده

۱ - معجم البلدان، ماده «کوفه»؛ تاریخ کامل، جلد ۲، صفحه ۵۲۷؛ لغتنامه دهخدا، ماده «کوفه».  
۲ - سوره تین، آیه ۲.

است. در حدیثی دیگر، از امام صادق علیه السلام آمده است: «**الْكُوفَةُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ**؛ کوفه، باغی از باغهای بهشت است». و در ذیل همین روایت آمده که قبر نوح و ابراهیم و قبور سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی و قبر سید الأوصیاء، علی علیه السلام، در کوفه است.

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام آمده است: «**إِنَّهُ لَيْسَ بَلَدٌ مِنَ الْبُلْدَانِ وَ مِصْرٌ مِنَ الْأَمْصَارِ، أَكْثَرَ مُحِبًّا لَنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ**؛ هیچ شهری از شهرها، بیش از مردم کوفه، دوستدار ما اهل بیت نیستند».<sup>(۱)</sup>

ولی می‌دانیم دوران‌هایی بر کوفه گذشت که دشمنان اسلام و به خصوص دشمنان اهل بیت، بر آن چیره شدند و آن شهر، عملاً، مبدل به یکی از کانون‌های ضد اسلام و ضد اهل بیت شد.

## ۲- تحلیلی از روحیه مردم کوفه و امام

می‌دانیم یکی از مشکلات حکومت علی علیه السلام مردم عراق و اهل کوفه بودند که حالت سرکشی و تمرد داشتند و بارها، علی علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه، از این امر، اظهار ناراحتی و شکایت می‌کند، در حالی که یکی از عوامل مهم پیروزی معاویه در کارهایش، مردم شام و روح فرمانبرداری آنان بود.

بعضی از مورخان، این موضوع را به صورت مثبت ارزیابی کرده و می‌گویند که علت عصیان اهل عراق و اطاعت اهل شام، این بود که اهل عراق، صاحب نظر و زیرک بودند و در عیوب امرا و رؤسای خود، تفحص می‌کردند و کارهای آنها را به نقد می‌کشیدند، برخلاف اهل شام که افرادی کودن و کم هوش، و در بررسی مسائل، جامد بودند و از جریان‌های پشت پرده، پرس و جو نمی‌کردند.<sup>(۲)</sup>

۱ - سفینه البحار، ماده «کوفه».

۲ - ابن ابی الحدید، این سخن را، از جاحظ نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۴۳).

ولی به گفته مرحوم مغنیه، این سخن، یک پندار بی اساس بیش نیست. اهل عراق، چه ایرادی می توانستند نسبت به حکومت عادلانه علی علیه السلام بگیرند. که آن همه کارشکنی و نفاق به خرج دادند؟! (این، چه هوش و کیاستی است که افراد را وادار به اختلاف و عصیان کند و نتیجه اش ذلت و زبونی در برابر دشمن و سلطه آنان گردد؟! صحیح، همان است که تاریخ نویسان (قدیم و جدید)، غالباً نوشته اند. از جمله به گفته طه حسین، در کتاب **علی و بنوّه** دستگام معاویه، با مکر و حيله کار می کرد و دین و فکر مردم را با پول می خرید (و برای حفظ موقعیت خویش، هر کاری را روا می دانست) در حالی که علی علیه السلام اهل این گونه زد و بندهای سیاسی نبود و حق و عدالت و دین را بر همه چیز ترجیح می داد. بی جهت، چیزی به کسی نمی بخشید و اطاعت مردم را با مال خریداری نمی کرد.

شاهد گویای این سخن، گفتار خود امام علیه السلام است که در برابر پیشنهاد های بعضی از اطرافیان می فرمود: **«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا؛** آیا به من توصیه می کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استمداد جویم (و اموال بیت المال را بناحق، به این و آن بدهم؟) به خدا سوگند! تا جان در تن دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز دست به چنین کاری نمی زنم.»<sup>(۱)</sup>

حضرت به کسانی که سیاست آن حضرت را با سیاست معاویه مقایسه می کردند، می فرماید: **«وَاللَّهِ! مَا مُعَاوِيَةُ بِأُدْهَى مِنِّي لِكِنَّهُ يَعْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ؛** به خدا سوگند! معاویه، از من سیاستمدارتر نیست، اما او (برای پیشبرد اهداف شخصی خود)، نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود و اگر از خدعه و نیرنگ بیزار نبودم، من، از

سیاستمدارترین مردم بودم»<sup>(۱)</sup>

این، همان مطلبی است که در عصر و زمان ما نیز فراوان به چشم می‌خورد که بعضی از مردم، در تحلیل‌های اجتماعی خود، افراد نیرنگ باز و حيله‌گر و بی‌بند و بار را که برای پیشبرد هدف‌های شخصی و حفظ موقعیت خود، به هر وسیله‌ای متشبث می‌شوند، افرادی زیرک و باهوش و لایق و سیاستمداری کاردان می‌شمرند؛ در حالی که افراد آگاه و با ایمان و مدیر و مدبر را که سعی دارند در سایه ضوابط و اصول و دستورهای شرع و وجدان قدم بردارند، افرادی نالایق و فاقد مدیریت می‌پندارند! این اشتباه بزرگ، بدبختانه، هنوز وجود دارد و سرچشمه مفاسد عظیم اجتماعی و سیاسی است و چه خون‌های پاکی که به خاطر این اشتباه، در طول تاریخ، بر زمین ریخته شده است!

به هر حال، واقعیت، چیز دیگری است. مردم عراق و مخصوصاً بافت جمعیت کوفه، از گروه‌های مختلف با فرهنگ‌های متفاوت تشکیل شده بودند و سیاست‌های زمان عثمان، آنان را به سوی زرق و برق دنیا کشیده بود و سنت نادرست آن عصر (تقسیم بی‌دلیل بیت‌المال به این افراد) عادت زشتی برای آنها شده بود و بسیاری از سران قبایل، در انتظار گرفتن حق و حساب‌های سیاسی و رشوه بودند و به همین دلیل، معاویه، بسیاری از سران قبایل و شخصیت‌های عراق را، با پول‌های کلان، خرید و یکی بعد از دیگری، به او پیوستند در حالی که مردم شام، از این موج فاسد و خطرناک، نسبتاً دور بودند.

اضافه بر این، روحیات مردم عراق و شام متفاوت بود. شامیان، بیشتر، اهل عمل بودند در حالی که عراقی‌ها، بیشتر، اهل سخن. شامی‌ها، انضباط اجتماعی را بهتر پذیرا می‌شدند، در حالی که عراقی‌ها، کمتر به انضباط تن می‌دادند. روح وفاداری، در شامیان بیشتر بود در حالی که بی‌وفایی و پیمان شکنی، از ویژگی‌های مردم عراق و مخصوصاً کوفه محسوب می‌شد.

البته این سخن، شامل مردم عراق، در عصر و زمان ما و یا حتی عصر و زمانهای بعد از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نمی‌شود و به همین دلیل در روایات معصومان، ستایش‌های قابل ملاحظه‌ای از اهل عراق و کوفه دیده می‌شود و هیچ مانعی ندارد که مردم یک مرزو بوم، در دوره‌ای از تاریخ خود، دارای صفات منفی، و در عصر دیگر، دارای اوصاف مثبت باشند.

\* \* \*

## بخش دوم

ثم قال ﷺ:

أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدْ أَطَّلَعَ الْيَمَنَ وَ إِنِّي - وَاللَّهِ! - لِأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ، وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَ بِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ، وَ بِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ فَسَادِكُمْ، فَلَوْ أَنْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ، لَحَثَّيْتُمْ أَنْ يَدْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ.

## ترجمه

سپس چنین فرمود:

به من خبر رسیده که بُسر (بن اَرطاة) بر یمن، تسلط یافته است. به خدا سوگند! یقین دارم که این گروه (ستمگر و خونخوار) به زودی، بر همه شما مسلط می‌شوند و حکومت را از شما خواهند گرفت، به خاطر این که، آنها، در امر باطل خود، متحدند و شما، در امر حق خود، پراکنده‌اید. شما، از پیشوای خود، در امر حق، نافرمانی می‌کنید، در حالی که آنها، در امر باطل، مطیع فرمان پیشوای خویش‌اند. آنها، نسبت به رئیس خود، ادای امانت می‌کنند، در حالی که شما، خیانت می‌کنید. آنها، در اصلاح شهرها و دیار خود می‌کوشند، در حالی که شما، مشغول فسادید (به این ترتیب، آنها، دارای اتحاد و انضباط و امانت و اصلاح در بلاد خویش‌اند و شما در تمام اینها، عکس آنها هستید. من، چگونه می‌توانم به شما اعتماد کنم، در حالی که اگر قدحی را به رسم امانت به یکی از شما بسپارم، از آن بیم دارم که دسته، یا بند آن قدح را برباید.)

## شرح و تفسیر

## خرابی کار از کجاست؟

در بخش دوم این خطبه، امام، اشاره به داستان **بُسر بن اَرْطاة**، جنایتکار مشهور شام و غلبه او بر یمن می‌کند و سپس به سرنوشت مردم عراق اشاره کرده و آینده تاریک آنها را، با ذکر علل و عوامل دقیق آن، باز می‌گوید.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، نوشته‌اند که معاویه، **بُسر بن اَرْطاة** را که مردی خونریز و مفسد فی الارض و آدمکش و غارتگر بود، مأموریت داد و با گروه عظیم مسلّحی، به سوی مدینه فرستاد و گفت: «هر جا که می‌رسی، شیعیان علی را تحت فشار قرار داده و دل‌های آنها را مملوّ از ترس و وحشت کن. هنگامی که وارد مدینه شدی، مردم آن شهر را، چنان بترسان که مرگ را با چشم خود ببینند چرا که آنها به پیامبر پناه دادند و به یاری‌اش برخاستند و پدرم ابوسفیان را شکست دادند».

سپس از **طه حسین**، نویسنده معروف مصری، نقل می‌کند که بسر دستور معاویه را دقیقاً اجرا کرد. و حتی از خود، خشونت بیشتری بر آن افزود و در ریختن خون‌ها و غارت اموال و غصب حقوق و هتک حرمت‌ها، چیزی فرو نگذارد تا به مدینه آمد و مصائب عظیمی را به بار آورد که همه، با چشم خود دیدند. او، آنها را مجبور به بیعت با معاویه کرد و... **بُسر**، سپس به سوی یمن آمد و با خونریزی بسیار، رعب و وحشتی در آنجا حاکم ساخت، سپس برای معاویه بیعت گرفت و دو فرزند خردسال عبیدالله بن عباس (حاکم یمن) را سر برید.<sup>(۱)</sup>

**ابن اثیر** می‌افزاید: این دو کودک، در نزد مردی از صحرائشینان بنی‌کنانه بودند. هنگامی که **بُسر** می‌خواست آنها را به قتل برساند، مرد کنانی گفت: «اینها که گناهی ندارند، چرا آنها را می‌کشی؟ اگر می‌خواهی آنها را به قتل برسانی، پس مرا هم به قتل برسان (که شاهد این ننگ نباشم که در حفظ امانت، کوتاهی کرده‌ام). **بُسر** از این شرمنده نشد، او را هم کشت.<sup>(۲)</sup>

۱ - فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۱۷۷.

۲ - کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۳۸۳، تاریخ طبری، جلد ۴، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۸.

به هر حال، این اخبار دردناک، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید و شدیداً ناراحت شد و در این فراز از خطبه فرمود: «به من خبر رسیده که بُسر (بن اُرطاة) بر یمن، تسلط یافته است. به خدا سوگند! یقین دارم که این گروه (ستمگر و خونخوار) به زودی، بر همه شما مسلط می‌شوند و حکومت را از شما خواهند گرفت؛ **﴿أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدْ أَطَّلَعَ<sup>(۱)</sup> الْيَمْنَ وَ إِنِّي - وَاللَّهِ! لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدُلُّونَ<sup>(۲)</sup> مِنْكُمْ﴾**؛

سپس حضرت، به علل این مطلب پرداخته و روی چهار موضوع بسیار مهم که همیشه عامل پیروزی است، انگشت می‌گذارد.

نخست این که می‌فرماید: «آنها، در امر باطل خود، متحدند و شما، در امر حَقّتان، پراکنده‌اید؛ **﴿بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ﴾**.

اتحاد، همه جا، مایه پیروزی است به خصوص اگر طرفداران حق، متحد باشند، اما چه دردناک است که طرفداران حق، پراکنده باشند و حامیان باطل، متحد! باین که باطل، سرچشمه پراکندگی، و حق، کانون وحدت و اتحاد است.

آری، برای پیروزی، در هر کار اجتماعی، قبل از هر چیز، اتفاق و وحدت لازم است و پراکندگی و اختلاف، سم مهلک و کشنده‌ای است.

دیگر این که «شما، از پیشوای خود، در امر حق، اطاعت نمی‌کنید در حالی که آنها، در امر باطل، مطیع فرمان پیشوای خویش‌اند؛ **﴿وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ﴾**.

آری، انضباط و اطاعت حساب شده، همه جا، از شرایط اصلی پیروزی است. هیچ سپاه و لشکری و هیچ قوم و ملتی، بدون انضباط و اطاعت از فرمانده خود، به جایی نمی‌رسد و به همین دلیل، در مدیریت امروز، برای مسأله انضباط، اهمیّت

۱ - «اطَّلَعَ» از ماده «طلع» و در اصل، به معنای «نگریستن از بالا» است و سپس به عنوان کنایه، در معنای غلبه یا پیروزی ناگهانی، به کار رفته است. و ماده «طلوع»، به معنای ظهور و بروز است.

۲ - «یدلون» (فعل مضارع مجهول از باب افعال) از ماده «دوله» به معنای «انتقال از جایی به جای دیگر» است. و مال و ثروت را، از این جهت، دولت می‌گویند که در میان مردم، دست به دست می‌شود. و حکومت را نیز به همین دلیل، دولت می‌گویند که هر چند روزی، در دست کسی است. بنابراین، جمله «یدلون منکم» مفهومی است که حکومت، از شما گرفته می‌شود، به خاطر ضعف و ناتوانی و پراکندگی و اختلافتان.

فوق العاده‌ای قائل اند.

سوم این که آنها، نسبت به رییس خود، ادای امانت می‌کنند، در حالی که شما، خیانت می‌کنید؛ ﴿وَبَادَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ﴾.

امانت داری آنان، سبب می‌شود که نیروها و تدارکات و سرمایه‌ها و امکاناتشان ضدّ مخالفشان، بسیج شود، ولی خیانت شما، همه چیز را بر باد می‌دهد. یک گروه فاقد امکانات و تجهیزات لازم، سرنوشت شان، چیزی جز شکست نیست.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «امانت» را در اینجا، به معنای «بیعت» گرفته‌اند، ولی تفسیری که در بالا آمد، با توجه به جمله‌هایی که در ادامه خطبه می‌آید، صحیح‌تر به نظر می‌رسد، به علاوه بیعت، اگر به معنای اطاعت باشد، در بالا ذکر شده است و نیازی به تکرار نیست.

چهارم این که، آنها، «در اصلاح شهرها و دیار خود می‌کوشند، در حالی که شما، مشغول فساد هستید، ﴿وَبِصَالِحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ﴾.

به این ترتیب، آنها، دارای اتحاد و انضباط و امانت و اصلاح در بلاد خویش اند و شما، پراکنده و نافرمان و خیانتکار و مفسد هستید و بسیار طبیعی است که چنان افرادی، بر چنین افرادی، پیشی گیرند و پیروز شوند.

مدیریت و تدبیر و حاکمیت، هر قدر حساب شده و قوی باشد، با وجود چنین افرادی، به نتیجه نمی‌رسد؛ چرا که بازوان مدیر و حاکم، مردم اند.

آری، حق، با ضعف و ناتوانی و فساد یارانش، ضعیف می‌شود. و با قوت و قدرت و اتحاد اعوانش، قوی می‌گردد.

حضرت، سپس برای تکمیل سخنان خود می‌افزاید: «من، چگونه می‌توانم به شما اعتماد کنم در حالی که اگر من، قدحی را به رسم امانت، به یکی از شما بسپارم، از آن بیم دارم که دسته، یابند آن قدح را براباید! ﴿فَلَوْ أُنْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَىٰ قَعْبٍ<sup>(۱)</sup>، لَحَشِيْتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ<sup>(۲)</sup>﴾.

۱ - «قعب» به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای «قدح چوبی» و به گفته بعضی دیگر، «قدح بزرگ ضخیم» است.

کسانی که در موضوعاتی تا این حد کوچک و کم ارزش، قابل اعتماد نباشند، در مهم‌ترین پست‌های حکومت اسلامی و مسأله جنگ و صلح و بیت‌المال و مانند آن، چگونه ممکن است مورد اعتماد قرار بگیرند؟!

## نکته‌ها

### ۱- بُسر فرمانده خونریز معاویه

مورخان اسلام، در این نکته اتفاق نظر دارند که معاویه، برای پیشبرد اهداف خود، از مهره‌هایی استفاده می‌کرد که هیچ‌گونه شباهتی با صحابه و یاران پیامبر ﷺ نداشتند. از جمله آنها، «بُسر بن أرطاة» بود که به گفته ابن ابی‌الحدید، مردی سنگدل، و خشن و خونریز و کاملاً بی‌رحم بود. معاویه، هنگامی که با خبر شد که گروهی از مردم یمن، سر به شورش برداشته‌اند و نامه دوستانه‌ای برای او نوشته‌اند، بُسر را احضار کرد و به او دستور داد از راه حجاز و مدینه و مکه، به سوی یمن برود و به او گفت: به هر جا وارد شدی، که از پیروان علی علیه السلام هستند، با خشونت تمام، با آنها، صحبت کن، به طوری که بدانند راهی جز تسلیم نیست. سپس، از خشونت زبانی، خودداری کن و آنها را به بیعت با من دعوت کن! هر کس نپذیرفت، او را به قتل برسان و شیعیان علی علیه السلام را هر کجا یافتی، از دم شمشیر بگذران!».

او، دستور معاویه را، دقیقاً، اجرا کرد. هنگامی که وارد مدینه شد، خطبه‌ای خواند و دشنام بسیاری به مردم مدینه داد و آنها را تهدید کرد و داستان کشته شدن عثمان را به خاطر آنان آورد و همه را مقصّر شمرد و آن قدر تهدید کرد که همه مردم با شناختی که از او داشتند، در وحشت عظیمی فرو رفتند. سپس مردم را به بیعت با معاویه دعوت کرد. گروهی، با او بیعت کردند. او، خانه‌های بسیاری را سوزاند و

۲- «علاقه»، این واژه اگر به فتح عین استعمال شود، به معنای «پیوندهای معنوی» است و اگر به کسر عین استعمال شود، به همین معنا یا به معنای «پیوندهای مادی»، است. و در جمله بالا، به معنای «دسته یا بندی است که ظرف را به آن آویزان می‌کردند».

حتی به اصحاب پیامبر نیز رحم نکرد و گفت: اگر با معاویه بیعت نکنند، قطعاً، کشته می‌شوند. و به این ترتیب، بر مدینه مسلط شد و سپس به مکه آمد و آنها را تهدید کرد و از مخالفت برحذر داشت و گفت: «اگر از در خلاف درآیید، ریشه‌های شما را قطع می‌کنم و خانه‌ها را ویران و اموالتان را غارت خواهم کرد.» در طائف نیز همین کار را انجام داد.

از آنجا به نجران آمد. مسیحیان نجران را نیز شدیداً تهدید کرد و گفت: «اگر خلافتی از شما به من رسد، کاری می‌کنم که نسل شما، قطع شود و خانه‌ها و زمین‌های کشاورزیتان، ویران گردد.»

او، همین برنامه را ادامه داد تا به صنعا رسید و همانطور که در سابق اشاره کردیم، از طریق ارباب و تهدید و کشتار وسیع و وحشتناک، بر صنعا و یمن مسلط شد.

هنگامی که خبر به علی علیه السلام رسید، جاریه بن قدامه سعدی را، با دو هزار نفر، به سوی یمن فرستاد.

مردم یمن که به علی علیه السلام وفادار مانده بودند، با ورود جاریه و سربازانش، قوت قلب پیدا کرده و بضد طرفداران معاویه قیام کردند. آنها از شهرها گریخته، به کوه‌ها پناه بردند. شیعیان علی علیه السلام آنها را تعقیب و جمع آنان را متلاشی کردند و در تعقیب بوسر حرکت کردند. بوسر که جان خود و یارانش را در خطر دید، هر روز از جایی به جای دیگر فرار می‌کرد و به هر جا که می‌رسید، مردمی که اعمال این مرد خونخوار را دیده بودند، ضد او می‌شوریدند. سرانجام، توانست از چنگ مردم بگریزد و خود را به معاویه برساند و باصطلاح پیروزی‌های خود را برای او شرح دهد و گفته می‌شود که او، در این ماجرا، سی هزار نفر را به قتل رساند و گروهی را به آتش کشید و سوزاند.

در حدیثی آمده است که علی علیه السلام بوسر را با این عبارت نفرین کرد: «خداوند! این مرد دینش، را به دنیا فروخته و بی‌حرمتی، فراوان کرده و اطاعت مخلوق گنهکاری را، بر اطاعت تو، مقدم داشته است. خداوند! او را نمیران جز این که عقل را از او

بگیری (و رسوای خاص و عام کنی.) و لحظه‌ای، رحمت خود را نصیب او نکن ...! چیزی نگذشت که بوسر حالت وسواس شبیه جنون پیدا کرد و عقل خود را از دست داد. پیوسته، هذیان می‌گفت و مرتب می‌گفت شمشیری به من بدهید که من افراد را با آن بکشم. مردم، یک شمشیر چوبی به او دادند و مشک باد کرده‌ای نزد او می‌گذازدند و او، با آن شمشیر چوبی، آن قدر بر آن می‌زد تا بیهوش می‌شد. حتی بعضی گفته‌اند که در آخر عمر، به قدری عقل خود را از دست داده بود که قاذورات می‌خورد و وقتی هم که دست او را می‌بستند، باز خود را بر قاذورات می‌افکند و می‌خورد و با همین حال از دنیا رفت.<sup>(۱)</sup>

مسعودی، در **مروج الذهب**، بعد از نقل این داستان می‌افزاید که بوسر به مردم می‌گفت: «شما مرا از خوردن قاذورات منع می‌کنید در حالی که دو فرزند ابن عباس - که مظلومانه به دست من کشته شدند - اینها را به خورد من می‌دهند.»<sup>(۲)</sup>

## ۲ - عوامل پیروزی و شکست ملت‌ها

امام علیه السلام در این خطبه، در عبارات کوتاه و بسیار پرمعنایی، عوامل پیروزی و شکست اقوام و ملت‌ها را بیان فرموده که نه تنها، در مورد ماجرای مردم عراق و حجاز و یمن و داستان **بوسر بن اَرطاة**، صادق است که در هر عصر و زمانی، می‌تواند معتبر باشد.

نخست، از «وحدت کلمه» سخن می‌گوید که سبب تقویت نیروها و انسجام و همبستگی و کارایی آنها است. وحدت کلمه، همان چیزی است که از مهم‌ترین عوامل پیروزی سربازان اسلام در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر دشمنان نیرومند و مجهز بود و همان چیزی است که آثار آن را در عصر و زمان خود، در میان اقوام و ملت‌ها می‌بینیم. گروه‌های اندکی را می‌بینیم که در سایه انسجام و اتحاد، بر دشمنان خود که بسیار از آنها فزون‌تر بودند، امان نفاق و پراکندگی بر آنها حاکم بود، پیروز شدند.

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۲، صفحات ۳ - ۱۸؛ و منهاج البراعة، جلد ۳، صفحه ۳۶۰؛ و الغدير، جلد ۱۱، صفحه ۱۹.

۲ - «مروج الذهب»، جلد ۳، صفحه ۱۶۳؛ (بحث ذکر ایام الولید بن عبد الملک).

قرآن مجید، وحدت کلمه مسلمانان را، یکی از معجزات پیامبر اسلام معرفی کرده است<sup>(۱)</sup> و وحدت مسلمانان را که در سایه ایمان، در عصر پیامبر، به وجود آمد، از نعم بزرگ الهی دانسته<sup>(۲)</sup> و اختلاف و پراکندگی و نفاق را هم ردیف عذاب‌هایی زمینی و آسمانی می‌شمرد.<sup>(۳)</sup>

حضرت، مسأله انضباط و تمرکز رهبری و مدیریت را به عنوان عامل دیگری ذکر می‌کند که آن نیز، مکمل اصل اتحاد و همبستگی است. در عصر خود، انقلاب‌هایی را دیدیم که پیروز شدند و انقلاب‌های دیگری به شکست انجامیدند. و دلیل واقعی آن پیروزی، وحدت رهبری، و دلیل این شکست، تعدد و پراکندگی مراکز تصمیم‌گیری بود.

حضرت، مسأله امانت را، سومین عامل شمرده است. بی‌شک، هیچ قوم و ملتی، روی سعادت و پیروزی رانخواهد دید، مگر این که امکاناتش را به خوبی حفظ کند و از آنها حداکثر استفاده را نماید. و این امر، ممکن نیست، مگر این که آحاد مردم، امانتدار باشند و در حفظ امکانات اجتماعی خود، بکوشند.

و بالأخره، حضرت، چهارمین عامل پیروزی را، اصلاح طلبی فرد فرد جامعه ذکر می‌کند. به تعبیری دیگر، تا مردم، مصالح جامعه را در نظر نگیرند و منافع شخصی خود را فدای آن نکنند و در اصلاح اجتماع خویش نکوشند، هرگز بر مشکلات پیروز نمی‌شوند و در چنگال دشمن، ضعیف و زبون و ناتوان خواهند بود. آنهایی که فساد جامعه را به قیمت منافع خود می‌خرند، هم جامعه را ویران می‌کنند و هم خانه خود را.

\* \* \*

۱ - هُوَ الَّذِي آتَاكَ نَبْرَهُ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ \* وَ الْآلِ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ (سوره انفال، آیات ۶۲ - ۶۳).

۲ - وَ ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانِكُمْ (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳).

۳ - قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ قَوْفِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا (سوره انعام، آیه ۶۵).

## بخش سوم

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَيْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَيَّمْتُهُمْ وَ سَيَّمُونِي<sup>(۱)</sup>، فَأَبْدِلِنِي  
بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي! اللَّهُمَّ مِثُّ<sup>(۲)</sup> قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ  
الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، أَمَا - وَاللَّهِ! - لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي  
فَرَّاسِ بْنِ عَنَمٍ.

هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

ثم نزل عَلَيْهِ مِنَ الْمَنْبَرِ.

## ترجمه

خداوندا! من، از آنها خسته شده‌ام و آنها نیز از من (که هماهنگی با نیات شومشان ندارم) خسته شده‌اند. من، از آنان ملول گشته‌ام، و آنان نیز از من، ملول گشته‌اند، پس، به جای آنان، افرادی بهتر، به من عنایت فرما! و به جای من، شخص بدی را بر سر آنها مسلط فرما. خداوندا! دل‌های آنها را (از غم و اندوه) ذوب کن آن گونه که نمک در آب ذوب می‌شود! بدانید - به خدا سوگند - دوست داشتم به جای شما، یک هزار مرد سوار از قبیله بنی‌فراس بن عنم (که شجاع و وفادارند) می‌داشتم (سپس امام در وصف آنان به این شعر متمثل می‌شود).

هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

۱ - «سئمتهم» از ماده «سأم» است و به معنای «ملالت و افسردگی و زدگی از چیزی» است.  
۲ - «مِثُّ» از ماده «مِث» است و در اصل، به معنای «حل شدن چیزی در آب» است و بر بارش باران که خاک زمین را در خود حل می‌کند، نیز اطلاق شده و به حوادث تلخ و دردناک که عقل و هوش انسان را می‌گیرد و قلب او را فشار می‌دهد نیز گفته شده است.

اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تندرو) به سوی تومی آیند.

سپس امام (خطبه را پایان داد) و از منبر فرود آمد.

## شرح و تفسیر

### من از شما خسته شدم!

در سومین و آخرین فراز این خطبه، امام، با قلبی مملو از غم و اندوه، روی به درگاه خدا می آورد. و آنها را نفرین می کند، ولی نفرینی بیدار کننده و هشدار دهنده برای کسانی که هنوز جرعه ای از بیداری وجدان در آنان وجود دارد، باشد که از این طریق، به آنها آگاهی دهد و آن گمگشتگان وادی ضلالت را، به راه خدا آورد؛ چرا که نفرین های امام هم اندرز و موعظه و درس بیداری است.

حضرت، می فرماید: «خداوندا! (از بس نصیحت کردم و اندرز دادم و آه گرم من در آهن سرد دل آنها اثر نگذاشت) از آنها خسته شده ام و آنها نیز از من (که هماهنگی با نیات شوم و اخلاق زشتشان ندارم) خسته شده اند. من، از آنان ملول گشته ام و آنان نیز از من، ملول شده اند؛ **«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمِمْتُهُمْ وَ سَمِّمُونِي»**<sup>(۱)</sup>».

روشن است، هنگامی که میان رهبر و پیروانش، هماهنگی در اهداف و اخلاق و نیات نباشد، این مشکل عظیم، بروز می کند که پیشوایی عادل و آگاه و شجاع، در برابر پیروانی دنیاپرست و زبون و ناتوان و جاهل قرار بگیرد و اندرزه های او سودی نبخشد، و این سبب می شود که هم پیشوا از آنها خسته شود و هم پیروان از آن پیشوا. به گفته سعدی:

«صد چندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت.»

۱ - توجه داشته باشید که «ملّ ملالاً» به معنای «خسته و زده شدن از کسی یا چیزی» است، نه «خسته کردن کسی را»، و «سئم سامة» نیز مترادف با آن است و همان معنا را می بخشد؛ (به مفردات و صحاح و لسان العرب) مراجعه شود.

گر ملولی ز ما تُرُش منشین که تو هم در میان ما تلخی!»  
و اگر پیامبر اکرم ﷺ توانست رهبری اقوام جاهلی را بر عهده بگیرد، به این دلیل بود که آنها، تربیتش را پذیرفتند و خُلق و خُوی او را در خود زنده کردند. به همین دلیل، پیامبرانی که این توفیق نصیبشان نشد، از پیروان خود، ملول گشتند و پیروان هم، وجود آنها را تحمّل نکردند.

فراموش نکرده‌ایم که قوم لوط، سر تا پا آلوده، از آن پیامبر بزرگ، به جرم پاکدامنی‌اش ابراز تنفر کردند و گفتند: «لوط و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها، مردمی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند (و با ما همصدا نیستند).»<sup>(۱)</sup>  
حضرت، سپس آنها را چنین نفرین می‌کند:

خداوند! به جای آنان، افرادی بهتر به من عنایت فرما و به جای من، بدتر از من، بر سر آنها مسلط فرما! ﴿فَأَبْدَلِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي﴾  
چرا که نه آنها، پیروانی شایسته برای این پیشوا هستند و نه من، پیشوایی مناسب برای آنها، و حکمت پروردگار ایجاب می‌کند، اکنون که آنها از کوره آزمایش، رو سیاه به در آمدند، این نعمت الهی از آنها گرفته شود و در فقدانش، گرفتار انواع درد و رنج شوند.

و چه زود، این نفرین امام در حق آنها، تحقق یافت، بنی امیّه، با مأموران خونخوار و سنگدل و جانی، بر آنان مسلط شدند و چنان کردند که در تاریخ، بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است.

و از عجایب این که در تواریخ اسلامی آمده است: در همان زمان که امام، این نفرین‌ها، را کرد (یا بافاصله کمی) حجاج بن یوسف - آن جنایتکار بی‌نظیر تاریخ - متولد شد،<sup>(۲)</sup> البته پیش از به قدرت رسیدن حجاج نیز، مردم عراق و کوفه، کفاره جرایم خود را می‌دادند، ولی در عصر حکومت حجاج، به اوج خود رسید.

۱ - سورة اعراف، آیه ۸۲.

۲ - منهاج البراعه، جلد ۳، صفحه ۳۵۸، مسعودی - از مورخان مشهور - تصریح می‌کند که حجاج، در سال ۴۱ متولد و در سال ۹۵ در سن ۵۴ سالگی، به جهنم واصل شد.

بدیهی است که منظور از جمله **«أَبْدِلْهُمْ بِيْ شَرًّا مِّنِّي»** این نیست که من بدم و از من بدتر را بر آنها مسلط کن، بلکه این، تعبیری است که در مقایسه خوبِ مطلق با بد مطلق نیز گفته می‌شود. در سوره فرقان بعد از اشاره به عذاب‌های بسیار دردناک دوزخ می‌فرماید: **«قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ»**؛ بگو: آیا این (عذاب‌های دردناک) بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده است؟».

و به تعبیر دیگر، نه کوفیان و مردم عراق، در آن عصر، خوب بودند که امام بهتر از آنها را از خدا بخواهد و نه امام - العیاذ بالله - بد بود که خداوند، بدتر از او را بر آنها مسلط کند و در این گونه موارد، صیغه **أَفْعَلِ** تفضیل، مفهوم معمول خود را از دست می‌دهد و برای مقایسه دو چیز متضاد ذکر می‌شود.

این نفرین امام، در حقیقت، شبیه نفرینی است که در قرآن مجید، از پیامبر بزرگ الهی، نوح، نقل شده است: **«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَّارًا؛** پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین، باقی نگذار!»<sup>(۱)</sup>

حضرت، سپس به نفرین خود چنین ادامه می‌دهد:

«خداوند! دل‌های آنها را ذوب کن آن گونه که نمک در آب ذوب می‌شود؛  
**«اللَّهُمَّ مِتْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.»**

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ذوب شدن قلب، هجوم انبوه غم و اندوه‌ها بر دل باشد، به شکلی که عواطف انسان را سخت جریحه دار کند، بگونه‌ای که از آن تعبیر شود به این که: قلب آب شده است.

شبیه به این معنا در خطبه ۲۷ (خطبه جهاد) نیز آمده است که امام علیه السلام می‌فرماید:

**وَاللَّهِ، يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ أَجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ؛** به خدا سوگند! این جریان، قلب انسان را می‌میراند و اندوه و غم به بار می‌آورد که آنها در مسیر باطل خویش، متحدند و شما، در راه حق، پراکنده و متفرق.

بدیهی است که منظور از آب شدن دل‌ها، ضایع شدن عقل و هوش و درایت است. در واقع، مفهوم جمله، این است که عقل و هوش را به خاطر نافرمانی‌ها و نفاق و دورویی و کوتاهی و کارشکنی، از آنها بگیر تا در زندگی، حیران و سرگردان شوند. این تعبیر، در آیات و روایات فراوانی آمده است که قلب، به معنای عقل و درایت و یا کانون عقل و درایت است. از جمله، در آیه ۲۵ سوره انعام می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ؛ ما، بر قلب‌های آنها، پرده‌ها افکندیم تا آن (قرآن) را درک نکنند».

در حقیقت، یکی از بزرگ‌ترین مجازات‌های الهی - که در قرآن مجید و روایات، نسبت به افراد سرکش و منافق به آن اشاره شده - همین مجازات است که انسان، حقایق را آن چنان که هست، نبیند و نشنود و درک نکند و در بیراهه‌ها، سرگردان و هلاک شود.

سپس امام علیه السلام در آخرین جمله‌های این خطبه، آرزو می‌کند که ای کاش، به جای انبوه لشکریان ضعیف و ناتوان، افراد کمی از قبیله بنی فراس - که به شجاعت و وفاداری معروف بودند - می‌داشت، او می‌فرماید: «آگاه باشید! به خدا سوگند! دوست داشتم به جای شما، یک هزار مرد سوار از قبیله بنی فراس بن غنم (که شجاع و وفادارند) می‌داشتم». (تا با کمک آنان، دشمنان حق و عدالت را بر سر جای خود می‌نشاندم)؛ «أَمَا - وَاللَّهِ! لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسٍ بَنِ غَنَمٍ».

سپس امام علیه السلام به این شعر در وصف آنان متمثل می‌شود:

هُنَالِكَ، لَوَدَعَوْتُ أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

معنای شعر این است که اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی تو می‌آیند! و به گفته شاعر فارسی زبان:

چو آن ابر سریع‌السیر کم آب پی دشمن کشی بی‌صبر و بی‌تاب

سپس امام علیه السلام (خطبه را پایان داد) و از منبر فرود آمد؛ (ثُمَّ نَزَلَ علیه السلام مِنَ الْمَنْبَرِ).

«قال السيد الشريف: أقول: «الأرمية» جمع «رمي» و هو السحابُ والحميمُ، هاهنا، وقتُ الصيفِ. و إنما خَصَّ الشاعرُ سحابُ الصيفِ بالذكرِ لآَنه أَشدُّ جُفولاً و اسرَعُ خفولاً؛ لآَنه لا ماءً فيه. و إنما يكونُ السحابُ ثقيلَ السيرِ لامتلائه بالماءِ، و ذلك لا يكونُ في الأَكثرِ إلا زمانَ الشتاءِ، و إنما أرادَ الشاعرُ وصفهم بالسرعة إذا دُعوا، و الإغائة إذا استغيثوا، والدليل على ذلك قوله: «هنالك، لو دعوت، أتاك منهم.»

مرحوم سيّد رضی، در تفسیر شعر بالا و تعبیر «أَرْمِيَةَ الْحَمِيمِ» چنین می‌گوید: **أَرْمِيَةَ** جمع **رَمَى** (بر وزن شَقَى) به معنای «ابر» است. و **حميم**، در اینجا، به معنای «وقت تابستان» است. و این که شاعر، در اینجا، روی ابرهای تابستانی تکیه کرده، به خاطر آن است که آنها سریع‌تر و سبکبارترند؛ چرا که آب چندان‌ی همراه ندارند، ولی ابرهایی که پرآبند، آهسته‌تر حرکت می‌کنند و این، غالباً در فصل زمستان است. و منظور شاعر، این بوده که آنها را توصیف به سرعت در هنگام فراخوانی و فریادرسی و هنگام طلب فریادرس بکند. و شاهد آن، مصرع نخست آن بیت شعر است.

## نکته

### بنوفراس بن غنم کیانند؟

ابن ابی‌الحدید، در شرح نهج البلاغه خود درباره آنها می‌نویسد: آنها، یکی از قبایل عرب بودند که به شجاعت اشتهار داشتند. یکی از سران معروف آنها، شجاع مشهور، ربیعة بن مکدم بود که در حیات و مرگش حامی زنان و کودکان بود و می‌گویند: او، تنها کسی است که بعد از مرگ خود نیز به حمایت مظلومان برخاست. داستان این حمایت، چنین است که گروهی از سواران بنی‌سلیم به او حمله کردند، در حالی که جمعی از زنان و کودکان، با او بودند و او، تنها، مدافع آنان بود. او، به مقابله برخاست. دشمنان، تیری به سوی او رها کردند که بر قلبش نشست و

می‌خواست به زمین سقوط کند، ولی نیزه خود را به زمین زد و بر آن تکیه کرد و تا مدتی بر بالای مرکب بی حرکت ماند و به زنان و کودکان اشاره کرد که هر چه سریع‌تر خود را به قبیله برسانند. بنی سلیم که از شجاعت او در هراس بودند، به گمان این که هنوز زنده است، نزدیک نیامدند. کم کم از عدم تحرک او، نسبت به حیات وی، ظنین شدند. یکی از آنان، تیری به اسب او پرتاب کرد، اسب به زمین افتاد و معلوم شد که مدتی قبل از آن، جان داده است، ولی این، در حالی بود که زنان و کودکان، خود را به قبیله رسانده بودند و از اسارت دشمنان، جان سالم به در برده بودند.<sup>(۱)</sup>

در کتاب **بلوغ الادب**، نیز آمده است که هر نفر از شجاعان این قبیله، با ده نفر از مردان شجاع قبایل دیگر، برابری داشته است و آنها شجاع‌ترین قبایل عرب محسوب می‌شدند.<sup>(۲)</sup>

جالب این که سربازان امام علی<sup>(ع)</sup> در کوفه، بالغ بر ده‌ها هزار نفر، بلکه به روایتی، یکصد هزار نفر<sup>(۳)</sup> بودند ولی امام علی<sup>(ع)</sup> آرزو می‌کند همه آنها، تبدیل به یک هزار نفر از شجاعان قبیله بنی فراس شوند و این نشان می‌دهد که تا چه حد، لشکر کوفه، بی‌استقامت و بی‌کفایت بودند و تا چه حد، مردان قبیله بنی فراس، شجاع و پر استقامت. آنها، علاوه بر شجاعت ذاتی، در سایه ایمان به اسلام، شجاعت بیشتری یافتند.

همان گونه که قرآن می‌گوید: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>(۴)</sup>.

چه بسیار گروه‌هایی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند.

\*\*\*

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۴۱.

۲ - بلوغ الادب، جلد ۲، صفحه ۱۲۵. ۳ - همان مأخذ.

۴ - سوره بقره، آیه شریفه ۲۴۹.



## خطبه بیست و ششم و من خطبة له عليه السلام

و فيها يصف العرب قبل البعثة ثم يصف حاله قبل البيعة له

امام عليه السلام در این خطبه حال اعراب و چگونگی حیات و معیشت آنان را در پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌دارد. آنگاه به شرح حال خویش در سالهای قبل از بیعت مسلمین با وی، می‌پردازد.

### خطبه در یک نگاه

در این که انگیزه امام از ایراد این خطبه (یا به تعبیر دیگر، نگارش این نامه چه بوده است)، بعضی از محققان، معتقدند که بعد از اشغال مصر از سوی عمال معاویه و شهادت محمد بن ابی بکر، گروهی، از آن حضرت خواستند تا نظر خود را نسبت به خلفای گذشته، بیان فرمایند. حضرت، در پاسخ فرمود: «آیا حالا، موقع این سؤال است؟ مگر خبر ندارید که مصر اشغال شده و شیعیان مرا کشته‌اند (چرا مسائل واجب و حیاتی را رها کرده، به مسائلی که وقت برای آن بسیار است، خود را مشغول کرده‌اید)؟» سپس فرمود: «من، نامه‌ای به دست شما می‌دهم که پاسخ سؤالات شما در آن است، ولی از شما می‌خواهم که حقوق از دست رفته مرا حفظ کنید.<sup>(۱)</sup>

گاه، تصوّر می‌شود که ذیل این خطبه که دعوت به جهاد می‌کند، منافات با این سخن دارد و نشان می‌دهد که این کلام، قبل از جنگ صفین از آن حضرت صادر

شده است؛ ولی ممکن است که این سخن، اشاره به جنگی باشد که حضرت، قبل از شهادت خود، مردم را برای آن آماده می‌ساخت، هر چند حادثه دردناک شهادت ایشان، مانع از اقدام به آن جنگ شد.

به هر حال، این خطبه، از سه بخش تشکیل شده است: بخش نخست، به وضع عرب در عصر جاهلیت و در آستانه بعثت پیغمبر اکرم اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که آنها گرفتار چه بدبختی‌ها و مشکلات عظیمی بودند که به برکت ظهور پیامبر اسلام، از آن رهایی یافتند.

در بخش دوم، به حوادث بعد از رحلت پیامبر اشاره می‌کند که چگونه حَقُّ مسلّم آن حضرت، یعنی خلافت را از وی گرفتند و او را تنها گذاشتند و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (برای حفظ اسلام و قرآن) سکوت کرد، در حالی که سخت نگران و ناراحت بود. در بخش سوم، به داستان بیعت مشروط عمرو بن عاص با معاویه اشاره می‌کند که به آن همه صدمات جانی و مالی و اخلاقی بر مسلمانان منجر شد و در پایان خطبه، دستور می‌دهد که برای کوتاه کردن دست آن گروه ظالم و ستمگر، آمادهٔ نبرد شوند.

\* \* \*

## بخش اول

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ أَنْتُمْ - مَعْشَرَ الْعَرَبِ! - عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ، مُنِخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ، وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ.

## ترجمه

خداوند، محمد ﷺ را به رسالت مبعوث کرد، تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد در حالی که شما جمعیت عرب، بدترین آئین را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها و در میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شنوایی (که از هیچ چیز نمی‌ترسیدند و خطرشان بسیار زیاد بود) زندگی می‌کردید و آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای بسیار ناگوار می‌خوردید و پیوسته خون هم را می‌ریختید و پیوند با خویشان را قطع می‌کردید (و دختران را زنده به گور می‌کردید و پسران خود را به قتل می‌رساندید) بت‌ها، در میان شما، برپا بود و گناهان، سراسر وجودتان را فراگرفته بود.

## شرح و تفسیر

### عرب در عصر جاهلیت

در این بخش از خطبه، امام علیؑ به سراغ وضع عرب جاهلی می‌رود و ترسیم

بسیار گویایی از زندگی آنها، در چهار بُعد فکری و عاطفی و اقتصادی و اجتماعی، ارائه می‌دهد که اگر تمام کتاب‌هایی را که دربارهٔ وضع عرب جاهلی نوشته شده است، بررسی کنیم، چیزی بیش از آن چه در این خلاصه آمده، در آنها نخواهیم یافت.

انتخاب این بحث، در آغاز خطبه، ظاهراً به این دلیل است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواهد گذشته قبل از اسلام مردم را، به خاطرشان بیاورد تا آن را با وضعی که بعد از بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیدا کردند، مقایسه کنند و قدر و ارزش آن را بشناسند و این سرمایه‌گران بهار با اختلافات و پراکندگی‌ها و پیروی از هوا و هوس، از دست ندهند، چرا که ارزش نعمت‌ها، تنها، در مقایسه با فقدان آنها روشن و آشکار می‌شود.

حضرت، در آغاز می‌فرماید: «خداوند، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، را به رسالت مبعوث کرد تا جهانیان را بیم دهد (و از کیفر الهی که در انتظار طاغیان و منحرفان از راه حق و عدالت است، بترساند) و او را امین بر آیات کتاب خود قرار دهد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ﴾»

قابل توجه این که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این جمله، فقط، بر «نذیر (بیم دهنده) بودن» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکیه کرد، با این که می‌دانیم آن حضرت، هم بشیر است و هم نذیر، همان گونه که در قرآن مجید، کراراً، این دو صفت، کنار هم قرار گرفته‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾؛ ای پیامبر! ما، تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (۱) و آیات دیگر (۲).

ولی از آنجا که انگیزه حرکت به سوی انجام دادن وظایف و پرهیز از تخلفات، غالباً، مجازات‌ها است، بیشتر روی عنوان نذیر تکیه می‌شود. به همین دلیل، در بسیاری از آیات قرآن، در مورد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سایر انبیاء روی عنوان نذیر تکیه

۱ - سوره احزاب، آیه ۴۵.

۲ - مانند ۲۸ سبأ، و ۲۴ فاطر، و ۸ فتح، و ۱۱۹ بقره.

شده است و در هیچ مورد، به تنهایی تکیه بر عنوان بشیر (بشارت دهنده) دیده نمی‌شود.

در قوانین دنیای امروز نیز ضامن اجرا، همیشه، نوعی مجازات و کیفر است و بسیار کم، از مسائل تشویقی به عنوان ضامن اجرا استفاده می‌شود. به هر حال، هدف نهایی از انداز، احساس مسئولیت در برابر وظایف و تکالیفی است که بر عهده انسان قرار دارد.

این نکته را نباید فراموش کرد که نذیر بودن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تمام مردم جهان است و این، به خوبی نشان می‌دهد که دین اسلام، دین جهانی و جاودانی است چراکه «عالمین» مفهوم گسترده‌ای دارد که همه افراد بشر را، در هر مکان و هر زمان، شامل می‌شود.

تعبیر «أَمِيناً عَلَى التَّنْزِيلِ»، اشاره ضمنی به مقام عصمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد که او، امانت کتاب الهی را به خوبی حفظ می‌کند و بدون کمترین تغییر، به تمام مردم عالم می‌رساند.

حضرت، سپس به شرح حال عرب، در زمان جاهلیت، ضمن ده جمله کوتاه و پرمعنا - که اشاره به چهار محور می‌کند - پرداخته، چنین می‌فرماید:

«این، در حالی بود که شما جمعیت عرب، بدترین دین و آئین را داشتید؛ ﴿وَأَنْتُمْ - مَعْشَرَ الْعَرَبِ! - عَلَى شَرِّ دِينٍ﴾

چه آئینی بدتر از بت پرستی؟ انسان عاقل و هوشیار، قطعه سنگ و یا چوبی را با دست خود بتراشد و در برابر آن سجده کند و مقدرات خود را به دست او بداند و در مشکلات و گرفتاری‌ها به آن پناه برد؟ یا بت‌هایی از خرما بسازد و در برابر آن سجده کند و سپس در قحط سالی، آن را بخورد؟!

اضافه بر این انحراف بزرگ، آئین آنها، مملو از خرافات و عقاید احمقانه و دور از منطق بود که در کتاب‌های تاریخ عرب جاهلی، مشروحاً آمده و در بحث نکات، اشاره‌ای به آن خواهد شد. این، در بُعد عقاید و افکار.

و بعد، امام علیه السلام به وضع رقت بار زندگی اقتصادی آنها اشاره کرده می فرماید: «شما، در بدترین خانه و سرزمین و در میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شنوایی (که از هیچ چیز نمی ترسیدند و خطرشان بسیار زیاد بود) زندگی می کردید و آب‌های آلوده می نوشیدید و غذاهای بسیار ناگوار می خوردید؛ ﴿وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ﴾<sup>(۱)</sup> بَيْنَ حِجَارَةٍ خَشِنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ، تُشْرَبُونَ الكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الجَشِيبَ»<sup>(۲)</sup>.

تعبیر به «شردار» (بدترین خانه)، در مورد محل سکونت اعراب جاهلی، با این که بسیاری از آنان، (مخصوصاً مخاطبان علی علیه السلام در این خطبه) در مکه یا مدینه می زیستند، ممکن است بدین جهت باشد که این دو شهر، چهره معنوی خود را به کلی از دست داده بودند و به کانون بت پرستی و شرارت و فساد، مبدل شده بودند. طوفان شن و بادهای سوزان و بیابان‌های خشک و بی آب و علف، آنها را احاطه کرده بود. اگر مختصر آبی در اعماق چاه‌های کم آب یا غدیرهایی (= آبگیرهایی) که باقیمانده باران و رگبار را در خود جای داده بود، پیدا می شد، آن قدر بر اثر وزش باد و یا دخالت افراد، آلوده می شد که انسان، از نوشیدن آن تنفر داشت، ولی آنها، به حکم اجبار، می نوشیدند. غذا و خوراک آنها، چیزی بهتر از این نبود.

یکی از شارحان نهج البلاغه نقل می کند که از عربی پرسیدند: «أَيُّ الْحَيَوَانَاتِ تَأْكُلُونَ فِي الْبَادِيَةِ؟» شما از چه حیواناتی در بیابان استفاده می کنید؟».

او در جواب گفت: «تَأْكُلُ كُلُّ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ إِلَّا أُمَّ جَبِينٍ؛ ما، هر موجودی را که

بجند و روی زمین حرکت کند، می خوریم، مگر ام جبین را.»<sup>(۳)</sup>

۱ - «منیخون» از ماده «نوخ» به معنای «خواباندن شتر» است. بدیهی است کسانی که شترهای خود را در میان سنگ‌های خشن بخوابانند، محل استراحت خودشان نیز همان جا خواهد بود.

۲ - «جَشِيبٌ» (بر وزن حَشِينٌ) به همان معنای «خشن و ناصاف و ناگوار» است.

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۲۴؛ در این که ضبط واژه «ام جبین» چگونه است، بعضی، آن را با دو «یاء» و بعضی، با «باء و یاء» (ام جبین) بعضی، با «جیم» (ام جبین) نوشته‌اند. و در این که این حیوان، چه حیوانی است، نیز در میان دانشمندان گفت و گو است. بعضی، آن را حیوانی شبیه آفتاب پرست (نوعی از مارمولک‌ها) دانسته‌اند. و تنفر عرب بیابانی از آن، شاید به خاطر مسمومیتی بوده که از خوردن آن حاصل می شده است.

تعبیر به «حَیَاتِ صَمِّ (مارهای کر)» یا به خاطر آن است که ناشنوایی آنان سبب جسارت شدید آنان بوده، یا زهر خطرناک تری داشته‌اند.

در بخش سوم - که به وضع رقت بار اجتماعی و ناامنی آنها اشاره شده - امام علیه السلام می‌فرماید: «شما، پیوسته، خون هم را می‌ریختید (نه تنها بر دشمن رحم نمی‌کردید که بر خودتان نیز ترحم نداشتید)؛ **وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ**».

تعبیر به فعل مضارع در «**تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ**» مانند جمله‌های دیگر این فراز، دلیل بر استمرار این نابسامانی‌ها در میان آنان است. در واقع، خونریزی آنها، نیاز به دلیل روشنی نداشت و با کوچک‌ترین بهانه، شمشیرها را می‌کشیدند و به جان هم می‌افتادند و روزها، بلکه گاهی ماه‌ها و سال‌ها، با بهانه کوچکی، جنگ را ادامه می‌دادند. مطالعه جنگ‌های معروف فجار - که بعداً به آن اشاره خواهد شد - نشان می‌دهد که چگونه آن مردم جاهل و بی‌خبر، با اندک چیزی، به جان هم می‌افتادند و خون هم را می‌ریختند.

حضرت، سپس در چهارمین قسمت، اشاره به وضع وحشتناک عاطفی آنان کرده می‌فرماید: «شما، پیوند خویشاوندی خود را پیوسته قطع می‌کردید؛ **﴿وَ تَقَطَّعُونَ أَرْحَامَكُمْ﴾**

این جمله، در واقع، به مسأله «وئاد» یعنی، کشتن و زیر خاک کردن دختران اشاره دارد، چرا که آنها، دختر را مایه ننگ و بدبختی می‌پنداشتند و آن کس که صاحب دختر می‌شد، گاه، از شدت سرافکنندگی، تا مدتی از قوم و قبیله خود، فرار می‌کرد، همان‌گونه که در دو آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل آمده است:

«**﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ • يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾**؛ هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند که دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی)، سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد (و نمی‌داند) آیا

او را با قبول ننگ نگهدارد یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکم می‌کنند!»  
 گاه، در کشتن فرزندان، به دختران قناعت نمی‌کردند و پسران خود را که سرمایه  
 زندگی‌شان محسوب می‌شد، به خاطر ترس از فقر، می‌کشتند. به همین دلیل، قرآن  
 مجید، آنها را از این کار نهی می‌کند و در آیه ۳۱ سوره اسراء می‌فرماید: «**وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ**»؛ فرزندان خود را از ترس  
 فقر به قتل نرسانید؛ (زیرا) ما آنها و شما را روزی می‌دهیم.

حتی گاه، پدر، فرزند را به بهانه کوچکی می‌کشت و گاه پسر، پدر را و برادران،  
 برادر را. قطع رحم، در شکل بسیار وحشتناکی، در میان آنها حکمفرما بود.  
 در پایان این سخن، با ذکر دو جمله، مفاسد معنوی و مادی اجتماع آنها را  
 خلاصه می‌فرماید و می‌گوید: «بتها، در میان شما، برپا بود و گناهان، سراسر  
 وجودتان را فرا گرفته بود؛ **الْأَصْنَامُ فَيْكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْإِثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ**».  
 تعبیر «منصوبه» گویا، اشاره به این نکته است که آنها، نه تنها از بت پرستی شرم  
 نداشتند، بلکه به آن افتخار می‌کردند و در گوشه و کنار جامعه خود، بت‌ها را برپا  
 داشته بودند.

معصوبه، از ماده «عصب» (رشته‌ای که استخوان‌ها و عضلات را به هم پیوند  
 می‌دهد) گرفته شده و در اینجا، اشاره است به انواع گناهیانی مانند خونریزی و آدم  
 کشی و قطع رحم و تجاوز به نوامیس و غارت اموال و آلودگی به قمار و شراب و  
 فحشاء و... که تمام وجود عرب جاهلی را فرا گرفته بود.

به این ترتیب، امام علیه السلام در این جمله‌های کوتاه، اشاره به انحرافات عقیدتی و  
 اخلاقی و مشکلات اقتصادی و عاطفی جامعه آنها کرده و انحطاط آنها را در این  
 چهار محور بیان می‌فرماید که هر کدام، داستانِ مفصل و ویژه‌ای دارد.

## نکته‌ها

## ۱- دورنمایی از عصر جاهلیت

بحث درباره‌ی دوران جاهلیت و مسایل مختلف مربوط به آن، از مباحثی است که برای شناخت اسلام و عظمت پیامبر، بسیار لازم است. دانشمندان و مؤرخان اسلام، سعی کردند که تمام مسائل مربوط به آن دوران را جمع‌آوری کنند. ما، در شرح خطبه‌ی دوم نیز اشاراتی به این مسأله داشتیم، ولی از آنجا که امام علیه السلام در فراز نخست خطبه‌ی مورد بحث، اشارات پرمعنایی به آن موضوع کرده است، لازم است نکات تازه‌ای را در زمینه‌ی محورهای چهارگانه‌ای که امام علیه السلام در این فراز مورد توجه قرار داده است، یادآور شویم:

(الف): در مورد اعتقادات خرافی آنها، سخن بسیار است. بت پرستی، بر تمام جامعه‌ی آنها حاکم بود، اعم از بت‌هایی که همه‌ی قبایل به آن احترام می‌گذاشتند و در خانه‌ی کعبه نصب شده بود و بت‌های قبیلگی و بت‌های خانوادگی، بت‌هایی که به اشکال مختلف ساخته بودند و بت‌هایی که بدون شکل بودند و مثلاً قطعه سنگی، آن را تشکیل می‌داد.

فرشتگان را، دختران خدا می‌پنداشتند، در حالی که خودشان از دختر شدیداً متنفر بودند.

قیامت را انکار می‌کردند و بسیاری از آنها، برای انجام هر کار مهمی، با بت‌ها، مشورت می‌کردند.

طریق مشورت آنها با بت‌ها، این بود که چوبه‌های تیری را که روی آنها «افعل» و «لاتفعل» نوشته بودند، زبان بت می‌انگاشتند و آنها را در کیسه‌ای ریخته، به هم می‌زدند و یکی را بیرون می‌آوردند و آن را، به عنوان فرمان بت، واجب العمل می‌پنداشتند.

اعتقادات آنها به خرافاتی مانند، غول‌های بیابانی و پرنده‌های شوم و مبارک و امور دیگری از این قبیل، سایه‌ی شومی بر افکار آنها افکنده بود.

(ب): در محور دوم، یعنی وضع دردناک اقتصادی آنها، همین بس که نه تنها

دختران، بلکه پسران را که سرمایه زندگی آنها محسوب می شد، از ترس فقر، به زیر خاک می کردند. درآمد بسیاری از آنها، از طریق غارتگری و چپاول اموال دیگران و غافله ها بود. پاهای برهنه اندام نیمه عریان بسیاری از آنان، از فقر اقتصادی حاکم بر آنها حکایت می کرد و اگر یکی از آنها صاحب لباس ساده ای می شد، افتخار می کرد که لباسی دارد که هم تابستانه است و هم بهاره و هم زمستانه!

### مَنْ يَكُ ذَابِتٍ فَهَذَا بَتِّي      مُقَيِّظٌ مَصِيْفٍ مُشْتٍ!

(ج): در مورد وضع عاطفی آنها همین بس که آنها بر هیچ کس و هیچ چیز رحم نمی کردند و به گفته ابن خلدون، به خاطر طبیعت توّحشی ای که داشتند، آن چنان تمایل به غارتگری و فساد داشتند که هر چیزی را که به دستشان می افتاد، غارت می کردند و از این کار خود لذّت می بردند آنها، رزق خود را در سایه نیزه هایشان می دانستند و حدّ و مرزی برای غارت اموال قائل نبودند.

نقل می کنند یکی از آنها از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توصیف بهشت و نعمت های بهشتی را شنید. پرسید آیا در آنجا جنگ و خونریزی وجود دارد و هنگامی که جواب منفی شنید، گفت: «إِنَّ لَآخَيْرٍ فِيهَا؛ بنابراین فایده ای ندارد».

در بعضی از تواریخ آمده است که در میان اعراب جاهلی، یک هزار و هفتصد جنگ رخ داد که بعضی از آنها یکصد سال یا بیشتر ادامه داشت و نسل های متعددی آمدند و رفتند و آتش جنگ همچنان زبانه می کشید. و چه بسا این جنگ های طولانی، به بهانه های واهی و بی ارزش رخ می داد.

عرب جاهلی، معتقد بود که خون را جز خون نمی شوید، بلکه گاهی بابت یک موضوع کوچکی چندین برابر انتقام می گرفتند.

در بعضی از تواریخ آمده است که مردی به نام شَنْفَرِيّ به خاطر اهانتی که از طرف فردی که از قبیله موسوم به «سلامان»، به او شد، با خود عهد کرد که یکصد نفر را از آنان به قتل برساند. نود و نه نفر را کشت و فرار کرد و همچنان در فکر نفر صدم بود که از دنیا رفت. تصادفاً، جمجمه او به فردی از همان قبیله اصابت کرد و او را از پای در آورد. اهل قبیله او گفتند: «او، به عهدش وفا کرد و انتقام خود را

گرفت»<sup>(۱)</sup>.

ممکن است که بعضی از این داستان‌ها، مبالغه آمیز باشد، ولی به هر حال، نشان می‌دهد که آنها در چنان شرایطی زندگی می‌کردند که این گونه داستان‌ها، متناسب حالشان بود.

(د): در بُعد مفاسد اجتماعی نیز وضع بسیار اسفناکی داشتند. زندگی آنها آمیخته با شراب بود تا آنجا که لفظ «تجارت» در عرف آنها در معنای «شراب فروشی» تفسیر می‌شد. شجاعت را به معنای آدم کشی، و غیرت و عفت را به معنای پنهان کردن نوزادان دختر در زیر خاک تفسیر می‌کردند. آنها، به سه چیز عشق می‌ورزیدند: زن و شراب و جنگ.

یکی از شعرای آنها می‌گوید:

اِذَا مِتُّ فَادْفِنِيْ اِلَى جَنْبِ كَرْمَةٍ      تَرَوِيْ عَطَامِيْ بَعْدَ مَوْتِيْ عِرْوَقَهَا  
و لا تدفني في الفلوات فاني      اخاف اذا مامت اّلا اذوقها

هنگامی که مُردم، مرا، در کنار درخت انگوری دفن کنید، تا ریشه‌های آن استخوان مرا (از شرابش) سیراب کند!

مرا، هرگز در بیابان دفن نکنید؛ از این می‌ترسم که بعد از مردن، آن را بچشم! آنها معتقد بودند که باید دوستان و هم پیمانان خود را یاری کنند، خواه حق بگویند یا باطل.

قمار، در میان آنها، چنان گسترش یافته بود که گاه، زنان خود را در قمار می‌باختند.

زنان آلوده، در میان آنها به قدری زیاد بود و آشکارا افراد را به سوی خود دعوت می‌کردند که گروهی از آنها، بر در خانه خود، پرچمی نصب می‌کردند تا مردان هوسباز را به سوی خود بکشانند. اینها را، ذوات الاعلام (زنان صاحب پرچم) می‌نامیدند.

۱ - آلوسی، در بلوغ الادب، داستان شنفری (شاعر معروف جاهلی) را به صورت گسترده آورده است و آنچه در بالا آمد، خلاصه‌ای از آن بود. (بلوغ الادب، جلد ۲، صفحه ۱۴۵).

و از این گونه مفسد، در میان آنها، بسیار بود که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد.<sup>(۱)</sup>

آری، عرب جاهلی، چنین بود و خداوند به برکت اسلام، آنها را نجات داد. نه تنها از خرافات و بت پرستی و عقاید منحط رهایی یافتند، بلکه وضع اجتماعی و اقتصادی و عاطفی آنها نیز دگرگون شد و از این انسان‌های نیمه وحشی، افرادی ساخته شد که نمونه اتمّ انسانیت بودند، همانند ابوذرها و مقدادها و عمارها و بلال‌ها.

عظمت رسالت پیامبر اکرم ﷺ در همین مقایسه، روشن می‌شود. مشاهده ظهور آثار جاهلیت در عصر و زمان ما، در اشکال و سیع تر و وحشتناک تر - به خاطر جدا شدن از تعلیمات انبیا، مخصوصاً تعلیمات پیامبر اسلام ﷺ - گواه دیگری بر عظمت رسالت آنها است.

## ۲- بدترین خانه‌ها یا بهترین خانه‌ها

نکته قابل توجه این که در خطبه مورد بحث، محل زندگی عرب جاهلی را بدترین خانه‌ها و سرزمین توصیف فرموده، در حالی که در توصیف همان عصر و زمان، در خطبه دوم تعبیر به «**خَيْرُ دَارٍ وَ شَرُّ جِيرَانٍ**؛ بهترین خانه با بدترین همسایگان» آمده است و با توجه به این که سرزمین مکه، در هر دو عبارت، مورد توجه بوده، تضادی به نظر می‌رسد، اما کمی دقت، نشان می‌دهد که هیچ تضادی در میان این دو نیست. سرزمین مکه، ذاتاً، کانون بهترین خانه، یعنی خانه کعبه بود، ولی بالعرض، تمام این سرزمین مقدّس و حتی خانه خدا، آلوده به شرک بت پرستی و مفسد اخلاقی شده بود. بنابراین، از یک نظر، بهترین خانه بود و از نظر دیگر، بدترین خانه.

\* \* \*

۱ - برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتاب‌های بلوغ الادب و اسلام و جاهلیت و تاریخ الکامل، (جلد ۱) و سید المرسلین و شرح علامه خویی بر نهج البلاغه، مراجعه کنید.

## بخش دوم

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَصَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ،  
وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى، وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَ صَبَرْتُ عَلَى أَحْذِ  
الْكُظْمِ، وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.

### ترجمه

من، نگاه کردم و دیدم (برای گرفتن حق خود و مسلمانان) یار و یاورى جز  
خاندانم ندارم (به همین دلیل، قیام نکردم؛ چراکه) به مرگِ آنان راضی نشدم و این،  
در حالی بود که چشم، بر خاشاک فرو بستم و با گلوئى که استخوان در آن گیر کرده  
بود (جرعه تلخ حوادث را) نوشیدم و بر نوشیدن این جرعه - که تلخ تر از حَنْظَلُ  
بود - شکیابى کردم.

### شرح و تفسیر

#### صبرجانکاه

امام علیه السلام در این فراز از خطبه، به حوادثى که بعد از رحلت پیامبر اسلام واقع شد،  
مخصوصاً، داستان خلافت، اشاره کوتاه و پرمعناى مى‌کند و دلیل قیام نکردن خود  
را برای گرفتن حق مسلم خویش، یعنی خلافت رسول الله - که در واقع حق  
مسلمانان بود - بیان مى‌کند، مى‌فرماید: «من، نگاه کردم و دیدم (برای گرفتن حق  
خود و مسلمانان) یار و یاورى جز خاندانم ندارم؛ فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا  
أَهْلُ بَيْتِي».

واضح است که قیام در مقابل آن گروه متشکل - که به شهادت تواریخ، قبل از

رحلت پیامبر اسلام، برای نیل به خلافت، برنامه‌ریزی کرده بودند - به اتکای چند نفر و یاورانی معدود و محدود، با هیچ منطقی سازگار نبود؛ زیرا چنین قیامی نه تنها به نتیجه نمی‌رسید، بلکه سبب می‌شد گروهی از بهترین افراد خاندان پیامبر نیز کشته شوند و به علاوه، ممکن بود این درگیری، سبب شود که شکافی در میان مسلمانان ایجاد گردد و منافقان - که در انتظار چنین حوادثی بعد از رحلت پیامبر بودند - از آن بهره‌گرفته، موجودیت اسلام را به خطر بیندازند. به همین دلیل، امام، سکوت دردآلود را، بر قیامی که این همه خطر داشت، ترجیح داد.

به همین دلیل، امام، در ادامه سخن خویش می‌فرماید: «من قیام نکردم؛ چرا که به مرگ آنان راضی نشدم و این، در حالی بود که چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود (جرعه تلخ حوادث را) نوشیدم و بر نوشیدن این جرعه - که تلخ تر از حَنْظَلُ بود - شکیبایی کردم؛ وَأَعْصَيْتُ<sup>(۱)</sup> عَلَى الْقَذَى<sup>(۲)</sup>، وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا<sup>(۳)</sup>، وَ صَبَرْتُ عَلَى أَحْذِ الْكَظْمِ<sup>(۴)</sup>، وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ<sup>(۵)</sup>.

- 
- ۱ - «أَعْصَيْتُ» از ماده «عَصَى» و به معنای «نزدیک کردن پلک‌های چشم به هم» و به تعبیر دیگر «چشم فرو بستن» است. به همین جهت شب‌های تاریک و ظلمانی را، لیلی غاضیه می‌گویند.
  - ۲ - «قَذَى» (بر وزن قضا) به گفته مقاییس، مفهومی بر خلاف صفا و خلوص دارد و به همین جهت، به شیء آلوده‌ای که در آب بیفتد و آن را خراب کند، «قَذَى» می‌گویند و نیز به چیزهایی که در چشم می‌افتد و چشم را ناراحت می‌کند، «قَذَى» گفته می‌شود.
  - ۳ - «شجا» از ماده «شجو» به معنای «سختی و شدت و اندوه و غم» است. این تعبیر، در مواردی که چیزی گلوگیر انسان می‌شود نیز به کار می‌رود.
  - ۴ - «كَظْمٌ» (بر وزن غَضَب) از ماده «كَظَمَ» است. به گفته راغب در مفردات، این کلمه، در اصل، به معنای «محل خروج تنفس» است و کظوم، به معنای «حبس نفس و سکوت» آمده است. این ماده به معنای «بستن دهان مشک بعد از پر کردن از آب» نیز به کار رفته است و در خطبه بالا، اشاره به این است که با این که دشمن، گلوئی مرا گرفته بود و می‌فشرد، من شکیبایی کردم.
  - ۵ - «عَلَقَم» به گفته مجمع البحرین، درختی است بسیار تلخ که به آن حَنْظَلُ نیز گفته می‌شود و عَلَقَمَه، به معنای «تلخی» آمده است.

## نکته‌ها

## ۱- طوفان‌هایی که بعد از پیامبر ﷺ رخ داد

این تعبیرات، همانند تعبیراتی است که در خطبه سوم، خطبه شششقیه آمده است، بلکه از آن شدیدتر است و نشان می‌دهد که علی علیه السلام در آن دوران ۲۵ ساله‌ای که او را از تصدی خلافت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز داشته بودند، ساعت‌ها و روزهای بسیار تلخ و دردناکی را می‌گذارند. نه به خاطر این که در رأس حکومت نیست، چرا که خودش، صریحاً، بی‌اعتنایی خویش را به این امر، در خطبه‌های متعدّد بیان کرده و روشن ساخته است که این مقام، تنها، یک مسؤولیت الهی است، نه وسیله‌ای برای افتخار و مباهات، بلکه برای این، شدیداً، ناراحت بود که می‌دید، مردم، تدریجاً از روح اسلام دور می‌شوند و بسیاری از سنن جاهلی، زنده می‌شود و سرانجام همان شد که تاریخ نشان داد؛ یعنی معاویه به حکومت رسید و خلافت رسول الله را به نوعی سلطنت خودکامه پرزرق و موروثی تبدیل کرد و بعد از او یزید و یارانش بر آن تخت نشستند. و مرتکب اعمالی شدند که در بدترین حکومت‌های خودکامه کم نظیر است.

تعبیرات پرمعنای امام علیه السلام در این جمله‌ها، نشان می‌دهد که چگونه تبلیغات گسترده و شدید سردمداران حکومت، از یک سو، و تهدید و اِرعاب مردم، از سوی دیگر، امام علیه السلام را که شایسته‌ترین فرد برای خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای همین منصب تعیین شده بود، به انزوا کشاند تا آنجا که جز اهل بیتش، کسی، به عنوان یار و یاور، برای او باقی نمانده بود! در حدیث معروفی که مورخان نقل کرده‌اند، می‌خوانیم که علی علیه السلام می‌فرمود: «لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ نَوِي عَزَمِ لَقَاتَلْتُ؛ اگر چهل نفر از افراد بااراده و مصمم می‌یافتم، همراه آنها، پیکار می‌کردم (و اجازه نمی‌دادم حکومت اسلامی را از مسیری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین کرده بود، منحرف سازند).»<sup>(۱)</sup>

۱ - این روایت را، نصر بن مزاحم، از آن حضرت نقل کرده است؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۲۶؛ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۲.

و نیز این تعبیرات نشان می‌دهد که حامیان خلافت، حتی از کشتن اهل بیت امام علیهم‌السلام نیز ابا نداشتند چرا که می‌فرماید: «فَصَنَنْتُ بِهِمَ عَنِ الْمَوْتِ؛ من، دریغ داشتم که آنان را به کام مرگ بفرستم.» و این، به راستی عجیب و وحشتناک است! هر چند این گونه مسائل مهم اخلاقی، در عالم سیاست و حکومت، شگفت انگیز نیست!

این احتمال نیز وجود دارد که حامیان متعصب خلافت، منتظر بهانه‌ای بودند تا فرزندان امام علیهم‌السلام را که احتمال جانشینی آنان را در آینده می‌دادند، از میان بردارند تا کسی برای تصدّی پُست خلافت، از اهل بیت باقی نماند.

اما این که این دوران، تا این حد در کام امام علیهم‌السلام تلخ و ناگوار بود و در حقیقت، سخت‌ترین روزهای عمر امام علیهم‌السلام همین ایام بود که در گوشه‌خانه نشسته و ناظر اعمال بی‌رویه‌ای بود که به نام حکومت اسلامی انجام می‌گرفت، اعمالی مانند تحریف عقاید و اشتباه در فهم احکام اسلام و ارتکاب انواع تبعیضات و بی‌عدالتی‌ها و سرانجام، تبدیل حکومت اسلامی به سلطنت خودکامه‌ای، همانند سلطنت فرعون و قیصر و کسرا.

پاسخ این سؤال را، باید در نامه ۶۲ نهج البلاغه، یافت. آنجا، امام می‌فرماید: «به خدا سوگند! من، هرگز باور نمی‌کردم و به خاطر خطور نمی‌کرد که عرب، بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگرداند و آن را بعد از حضرتش، از من دور سازد! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلان شخص بود که با او بیعت کردند (کسی که من، او را شایسته این مقام نمی‌دیدم و مشکلات عظیم جامعه اسلامی را در دوران حکومت وی، بوضوح پیش‌بینی می‌کردم). من، دست روی دست گذاشتم و از بیعت خودداری کردم. (نه توان مخالفت بود و نه جای همکاری) تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نابود سازند. (اینجا بود) ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف در بنیان نیرومند اسلام یا محو آن بوده باشم که مصیبتش برای من، از رها ساختن خلافت و حکومت، بسیار سنگین‌تر بود... لذا، برای دفع این

حوادث، به پا خاستم تا باطل از میان رفت و دین اسلام از خطر (خطر منافقان و دشمنان اسلام) رهایی یافت ...؛ **فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاَحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَه.**»

این تعبیرات، نشان می‌دهد که امام علیه السلام در آن دوران در میان دو مسأله ناگوار گرفتار بود: در یک سو، از دست رفتن حق مسلم خودش و مسلمانان را مشاهده می‌کرد، حقی که با از بین رفتنش، انحرافات عجیبی پیدا شد، و از سوی دیگر، توطئه شدید منافقان و دشمنان اسلام را می‌دید که برای نابودی و محو اسلام، کمر بسته بودند و سوگند خورده بودند. و امام علیه السلام بر اساس قاعده منطقی و عقلانی و شرعی اهم و مهم، به یاری اسلام شتافت و در برابر مشکل نخست، دندان بر جگر گذاشت و ناراحتی‌ها را تحمل کرد.

## ۲- آیا امام علیه السلام با خلیفه اول بیعت کرد؟

در این که موضع علی علیه السلام در برابر خلیفه نخست و تصمیمی که در سقیفه بنی ساعده گرفته شد، چه بوده است، در میان مورخان و محدثان، گفت‌وگو است. دانشمندان و علمای شیعه و اهل سنت، در این مسأله، اتفاق نظر ندارند. شارح بحرانی می‌گوید: غالب علمای شیعه را عقیده بر این است که علی علیه السلام از بیعت با خلیفه نخست خودداری کرد و گروهی از بنی‌هاشم نیز در این مسأله با او هم صدا بودند، ولی سرانجام، گروهی آمدند و آنها را به اجبار، نزد ابوبکر بردند و امام علیه السلام و سایر بنی‌هاشم، از روی اکراه، بیعت کردند.

مطابق قول دیگر، امیرمؤمنان علی علیه السلام در خانه ماند و بیرون نیامد. آنها نیز چون احساس کردند که او، تنها است و اقدامی ضد آنان نمی‌کند، از آن حضرت، صرف نظر کردند.

در اینجا نظر دیگری است که غالب محدثان اهل سنت طرفدار آن هستند و آن این که امام علیه السلام شش ماه از بیعت خودداری کرد تا فاطمه زهرا علیها السلام بانوی اسلام، دیده از جهان بریست. بعد از آن آمد و از روی اختیار، بیعت کرد.

مرحوم شرف‌الدین در المراجعات، در اینجا، تحلیل جالبی دارد. خلاصه آن، این است که امام علیه السلام می‌خواست از یک سو، حقّ مسلم خود را در خلافت و نص و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را محترم بشمارد و از سوی دیگر، به منافقان و بداندیشان - که برای محو اسلام، در کمین نشسته بودند و اختلافات مهاجران و انصار نیز، زمینه را برای قدرت‌نمایی آنان فراهم می‌ساخت، - مجالِ عرضِ اندام ندهد. به همین دلیل، مدتی از بیعت خودداری کرد تا مسألهٔ نخست، یعنی (مقامِ خلافت و امامت او)، تثبیت گردد و سپس برای حفظ اسلام و دفع شرّ منافقان، اقدام به بیعت کرد تا مسألهٔ دوم روی ندهد.<sup>(۱)</sup>

در بعضی از فرازهای نهج البلاغه نیز اشاره‌ای به این معنا دیده می‌شود.<sup>(۲)</sup> باز، در ذیل خطبه‌ها و نامه‌های متناسب با این بحث، در این زمینه سخن خواهیم گفت، ان شاء الله تعالی.

\* \* \*

## بخش سوم

وَ مِنْهَا: وَ لَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَايِعِ، وَ خَزِيَتْ أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ، فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا، وَ أَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ لَهَا، وَ عَلَا سَنَاها، وَ اسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ.

## ترجمه

و در ادامه آمده:

او (عمرو عاص) - با معاویه - بیعت نکرد تا این که بر او شرط کرد که در برابر آن، بهایی دریافت کند. (در این معامله شوم)، دست فروشنده، به پیروزی نرسد! و سرمایه خریدار به رسوایی منتهی شود!  
(اکنون که آنها روی بلاد مسلمانان و حکومت بر مسلمانان، این چنین معامله می کنند) آماده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را فراهم سازید! که آتش جنگ، زبانه کشیده و شعله های آن بالا گرفته است. و صبر و استقامت را شعار خود سازید! که بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرا می خواند.

## شرح و تفسیر

### معامله رسوای سیاسی

در بخش سوم این خطبه، امام علیؑ ضمن اشاره به ماجرای رسوای معامله عمرو عاص با معاویه، بر سر بیعت کردن با او و نتیجه آن می فرماید: سپس مسلمانان

را به آماده شدن برای پیکار با پیمان شکنان دعوت می‌کند. می‌فرماید: «او (با معاویه) بیعت نکرد تا این که بر او شرط کرد که در برابر آن، بهایی دریافت کند؛ **وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا**».

مورخان، آورده‌اند که امام علیه السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل، وارد کوفه شد و آن را مقر حکومت خود قرار داد و جریر بن عبدالله بجلی را برای گرفتن بیعت از معاویه، به شام فرستاد. معاویه که مایل نبود با امام علیه السلام بیعت کند، در این باره، به مشورت پرداخت. برادرش، **عتبة بن ابی سفیان**، به او گفت: «در این کار، از عمروعاص کمک بگیر! چرا که می‌دانی مردی است بسیار هوشمند و صاحب نظر. ولی او، کسی بود که زیر بار حکم عثمان در حیات او نرفت و طبیعی است که تسلیم تو نخواهد شد، مگر این که بهای قابل ملاحظه‌ای برای او قرار دهی که دین خود را به تو بفروشد و این کار را خواهد کرد، چرا که او مرد دنیاپرستی است».

معاویه، نامه‌ای برای عمروعاص نوشت و از وی در این باره کمک خواست و او را به شام دعوت کرد. عمرو، در این باره، با فرزندانش به مشورت پرداخت. یکی از فرزندان او به نام عبدالله، او را از دخالت در این گونه کارها و حاشیه نشینی معاویه برحذر داشت، ولی فرزند دیگرش به نام محمد، او را تشویق کرد که به شام رود و به معاویه ملحق شود.

پس از ورود عمروبن عاص به شام، معاویه، در مجلسی به او چنین گفت: «**يَا أَبَاعِبْدِ اللَّهِ! ادْعُوكَ إِلَى الْجِهَادِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي عَصَى اللَّهَ وَشَقَّ عَصَى الْمُسْلِمِينَ وَ قَتَلَ الْخَلِيفَةَ وَأَظْهَرَ الْفِتْنَةَ وَفَرَّقَ الْجَمَاعَةَ وَ قَطَعَ الرَّحِمَ**»!

ای اباعبدالله (کنیه عمروبن عاص است) من، از تو دعوت می‌کنم که با این مرد که به نافرمانی خدا برخاسته و وحدت مسلمانان را به اختلاف مبدل کرده و خلیفه را کشته و فتنه را آشکار ساخته و جمع مردم را به پراکندگی کشانده و قطع رحم کرده

است،<sup>(۱)</sup> پیکار کنی».

عمرو - که از دروغ‌پردازی‌های او آگاه و باخبر بود و می‌دانست هیچ یک از این تعبیرات درباره علی علیه السلام صادق نیست - رو به او کرد و گفت: «منظورت از این شخص چه کسی است؟» معاویه گفت: «منظورم، علی است.» عمرو بن عاص گفت: **«وَاللَّهِ! مَا أَنْتَ وَ عَلِيٌّ بِجَمَلِي بَعِيرٍ لَيْسَ لَكَ هِجْرَتُهُ وَ لَأَسَابِقَتُهُ وَ لَأُصْحَابَتُهُ وَ لَأَجَاهدُهُ وَ لَأَفْقَهُهُ وَ لَأَعْلَمُهُ. وَ وَاللَّهِ! إِنَّ لَهُ مَعَ ذَلِكَ لَحَظًا فِي الْحَرْبِ لَيْسَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ؛** به خدا سوگند! ای معاویه! تو، با علی، هرگز برابر نیستی؛ نه افتخار او را در هجرت با پیامبر داری و نه سابقه او را در اسلام و نه همنشینیش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و نه جهادش را و نه فقهش را و نه علمش را. افزون بر این، به خدا سوگند! او، بهره وافر در جنگ دارد که هیچ کس به پای او نمی‌رسد - سپس اضافه کرد - با این حال و با تمام خطراتی که در این کار است، اگر من، با تو بیعت کنم که با او بجنگم، چه پاداشی برای من قرار خواهی داد؟» معاویه گفت: «هر چه خودت بگویی!» عمرو گفت: «بعد از پیروزی، حکومت مصر را به من واگذار کن» معاویه تأملی کرد و گفت: «من، خوش ندارم که عرب درباره تو بگویند به خاطر اغراض دنیوی، با من بیعت کردی.» عمرو بن عاص گفت: «این حرف‌ها را کنار بگذار! (مطلب همین است که من می‌گویم باید حکومت مصر را به من واگذار کنی). معاویه، سرانجام، بعد از مشورت با برادرش در برابر پیشنهاد عمرو تسلیم شد و این قرار داد را با او امضا کرد.<sup>(۲)</sup>

این نکته قابل توجه است که اصرار عمرو بن عاص بر حکومت مصر - گذشته از این که مصر، یکی از مراکز مهم دنیای آن روز و پایگاه قدرت و ثروت محسوب می‌شد - به این خاطر بود که او، مصر را در عصر خلیفه دوم، فتح کرده بود و از نزدیک زیبایی‌ها و درآمد سرشار و مواهب مادی مصر را مشاهده کرده بود؛ زیرا، در

۱ - اشاره به رابطه خویشاوندی عثمان با بنی هاشم است.

۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۲، صفحه ۶۱ به بعد.

تمام مدت خلافت عمر، او، والی مصر بود و بعد از او نیز چهار سال، در زمان عثمان، بر آن سرزمین حکومت می‌کرد تا این که عثمان او را معزول کرد. به هر حال، امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «در این معامله شوم، دست فروشنده به پیروزی نرسد! و سرمایه خریدار، به رسوایی منتهی شود!

﴿فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْمُبَائِعِ، وَ حَزِيَّتْ أَمَانَةُ الْمُشْتَاعِ﴾<sup>(۱)</sup>

در حقیقت، این سخن، نفرینی است بر ضد این خریدار و این فروشنده. درست است که معاویه، به گفته خود عمل کرد و حکومت مصر را به او سپرد، ولی این حکومت، چند سالی بیشتر دوام پیدا نکرد و اجل، به عمروبن عاص مهلت نداد. به علاوه، سخنانی که از او، در پایان عمر نقل شده، نشان می‌دهد که از پایان کار خود بیمناک بود و آن رضایت باطنی و درونی که لازمه پیروزی است، هرگز نصیب او نشد.<sup>(۲)</sup>

نیز معاویه اگر چه با این کار خود، پایه‌های حکومتش را محکم کرد، ولی می‌دانیم سرانجام، این حکومت، به رسوایی کشید. تمام چهره‌های محبوب صحابه، از مهاجران و انصار و افراد خوشنام و پرهیزکار، از اطراف او پراکنده شدند و بازماندگان دشمنان اسلام و سردمداران جاهلیت عرب، اطراف او را گرفتند و حکومت خودکامه‌ای که پایه‌هایش بر قتل و ارباب و تهدید و هتک محرمات استوار بود، برای او باقی ماند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله بالا، نفرین نباشد، بلکه جمله خبریه باشد؛ یعنی، اشاره به این واقعیت است که فروختن دین به دنیا، هرگز، قرین با پیروزی نیست، و هم فروشنده زیان می‌کند و هم خریدار رسوا می‌شود، به این مطلب، در آیات قرآن اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ

۱ - «مبتاع» به معنای «خریدار و پذیرنده بیع» است و در اینجا، اشاره به معاویه دارد در برابر بائع و فروشنده که عمروبن عاص بود.

۲ - به أسد الغابة فی معرفة الصحابه، (حالات عمروبن عاص) مراجعه شود.

بِالْهُدَىٰ فَمَارَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ<sup>(۱)</sup>؛ آنها، کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروختند و این تجارت آنها، سودی نداده و هدایت نیافتند.»

و در جایی دیگر می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَحْقِفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ<sup>(۲)</sup>؛ آنها، کسانی هستند که آخرت را به زندگی دنیا فروختند، از این رو، عذاب آنان، تخفیف داده نمی‌شود و کسی آنان را یاری نخواهد کرد.»

تعبیر به امانت، در کلام امام علی<sup>(ع)</sup> که ناظر به حکومت مصر و حقوق مسلمانان آن دیار است، اشاره به این حقیقت است که حکومت بر انسان‌ها، یک امانت الهی است و تنها باید در دست پاکان و صالحان باشد تا به نفع مردم جریان یابد و آنها که آن را وسیله کامجویی و منافع شخصی و هوسرانی خویش می‌سازند، در حقیقت، خائنان به این امانت الهی هستند و کارشان به رسوایی می‌کشد. به همین دلیل، بسیاری از مفسران، در تفسیر آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾<sup>(۳)</sup> حکومت و ولایت را، به عنوان تنها مصداق یا یک مصداق روشن از امانت الهی شمرده‌اند.

در ادامه این سخن امام علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «اکنون که چنین است و حاکمان شام، برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، روی بلاد مسلمانان، بی‌رحمانه معامله می‌کنند و رشوه‌های بسیار به هم می‌دهند) شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را فراهم سازید! که (با این اعمال حاکمان شام) آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است؛ «فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا<sup>(۴)</sup>، وَ أَعِدُّوا لَهَا عِدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره بقره، آیه شریفه ۱۶.

۲ - سوره بقره، آیه ۸۶.

۳ - سوره نساء، آیه ۵۸.

۴ - «أَهْبَةٌ» (بر وزن لقمه) به معنای «آمدگی» است و «تَأَهَّبَ»، به معنای آماده شدن برای کاری است و «إِهَابٌ»، (بر وزن کتاب) به معنای «پوستی» است که هنوز دَبَاغی نشده و آماده برای دباغی است.

۵ - شَبَّ، از مادّه «شَبَبَ»، شَبَابٌ به معنای جوانی است. این ماده، در مورد افروختن آتش نیز به کار می‌رود که تناسبی با برافروخته شدن شعله‌های آتش جوانی دارد.

## لَظَاهَا<sup>(۱)</sup>، وَ عَلا سَنَاهَا<sup>(۲)</sup>».

این تعبیر، نشان می‌دهد که امام، تمام راه‌های مسالمت‌آمیز را برای پایان دادن به مخالفت نفاق افکنان، مخصوصاً، حاکمان شام به کار گرفته بود و چون هیچ کدام سودی نبخشید و روز به روز توطئه‌ها شدیدتر و پیچیده‌تر می‌شد، دستور آماده شدن برای جنگ داد؛ چرا که شعله‌های آن از سوی دشمن، بالا گرفته بود و نشانه‌های آن نمایان گشته بود.

تاریخ اسلام نیز گواهی می‌دهد که دشمنان امام و گروه نفاق افکن، به سرعت، خود را برای جنگ آماده می‌کردند و نامه‌هایی که برای طلحه و زبیر و دیگران نوشتند، نیز گواه این معنا است.

حضرت، سرانجام سخن خود را با اشاره به مهم‌ترین عوامل پیروزی، پایان می‌دهد و می‌فرماید: «صبر و استقامت را شعار خود سازید! که بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرامی‌خواند؛ **وَ اسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَيَّ النَّصْرَ.**»

با توجه به این که استشعار را از ماده «ش ع ر» به معنای لباس زیرین (در برابر دثار به معنی لباس روئین) است، این حقیقت، روشن می‌شود که صبر و استقامت، باید در درون جان، جای گیرد و روح انسان را در برابر حوادث سخت، زیر بال و پر خویش جای دهد.

## نکته‌ها

### ۱- سیاست‌های دنیوی هیچ اصل اخلاقی را به رسمیت نمی‌شناسد!

جمله «**الْمُلْكُ عَقِيمٌ**؛ حکومت فرزند ندارد»، به عنوان یک ضرب‌المثل، برای

۱ - «لَظَاهَا» به گفته‌ی راغب در مفردات، به معنای شعله خالص آتش است و گاه، به خود آتش نیز گفته می‌شود.

۲ - «سنا» به گفته‌ی مقائیس، به معنای سیراب کردن است، و علو و ارتفاع در معنای آن نهفته است. و در جمله‌ی مورد بحث، اشاره به برخاستن شعله‌های آتش جنگ دارد.

همه شناخته شده است.

آن جمله، این حقیقت را بیان می‌کند که در جهان سیاست مادی - که بر اساس ارزش‌های دنیوی و خودخواهی و هوسرانی بنا شده - خویشاوندی و حتی زن و فرزند و پدر و مادر مطرح نیست و ممکن است همه چیز در این راه قربانی شود؛ چرا که از نظر این دسته از سیاستمداران، بالاترین ارزش، حفظ موقعیت خویش است، نه چیز دیگر. با این فرهنگ، طبیعی است که همه چیز فدای آن شود.

جمله «فَصَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ؛ من ناخوش داشتم که اهل بیت خود را تسلیم مرگ کنم»، نشان می‌دهد که مدافعان خلافت، چنان در کار خود مصمم بودند که اگر امام برای گرفتن حق خویش به کمک بنی‌هاشم قیام می‌کرد، حاضر بودند همه آنان را از دم تیغ بگذرانند و این، راستی، مایه شگفتی است.

حدیث معروف نبوی که می‌گوید: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى وَ يَصْمُ؛ علاقه شدید تو به چیزی، چشم و گوش را کور و کر می‌کند،<sup>(۱)</sup> در مورد علاقه به جاه و مقام، از همه جا، صادق‌تر است و آن چه در خطبه بالا آمد، نمونه‌ای از آن محسوب می‌شود.

تاریخ، پر است از شرح حال کسانی که به خاطر علاقه شدید به جان و مال، چنان کور و کر شدند که بدیهی‌ترین مسائل را به دست فراموشی سپردند.

## ۲- دین به دنیا فروشان!

فروختن دین و ارزش‌های معنوی و الهی به منافع سست مادی، یکی از فروع و شاخه‌های بحثی است که در نکته نخست آمد و نمونه‌ای از آن، عمروعاص است و در خطبه بالا، مورد توجه قرار گرفته است که برای به دست آوردن حکومت چند روزه در کشور مصر، دین و ایمان خود را فروخت و در پایان عمر نیز طبق نقل

۱- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۵.

مورخان، از کار خود سخت پشیمان بود، ولی بدبختانه راهی برای بازگشت وجود نداشت.

قرآن مجید، در آیات بسیاری، این موضوع را به عنوان یکی از عوامل عمده انحراف، مخصوصاً، برای عالمان دنیاپرست ذکر کرده است. از جمله در مورد گروهی از عالمان بنی اسرائیل - که قبل از ظهور اسلام، پیشگویی‌های تورات را درباره این پیامبر بزرگ آشکارا بیان می‌کردند و نشانه‌های او را که در کتاب آسمانی‌شان بود برمی‌شمردند، اما هنگامی که آن حضرت ظهور کرد و منافع مادی آنان به خطر افتاد سعی در اخفا یا تحریف آن کردند - این معناراً، با صراحت، بیان می‌کند و در آیه ۱۸۷ آل عمران می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی آنها، آن را پشت سرافکندند و به بهای اندکی فروختند و چه بد متاعی در برابر آن خریداری می‌کنند.»

روشن است که قرآن، آنها را به خاطر بهای اندک ملامت نمی‌کند، بلکه منظور این است که متاع مادی - هر چند برترین مقام و مهم‌ترین مال باشد - در برابر آن، اندک است: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ؛ متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت (و ارزش‌های معنوی)، جز اندکی بیش نیست.»<sup>(۱)</sup>

به طور کلی، تمام کسانی که اطاعت مخلوق را بر رضای خالق مقدم می‌دارند و منافع نامشروع را بر اطاعت خدا مقدم می‌شمردند و برای نیل به مقتضای هوای نفس، حکم خدا را زیر پا می‌گذارند، در زمره دین‌به دنیا فروشانند. تنها کسانی که در هر کار و در هر چیز رضای خدا را می‌طلبند و تمام خواسته‌های نفس را تحت الشعاع

آن قرار می دهند، از این گروه خارج هستند. آنها، همان حزب الله‌اند که حتی پدر و مادر و بستگان نااهل، در برابر رضای حق، نزد آنها، ارزشی ندارند<sup>(۱)</sup>.

### ۳- رابطه پیروزی و پایداری

اگر پیروزی، عوامل مختلفی داشته باشد - که دارد - یکی از عمده‌ترین و مهم‌ترین اسباب آن، صبر و استقامت است. ارتباط این دو با هم، آن چنان روشن است که ادبای معروف، از قدیم، صبر و ظفر را در کنار هم قرار می‌دادند. در قرآن مجید، این حقیقت، به روشنی بیان شده است تا آنجا که در مورد پیروزی سپاه اسلام، حتی در آنجا که تفاوت فاحشی از نظر عدّه و عدّه با سپاه دشمن داشته باشد، سبب آن را صبر و استقامت می‌شمرد و می‌فرماید: **﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا﴾**<sup>(۲)</sup>؛ «هر گاه، بیست نفر از شما، صاحب صبر و استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر.»

به همین دلیل، در غزوات اسلامی - که غالباً، نابرابری نفوس و تجهیزات جنگی وجود داشت و موازنه قوا از این نظر، به نفع دشمن بود - مسلمانان در سایه صبر و استقامت، بر دشمنان خود پیروز می‌شدند، صبر و استقامتی که برخاسته از ایمان به خدا و اعتقاد به معاد بود.

در خطبه مورد بحث نیز امام علیه السلام روی این مسأله تکیه فرموده و با صراحت می‌گوید: **﴿وَاسْتَشْعِرُوا وَالصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ﴾**؛ «صبر و استقامت را شعار خویش سازید! بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرامی‌خواند.»  
در این زمینه، سخن بسیار است که در ذیل خطبه‌های مناسب و کلمات دیگر مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه خواهد آمد.

۱ - مضمون آیه ۲۲، از سوره مجادله. ۲ - سوره انفال، آیه ۶۵.

این نکته قابل ملاحظه است که «شعار، چه به معنای لباس زیرین باشد و چه به معنای علامت و نشانه، هر دو، مایه پیروزی است؛ چراکه در صورت نخست، کنایه از نفوذ استقامت در روح و جان انسان است و در صورت دوم، همیشه دشمن از افراد پر استقامت وحشت دارد.»

\* \* \*

## خطبه بیست و هفتم

### و من خطبة له عليه السلام

وَ قَدْ قَالَهَا يَسْتَنْهَضُ بِهَا النَّاسَ حِينَ وَرَدَ خَبْرُ غَزْوِ الْاَنْبَارِ بِجَيْشِ مَعَاوِيَةَ فَلَمْ يَنْهَضُوا. وَ فِيهَا يَذْكَرُ فَضْلَ الْجِهَادِ وَ يَسْتَنْهَضُ النَّاسَ وَ يَذْكَرُ عِلْمِهِ بِالْحَرْبِ وَ يَلْقِي عَلَيْهِمُ التَّبِعَةَ لَعَدِمَ طَاعَتِهِ.

امام، این خطبه را زمانی ایراد فرمود که خبر حمله لشکر معاویه به شهر (مرزی) انبار به آن حضرت رسید، ولی مردم برای جهاد حرکت نکردند. امام عليه السلام این خطبه را ایراد فرمود؛ فضیلت جهاد را در آن برمی شمرد و مردم را به قیام (در برابر غارتگران شام) تشویق می کند، و نیز آگاهی خود را به فنون و مدیریت جنگ بیان می دارد و مسئولیت را متوجه مردمی می سازد که از وی اطاعت نکردند.

### سند خطبه و زمان و مکان ورود آن

این خطبه، به گفته ابن ابی الحدید، از خطبه های مشهور امام علی عليه السلام است که (علاوه بر مرحوم سید رضی) بسیاری از محققان و محدثان، آن را در کتاب های خود آورده اند، از جمله مبرّد در ابتدای کامل (با مقداری تفاوت) ذکر کرده و در ابتدای آن می نویسد: به علی عليه السلام خبر دادند که گروهی از لشکر معاویه، به شهر انبار (یکی از شهرهای مرزی عراق) وارد شده اند و فرماندار آن حضرت را - که حسان بن حسان نام داشت - کشته اند.

امام عليه السلام خشمگین شد و حرکت کرد به گونه ای که عبایش به روی زمین کشیده می شد تا به نخيله (لشکرگاهی در نزدیکی کوفه) رسید و مردم به دنبال حضرتش

حرکت کردند. امام علیه السلام روی بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و سپس این خطبه را ایراد کرد.<sup>(۱)</sup>

مرحوم کلینی، در کتاب کافی، در بحث جهاد نیز آن را آورده است.<sup>(۲)</sup>

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه، این خطبه را از ده منبع معروف قبل از مرحوم سید رضی، نقل کرده است، از جمله البیان و التبيين جاحظ، عيون الاخبار ابن قتیبه، الاخبار الطوال دینوری، غارات ثقفی، عقد الفرید ابن عبدربه، أغانی ابوالفرج اصفهانی،...<sup>(۳)</sup>.

همان گونه که در بالا آمد، امام، این خطبه را در نخيله و در زمانی ایراد فرمود که به آن حضرت خبر دادند که سفیان بن عوف غامدی - که در متن خطبه، از او، به «اخو غامد» تعبیر شده - به مرزهای عراق حمله کرد و نماینده علی علیه السلام، حسان بن حسان، و گروه دیگری را به شهادت رساند و اموال زیادی را غارت و خانه‌های بسیاری را ویران کرد و بدون این که مقاومت مهمی در برابر او بشود، به شام برگشت.

سفیان بن عوف، می‌گوید معاویه مرا احضار کرد و گفت: «تو را با لشکر انبوهی به جانب فرات می‌فرستم. هنگامی که به سرزمین هیت (شهری است در کنار فرات بالاتر از انبار) رسیدی، اگر لشکری یافتی، به آنها حمله کن و الا شهر انبار را مورد هجوم قرار بده! اگر در آنجا سپاهی نبود، به مدائن هجوم ببر! سپس به شام برگرد. زنهار! به کوفه نزدیک مشو! و بدان که حمله به انبار و مدائن، حمله به کوفه است؛ زیرا، این کار، قلب عراقیان را می‌لرزاند و دوستان ما را خوشحال می‌کند. در این سفر، به هر کس برخوردی که حکومت مرا قبول نداشت، بکش! و همهٔ قریه‌هایی را که سر راه تو قرار دارد، ویران ساز و اموال آنان را غارت کن؛ زیرا، غارت اموال مانند کشتن افراد، برای مخالفان ما، دردناک است.»

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۲، صفحه ۷۵.

۲ - کافی، جلد ۵، صفحه ۴.

۳ - مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

سفیان، این دستور را اجرا کرد، هنگامی که به شهر انبار رسید، حسان بن حسان بگری، با گروهی به مقابله او برخاست و در آغاز، حمله شامیان را دفع کرد، ولی چون لشکر شام، بسیار زیاد بود و حسان دید قدرت درهم شکستن آنها را ندارد، آماده پیکار تا مرز شهادت شد. از اسب پیاده شد و آیه ۲۳ **سوره احزاب** را خواند که مضمونش این است: «بعضی از مؤمنان راستین، شربت شهادت نوشیدند و بعضی منتظرند؛ **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ**». سپس گفت: «آن کس که خود را آماده شهادت نکرده، در هنگامی که ما به مبارزه مشغولیم و دشمن نمی‌تواند فراریان را تعقیب کند، از شهر بیرون رود و آنها که آم

اده شهادت اند، با ما بمانند. گروه زیادی رفتند، او، با سی مرد پیاده، به مبارزه برخاست، تا همگی به افتخار شهادت نائل شدند.<sup>(۱)</sup>

این حادثه تکان دهنده، قلب امام علیه السلام را سخت آزوده ساخت و خطبه بالا را که بیانگر سوز درونی مولا و خشم فراوان او از کوتاهی مردم در امر جهاد با دشمنان اسلام است، بیان فرمود.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که قبلا اشاره شد، این خطبه - که به خطبه جهاد معروف است - از مشهورترین خطبه‌های مولا امیرمؤمنان، محسوب می‌شود و تمام خطبه، بر محور جهاد دور می‌زند.

در بخش نخستین آن، اهمّیت جهاد و آثار مهمّ آن، با بیان بسیار گویا و زیبا، تشریح و نیز پیامدهای ترک جهاد برای امت‌ها، تبیین شده است.

در بخش دیگری، مردم کوفه را سخت ملامت می‌کند، سپس از حادثه دردناک حمله «سفیان غامدی» به شهر مرزی «انبار» و شهادت «حسان ابن حسان» -

نماینده شجاع و باوفای امام - و سایر ویرانگری‌های او و لشکر شام خبر می‌دهد. در بخش سوم، باز، سرزنش‌ها را متوجه مردم سستِ عراق در آن عصر و زمان، می‌سازد و آنها را سخت ملامت می‌کند.

در آخرین بخش، آمادگی کامل خود را برای جهاد با دشمنِ خونخوار و بی‌رحم و سوابق گذشته خویش را در امر جهاد، بیان می‌دارد.

در مجموع، روح حماسیِ فوق العاده‌ای، بر غلبه، حاکم است که هر شنونده‌ای را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

جالب این که شارح معروف نهج البلاغه، «ابن ابی‌الحدید»، در یکی از سخنان خود می‌گوید که: بسیاری از گویندگان، دربارهٔ اهمّیت جهاد و تشویق به آن، سخن گفته‌اند، اما همه آنها، خمیرمایه سخن خود را از کلام علی علیه السلام گرفته‌اند.

سپس به خطبه معروف «ابن نباته» دربارهٔ جهاد اشاره می‌کند و آن را در برابر خطبه مولا علی علیه السلام مانند شمشیر چوبین، در برابر شمشیر پولادین برمی‌شمرد و آنها را قابل مقایسه نمی‌داند.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

## بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ  
أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ،  
فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدُّلِّ، وَ شَمَلَهُ الْبَلَاءُ، وَ دُيِّتَ  
بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءَةِ، وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْهَابِ، وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ  
بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَ سَيِّمَ الْحَسْفَ، وَ مُنِعَ النَّصْفَ.

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدانید) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان (خاص خود) گشوده است، و آن لباس تقوی، زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است. هرکس آن را از روی بی‌اعتنایی (نه به خاطر عذر) ترک کند خدا لباس ذلت و خواری در اندام او می‌پوشاند، بلا از هر سو او را احاطه می‌کند و گرفتار حقارت و پستی می‌شود، عقل و فهم او تباه می‌گردد و به خاطر تضييع جهاد حق از او گرفته می‌شود، در راه نابودی پیش می‌رود و از عدالت محروم می‌گردد!

## شرح و تفسیر

### جهاد دری از درهای بهشت

در این جمله‌های کوتاه که در نخستین فراز این خطبه آمده است فلسفه جهاد و آثار پربركت آن در پنج جمله پرمعنا بیان گردیده و سپس آثار شوم ترک جهاد، در

هفت جمله دیگر تشریح شده است.

در نخستین جمله درباره اهمیت جهاد می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ» (اما بعد) (از حمد و ثنای الهی)، جهاد دری از درهای بهشت است؛ «أَمَّا بَعْدُ،

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ».

بدیهی است برای وصول به رحمت و رضوان خداوند و بهشت برین، اسباب مختلفی وجود دارد که در احادیث، به عنوان «درهای بهشت» معرفی شده که یکی از مهم‌ترین آنها، جهاد است. به همین دلیل، در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که پیغمبر فرمود: «لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ: «بَابُ الْمُجَاهِدِينَ». يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفِهِمْ، وَ الْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ، وَ الْمَلَائِكَةُ تَرْحَبُ بِهِمْ؛ بهشت، دری دارد به نام «باب المجاهدین» که آنان، به سوی آن حرکت می‌کنند و در را در برابر خود باز می‌بینند در حالی که شمشیرها را به کمر بسته‌اند. این، در حالی است که سایر مردم، در موقف حساب ایستاده‌اند و در انتظار حساب‌اند، (اما مجاهدان، بدون حساب، به سوی بهشت می‌روند و در آستانه بهشت)، فرشتگان، به آنان تبریک می‌گویند».<sup>(۱)</sup>

می‌دانیم که جهاد در اسلام، دو شعبه دارد: جهاد با دشمن بیرون و جهاد با نفس اماره.

نخستین جهاد را، «جهاد اصغر» و دومی را «جهاد اکبر» می‌گویند، اما هر دو، دری از درهای بهشت محسوب می‌شود. بدون جهاد اکبر، کسی، به لقاء الله نمی‌رسد و بدون جهاد اصغر، سربلندی در دنیا و آخرت، حاصل نمی‌گردد.

در دومین جمله می‌فرماید: «خداوند، آن در را به روی دوستان خاص خود گشوده است؛ فَتَحَهُ اللهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ».

درست است که جهاد با دشمن بیرون و درون، وظیفه همه مسلمانان است، ولی

۱ - کافی، جلد ۵، صفحه ۲، کتاب الجهاد، باب فضل الجهاد، حدیث ۲.

تنها، اولیای خاص الهی می‌توانند این دو طریق را با تبت خالص و تا آخرین مرحله، بپیمایند و دیگران گاه با نیاتی آلوده و انتظار غنیمت و یا کسب نام و شهرت و یا امثال آن، در این میدان گام می‌نهند و تا آخرین مرحله پیش نمی‌روند. تنها، خاصان اولیاءالله هستند که جهاد را، با خلوص تبت، تا آخرین مرحله پیش می‌برند. آنها هستند که در برابر تمام مشکلات جهاد اکبر و اصغر، شکیبایی به خرج می‌دهند و در برابر تمام شدائد این راه، می‌ایستند و شیاطین جن و انس را با پامردی خود، به زانو در می‌آورند.

بنابراین، جای این اشکال که «چرا امام فرموده است: خداوند، باب جهاد را به روی خاصان اولیائش گشوده، در حالی که می‌دانیم وظیفه همه مسلمانان است؟ باقی نمی‌ماند».

از این جمله، این نکته نیز استفاده می‌شود که اگر کسی از عهده جهاد اکبر و اصغر، هر دو، به خوبی برآید از خاصان اولیاءالله خواهد بود.

در سومین و چهارمین و پنجمین توصیف درباره جهاد، می‌فرماید: «و آن، لباس تقوا، زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است؛ **«وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ، وَ جُنَّةُ الْوَثِيقَةِ»**.

می‌دانیم لباس، هم مایه زینت و زیبایی انسان است و هم حافظ بدن او از گرما و سرما و آفات دیگری که در صورت عریان بودن بر بدن او وارد می‌شود. جهاد نیز مایه آبرو و عزت و سربلندی اقوام و ملت‌ها و پیشگیری از انواع آفات است همان‌گونه که در ادامه این خطبه، با تعبیر دیگری بیان شده است. اندام برهنه، زشت و بدن‌نما و کاملاً آسیب پذیر است. قوم و ملتی که جهاد را ترک کنند، ذلیل و سر به زیر و آسیب پذیر خواهند بود.

اما چرا «لباس» در اینجا، به «تقوا» اضافه شده؟ ممکن است از این نظر باشد که حفظ اصول تقوا، بدون امنیت ممکن نیست، همان‌گونه که امنیت، بدون جهاد

حاصل نمی‌شود.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد که اشاره به آیه ۲۶، سوره اعراف، دارد که بعد از ذکر لباس ظاهر به عنوان یک نعمت الهی می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسِ النَّقْوَىٰ ذَالِكَ خَيْرٌ﴾؛ لباس تقوا از لباس ظاهر هم بهتر و کار سازتر است.

بنابراین، منظور این است که لباس تقوا که در قرآن به آن اشاره شده، مصداق کاملش همان جهاد است که از تمام جوانب، جامعه را در امن و امان قرار می‌دهد،<sup>(۱)</sup> و مایه حسن و زیبایی است.

حضرت، در جمله بعد، جهاد را به «زره محکم» و در جمله سوم، به «سپر مطمئن» تشبیه کرده است که هر دو، از وسائل دفاعی در جنگ است همان‌گونه که در نبردهای قدیم، کسانی که زره در تن و سپر در دست نداشتند از ضربات دشمن در امان نبودند، قوم و ملتی که جهاد را ترک کند در برابر ضربات دشمن بسیار ناتوان و آسیب‌پذیر خواهد بود.

این تعبیر، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که مقصود از جهاد، هجوم بردن بر دیگران و توسعه طلبی و غصب اموال و تحمیل عقیده نیست، زیرا معتقدیم که منطق اسلام و قرآن، آن قدر نیرومند است که بدون نیاز به شمشیر، پیش می‌رود.

بنابراین جهاد، برای حفظ جامعه اسلامی و از بین بردن موانع راه تبلیغ و موانع آزادی بیان تشریح شده است.

در جنگ‌های امروز، گرچه سپرها و زره‌های سابق کنار گذاشته شده، ولی وسائل دیگری که بسیار کامل‌تر از آن، مانند زره پوش‌ها و نفربرها و سنگرهای بسیار محکم است، جانشین آن گردیده است و نیز در برابر حملات شیمیایی، لباس‌های مخصوصی تهیه شده است که انسان‌ها را در برابر چنین تهاجمی، حفظ کند.

۱ - توجه داشته باشید که در تفسیر نخست، اضافه «لباس النَّقْوَى» از قبیل اضافه لامیه است و در تفسیر دوم اضافه بیانی.

این نکته نیز قابل توجه است که آنچه در تفسیر این جمله‌ها دربارهٔ جهاد اصغر (دشمن خارجی) گفته شد، در مورد جهاد اکبر (جهاد با نفس) نیز صادق است؛ زیرا اگر جهاد با نفس نباشد، قلب و جان انسان در برابر تهاجم شیطان، سخت آسیب پذیر خواهد بود.

سپس امام علیه السلام به جنبه‌های منفی ترک جهاد پرداخته و به هفت نکته، در عبارات کوتاه و پرمعنا، اشاره می‌فرماید که هر کدام از آنها، اشاره به یکی از پیامدهای منفی جهاد دارد:

نخست این که هر کس، آن را از روی بی‌اعتنایی ترک گوید، خداوند لباس ذلت و خواری بر تنش می‌پوشاند. (و همان‌گونه که لباس، بر تمام بدن احاطه می‌کند، ذلت و خواری، تمام زندگی او را فرا می‌گیرد): **فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ الْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدُّلِّ**.

تعبیر به «رَغْبَةً عَنْهُ» اشاره به این است که افرادی، بر اثر عذر و ناتوانی و بیماری و نقص عضو، قادر به جهاد نیستند، از این حکم مستثنایند، همان‌گونه که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است.<sup>(۱)</sup>

دوم این که: بلا، از هر سو، او را احاطه می‌کند؛ **﴿وَسَمَلَهُ الْبَلَاءُ﴾**.

چرا که چنین شخص یا جامعه‌ای، به خانه یا شهر بی‌دفاعی می‌ماند که حیوانات درنده و موجودات موزی، از هر سو، به آن هجوم می‌آورند و براحتی در آن وارد می‌شوند. آری، دیوار پولادین جهاد است که جلو این گونه بلاها را می‌گیرد و انسان‌های درنده‌خو و موزی را، دور می‌سازد.

سوم این که: «چنین کسی، گرفتار حقارت و پستی می‌گردد؛ **وَ دُيْتُ**»<sup>(۲)</sup>

۱ - سورة توبه، آیه ۹۱ - ۹۲.

۲ - دُيْتُ، از مادّه «دیت» به معنای «خوار و ذلیل و رام» است و افراد بی‌غیرت و بی‌اعتنا به وضع عفت خانواده خود را، از این جهت، «دیوت» گفته‌اند که تن به عمل ذلیلانه و حقارت آفرین می‌دهند.

بِالصَّغَارِ<sup>(۱)</sup> وَ الْقَمَاءِ<sup>(۲)</sup>.

چرا حقیر و پست نشود، در حالی که سرمایه عظمت و سربلندی، یعنی جهاد را، از کف داده و تهی دست باقی مانده است؟

درست است که این جمله، با جمله نخست، قریب المعنی است، ولی تفاوت ظریفی با آن دارد. در آنجا، سخن از ذلت است و در اینجا، سخن از حقارت و پستی. این دو مفهوم، مختلفند ولی لازم و ملزوم هم. چهارمین مصیبتی که دامن ترک کننده جهاد را می‌گیرد این است که «عقل و فهم او تباه می‌شود؛ وَ ضَرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ<sup>(۳)</sup>».

افراد ضعیف و ناتوان و مغلوب و شکست خورده، دائماً، گرفتار توهم اند و ارزیابی واقعیات، آنچنان که هست برای آنها مشکل است. وحشت از دشمن، سبب می‌شود که گرفتار کابوسی از تخیلات هولناک گردند، یا این که برای پیروزی، دست به دامن خرافات بزنند و به جای جست‌وجوی پیروزی در سایه شمشیرها در میدان نبرد، مثلاً به ساحران و جادوگران پناه ببرند. این طور افراد، در طول تاریخ، نمونه‌های متعددی دارد. روشن است که تنها، افراد ضعیف و ناتوان، به این امور خرافی پناه می‌برند، ولی مجاهدان شجاع، از این موهومات، بیگانه‌اند.

پنجم این که «به خاطر ضایع کردن جهاد، حق، از او گرفته می‌شود؛ وَ أُدِيلُ<sup>(۴)</sup> الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ»، چرا که - همان گونه که در ضرب المثل معروف آمده است - حق، گرفتاری است و نه دادنی. زورگویان جهانخوار و غاصبان طغیانگر هرگز حق را به صاحبان حق نسپرده‌اند، بلکه باید قوی شد و حق خویش را از چنگال آنها گرفت.

۱ - صغار، در اینجا، به معنای «ذلت و پستی» است.

۲ - قماء، نیز به معنای «کوچکی و ذلت» آمده است.

۳ - اسهاب، به معنای «کم عقلی و پرحرفی» است و در خطبه بالا، اشاره به همان معنای نخست است.

۴ - ادیل، از ماده «دولة» به گفته مقایس، به دو معنا آمده: یکی «تحول و جابه‌جایی» و دیگر «ضعف و سستی»، در این جا به همان معنای نخست است.

در کلمات مبارک امام علیه السلام در خطبه ۲۹ آمده است که: ﴿لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ؛ حَق، جز با تلاش به دست نمی آید.

ششم این که: «چنین کسی، به راه محو و نابودی کشانده می شود؛ وَ سِيمِ الْخَسْفِ». با توجه به این که خَسْف و خسوف، به محو شدن نور ماه گفته می شود و نیز فرورفتن و ناپدید شدن در زمین، و «سیم» از ماده «سوم» به معنای «دنبال چیزی حرکت کردن» آمده است، مفهوم جمله، چنین می شود که تارکان جهاد، در واقع، در طریق محو و نابودی خویش گام برمی دارند. و در طول تاریخ، کراراً، دیده شده که اقوام و ملت‌هایی بر اثر سستی در جهاد، خود و کشورشان از صفحه جهان محو شدند.<sup>(۱)</sup>

هفتم این که «از عدالت محروم می گردد؛ ﴿و مَنَعَ النَّصْفَ﴾<sup>(۲)</sup>

دلیل این معنا، روشن است؛ زیرا، طرفداران عدالت، غالباً، در اقلیتند. اگر در اقلیت کمی نباشند، از نظر کیفیت و قدرت، در اقلیت هستند. به همین دلیل، سلطه‌گران سودپرست، تا آنجا که به اصطلاح، کاردشان ببرد، پیش می روند و حقوق ملت‌های مظلوم را پایمال می کنند و پیوسته بر مال و جاه و جلال خود می افزایند.

ملت‌های مظلوم و ستم‌دیده، تنها، در سایه جهاد می توانند عدالت اجتماعی را تحقق بخشند و از فشار ظلم و ستم آنان برهند.

به این ترتیب، می بینیم که امام، در این چند خط از خطبه، چه حقایق مهمی در درباره آثار بزرگ جهاد در سرنوشت جوامع انسانی، بیان کرده و ترسیمی بسیار منطقی از مسأله جهاد و فلسفه آن را نشان داده است.

۱ - جمعی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را به معنای «به ذلت کشانده شدن» تفسیر کرده‌اند که در واقع، از قبیل تکرار و تأکید نسبت به جمله‌های گذشته می شود، ولی آنچه را در متن آوردم، ضمن این که با متون لغت کاملاً سازگار است، معنای جدیدی را در بردارد که مانع از تکرار خواهد بود. و به همین دلیل، مناسب تر است.

۲ - نصف و انصاف، از یک ریشه است و به معنای «عدالت» است.

این تحلیل‌ها، نشان می‌دهد که جهاد، نه تنها به خاطر پاداش‌های معنوی سرای دیگر، بلکه به خاطر ارزش‌هایی که در همین زندگی دنیوی می‌آفریند، باید مطلوب همه باشد. چه کسی است که طالب ذلت و تحقیر و پستی و غصب حقوق، و سرانجام، محو از صفحه روزگار شدن باشد؟ اگر با این امور مخالفیم، پس باید دامن همّت بر کمر زنیم و به پا خیزیم و جهاد کنیم و همین نتایج گرانبها است که تحمل مشکلات جهاد را بر ما آسان می‌سازد، مانند تحمل تلخی داروی شفابخش.

## نکته‌ها

### ۱- جهاد، رمز عظمت و سربلندی ملت‌ها است

درباره جهاد، سخن بسیار زیاد است و با توجه به این که امام علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه کراراً به این مسأله مهم اشاره فرموده. ما هم مجال زیادی داریم که در این باره، بحث‌های زیادی داشته باشیم. آن چه را در اینجا به عنوان یک اصل اساسی باید یادآور شویم، این است که جهاد، قانون حیات و زندگی است و هر موجود زنده‌ای، تا زمانی به زندگی خود ادامه می‌دهد که مشغول جهاد است و آن روز که جهاد را رها کند، مرگ او آغاز می‌شود.

گیاهان، با آفات گوناگونی روبه‌رو هستند و برای زنده ماندن خود با آنها پیکار می‌کنند. ریشه‌های درختان، برای به دست آوردن آب و آذوقه، دائماً، در اعماق زمین در حرکتند. و هرگاه با موانع سختی، مانند یک قطعه سنگ روبه‌رو شوند، سعی می‌کنند که آن را بشکنند و پیش بروند و اگر قدرت شکستن آن را نداشته باشند، آن را دور می‌زنند و به راه خود ادامه می‌دهند. انواع جانداران برای زنده ماندن با موانع حیات خود پیکار می‌کنند. پرندگانی را می‌شناسیم که برای مبارزه کردن با محیط، اقدام به مهاجرت‌های طولانی کرده و گاه، فاصله قطب شمال تا جنوب را طی می‌کنند.

در درون بدن انسان، در مسیر گردش خون او، یک صحنه بزرگی از جهاد دیده می‌شود. سربازان مدافع تن - که «گلبول‌های سفید» نامیده می‌شوند - در تمام طول عمر انسان، مشغول پیکار با دشمنان خارجی، یعنی میکروب‌ها و ویروس‌هایی هستند که از طریق آب و غذا و هوا و خراش‌های پوست بدن، وارد این کشور می‌شوند. این سربازان مدافع و سخت کوش، از طریق الهام آفرینش، با انواع جنگ‌های فیزیکی و شیمیایی، آشنا هستند و دشمن را با وسائل مختلف، درهم می‌کوبند و سلامت انسان را تأمین می‌کنند.

اگر به سببی از اسباب، این نیروی دفاعی از کار بیفتد، در زمان بسیار کوتاهی انواع بیماری‌ها، به سراغ انسان می‌رود. بیماری بسیار خطرناک «ایدز»، چیزی جز از کار افتادن این نیروی دفاعی نیست. و به همین دلیل، مبتلایان به این بیماری وحشتناک، در زمان کوتاهی، مورد تهاجم بیماری‌های سخت و سنگینی قرار می‌گیرند.

کوتاه سخن این که جهاد، رمز حیات و ضامن سعادت و سبب پیروزی و موفقیت و عامل سربلندی و عزت است، اما جهادی که در مسیر حق و عدالت قرا گیرد که غیر از آن، تجاوز است و ظلم و جنایت.

به همین دلیل، در آیات قرآن مجید و روایات و از جمله در خطبه بالا، اهمیتی به جهاد داده شده است که به کم تر چیزی داده شده، به خصوص اگر جهاد را به معنای گسترده و در مورد جهاد با دشمن درون و بیرون تفسیر کنیم که تمام برنامه‌های الهی و دینی را فرا می‌گیرد. در حدیث پرمعنایی از رسول خدا ﷺ در اهمیّت جهاد می‌خوانیم: «مَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا فِي نَفْسِهِ وَ فُقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ وَ مَحَقًّا فِي دِينِهِ؛ کسی که جهاد را ترک کند، خداوند، لباس ذلت بر او می‌پوشاند و در زندگی مادی نیز گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود و دین او بر باد

می‌رود. (۱)»

از این حدیث، به خوبی، استفاده می‌شود که ترک جهاد، هم زندگی معنوی انسان را به خطر می‌افکند و هم زندگی مادی او را.

در حدیث دیگری، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که این جمله را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل فرمود: «اغزوا نورا ابنائکم مجداً؛ پیکار کنید تا برای فرزندان خود، مجد و عظمت به ارث بگذارید. (۲)»

در کلمات قصار نهج البلاغه، در آنجا که فلسفه احکام را بیان می‌فرماید، می‌خوانیم: «وَالْجِهَادُ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ»؛ (۳) خداوند، جهاد را، سبب عزت و سربلندی اسلام و (مسلمانان) قرار داده است.

در زمینه جهاد، مطالب فراوان دیگری نیز هست که در ذیل خطبه‌های مختلف نهج البلاغه، به خواست خدا، مطرح خواهد شد.

## ۲- آیا جهاد اسلامی فقط دفاعی است؟!

سال‌ها است که این سؤال در میان دانشمندان اسلام مطرح است. گروهی، سعی دارند که تمام غزوات زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در شکل دفاعی توجیه کنند، تا مبادا، اسلام، متهم شود که بازور شمشیر می‌خواهد تعلیمات خود را به کرسی بنشانند! یا به تعبیری دیگر، مبادا اسلام را به کشورگشایی و توسعه طلبی نظامی متهم سازند! در مقابل، افرادی اصرار دارند که غزوات اسلامی را، به دو دسته تقسیم کنند و بگویند که بخشی تهاجمی بوده و بخشی دفاعی و حتی این دو بخش را برای مسلمانان امروز نیز ثابت می‌شمارند و معتقدند که اسلام، وظیفه دارد اقوامی را که در فشارند و تحت سیطره ظالمانند، آزاد سازد و این در واقع، نوعی تهاجم است و نیز وظیفه دارد که راه را برای تبلیغات منطقی خود بگشاید و موانع را، هر چند با

۲- اصول کافی، جلد ۵، صفحه ۸.

۱- بحارالانوار، جلد ۹۸، صفحه ۹.

۳- کلمات قصار، کلمه ۲۵۲.

توسل به قدرت نظامی باشد، از سر راه بردارد و این، نوع دیگری از تهاجم است. در اینجا، نظر سومی وجود دارد و آن این که طبیعت جنگ در اسلام، طبیعت دفاعی است، ولی گاه مسائل دفاعی، تهاجم را ضروری می‌سازد. مثلاً، همان مسأله دفاع از مظلومان در بند، یا به تعبیر امروز، مداخله بشردوستانه، گرچه در ظاهر شکل تهاجمی دارد، اما در واقع دفاع از گروهی است که تحت ستم واقع شده‌اند و جزیی از جامعه بزرگ انسانی هستند و دفاع از آنها، بر سایر انسان‌های متعهد و مؤمن لازم است.

نیز، تهاجم در مورد دوم - یعنی گشودن راه برای آزادی تبلیغات منطقی - نیز نوعی دفاع در مقابل موانع است؛ یعنی، اگر دشمن، مانعی بر سر راه ایجاد کند، اسلام، اجازه درگیری را با او می‌دهد.

تعبیراتی که در جمله‌های نخستین این خطبه دیده می‌شود، همه، دلیل روشنی بر دفاعی بودن طبیعت جهاد است؛ چرا که در یک جا، جهاد به لباس، و در جای دیگر به زره، و در جای سوم به سپر تشبیه شده است و می‌دانیم که این هر سه، در واقع از وسایل دفاعی است.

در جمله‌های آینده نیز اشارات لطیفی به جملات تهاجمی که در واقع، جنبه دفاعی دارد، به چشم می‌خورد از جمله این که می‌فرماید: **﴿قُلْتُ لَكُمْ: اِعْزُوهُمْ قَبْلَ اَنْ يَّعْزُوَكُمْ﴾**؛ من به شما گفتم: پیش از آن که آنان به شما حمله کنند، شما به آنها حمله کنید، (یعنی حمله برای پیشگیری از حملات دشمن).

این قانون کلی، تنها یک استثناء می‌تواند داشته باشد و آن، پیکار و مبارزه است برای محو بت پرستی؛ چرا که اسلام بت پرستی را بزرگترین خطر برای جامعه انسانی، از نظر معنوی و مادی، می‌داند و اجازه می‌دهد که برای از بین بردن بت پرستی - در صورتی که تبلیغات منطقی مؤثر نیفتد - دست به جهاد ببرند.

شک نیست که ممکن است جهانخواران و دولت‌های زورگو و ستمگر، از مسأله

دفاع از مظلومان یا مبارزه با انحطاط فرهنگی و فکری، به عنوان وسیله‌ای برای سرپوش گذاشتن بر اهداف تجاوز طلبانه خود استفاده کنند، ولی هرگز ارزش این مفاهیم کاسته نمی‌شود. سوء استفاده از عناوین و مفاهیم مقدّس، چیزی است که همیشه در جهان بوده است.

برای توضیح بیشتر دربارهٔ اهداف جهاد در اسلام، می‌توانید به تفسیر نمونه، جلد دوم، ذیل آیهٔ ۱۹۳ سورهٔ بقره، مراجعه فرمایید.

\* \* \*

## بخش دوم

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا، وَ سِرًّا وَ  
إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: أَعَزُّوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُوكُمْ، فَوَ اللَّهُ! مَا غَزِي قَوْمٌ قَطُّ  
فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا. فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى شُنِنْتُ عَلَيْكُمْ  
الْعَارَاتُ وَ مُلِكْتُ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ. وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ وَ قَدْ وَرَدَتْ حَيْلُهُ  
الْأَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيِّ وَ أَزَالَ حَيْلَكُمْ عَنْ  
مَسَالِحِهَا، وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ  
الْمُسْلِمَةِ، وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ  
رُعْتَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا  
وَافِرِينَ مَانَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا، وَ لَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمًا، فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا  
مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا.

## ترجمه

آگاه باشید! من، شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فرا خواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند، با آنان بجنگید (و به استقبال آنها به بیرون مرزها بروید) به خدا سوگند! هر زمان، قوم و ملتی در درون خانه‌اش، مورد هجوم دشمن قرار گرفته، ذلیل و خوار شده است، اما شما، هر کدام، مسؤولیت را به گردن دیگری انداختید و دست از یاری هم برداشتید تا آن که مورد هجوم پی‌درپی دشمن واقع شدید و سرزمین‌هایتان از دست رفت. (اکنون بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر شام) اخو غامد (سفیان بن عوف - از قبیله

بنی غامد-) به شهر انبار، حمله کرده و لشکر او، وارد آن شهر شده‌اند و حسان بن حسان بکری (فرماندار و نماینده من) را کشته و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است. به من خبر رسیده است که یکی از آنها، به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره‌های آنان را از تنش بیرون آورده است، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع از خود، جز گریه و زاری و التماس نداشته‌اند! آنها (بعد از این همه جنایات)، با غنائم فراوانی، به شهر و دیار خود بازگشته‌اند بی آن که حتی یک نفر از آنان آسیب ببیند یا خونی از آنها ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه (بسیار دردناک)، مسلمانی از شدت تأسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست، بلکه به نظر من، سزاوار است.

### شرح و تفسیر

#### اگر کسی از این غصه بمیرد سزاوار است!

در این فراز از خطبه امام علیه السلام بعد از ذکر آن مقدمه کوتاه و بسیار پرمعنا و پرمحتوا، وارد ذی‌المقدمه می‌شود و انگشت روی یک نمونه بارز از پیامدهای شوم ترک جهاد گذارده، می‌فرماید: «آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فرا خواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند، با آنان بجنگید؛ **أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: اَعْرُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْرُوكُمْ**».

گفتم که در طبیعت این گروه ظالم و ستمگر، تجاوزگری نهفته است و هر زمان که فرصت پیدا کنند، از کشتن بی‌گناهان و اسیر کردن زن و فرزند و غارت کردن اموالتان، دریغ نمی‌ورزند، پس عقل و شرع به شما اجازه می‌دهد که توطئه‌های آنها را در نطفه خفه کنید و قدرت آنان را قبل از تهاجمشان در هم بشکنید و آتش فتنه را بدین وسیله خاموش کنید.

حضرت، سپس به استدلال مهم و روشنی در این زمینه پرداخته و می‌فرماید: «به خدا سوگند! هر زمان، قوم و ملت، در درون خانه‌اش، مورد هجوم دشمن قرار گرفته، ذلیل و خوار شده است؛ «فَوَاللَّهِ! مَا عُزِّي قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ<sup>(۱)</sup> دَارِهِمْ إِلَّا نَلُّوا.» روشن است آنهایی که در درون خانه خود، مورد تهاجم دشمن قرار می‌گیرند، به آسانی روحیه خود را از دست می‌دهند و احساس شکست می‌کنند و همین امر، به شکست آنها می‌انجامد.

از سوی دیگر مهاجم، هیچ‌گاه رعایت حفظ مصالح خانه و کاشانه و شهر و دیار قومی را که مورد هجوم واقع شده‌اند نمی‌کند، می‌زند و می‌کوبد و ویران می‌کند و پیش می‌آید، ولی صاحب‌خانه ناچار است این امور را رعایت کند، چرا که سرمایه‌های او را تشکیل می‌دهد و همین‌گونه ملاحظات، فعالیت آنها را محدود می‌کند و ای بسا منجر به شکست می‌شود.

هنگامی که جمعیتی در خانه خود مورد هجوم قرار می‌گیرد، زن و فرزندان و کودکان در لابه‌لای جنگجویان قرار می‌گیرند. مهاجم، بی‌پروا خون می‌ریزد و پیش می‌آید، ولی صاحب‌خانه، مجبور به رعایت مسائل انسانی مربوط به خویش است. این امر نیز کار او را به‌کندی می‌کشاند.

مجموع این امور و اموری دیگر، دلیل بر شکست قومی است که در خانه خود مورد تهاجم قرار گیرند. به همین دلیل، در غزوات اسلامی، همیشه (جز در بعضی از موارد استثنایی که شرایط خاصی وجود داشته، مانند جنگ احزاب) دستور داده می‌شد که جنگجویان، به خارج شهر و به استقبال دشمن بروند.

سپس امام علیه السلام به عنوان نتیجه‌گیری می‌فرماید: «ولی شما، هر کدام، مسؤولیت را به گردن دیگری انداختید و دست از یاری هم برداشتید تا آنجا که مورد هجوم

۱ - «عُقْر» (بر وزن ظُهر) به معنای «اساس و ریشه هر چیزی» است. و این که به پی کردن شتر، عَقْر (بر وزن ضرب) گفته می‌شود، به خاطر این است که اساس و ریشه آن را می‌زنند، به طوری که شتر تعادل خود را از دست می‌دهد و به روی زمین می‌افتد.

پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین‌هایتان از دست رفت؛ **﴿فَتَوَاكَلْتُمْ﴾**<sup>(۱)</sup> و **تَخَاذَلْتُمْ حَتَّىٰ شُنْتُمْ**<sup>(۲)</sup> **عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مُلِكْتُمْ عَلَیْكُمْ الْأَوْطَانَ**.

تواکل، در اصل واگذاری هر کس کار خود را به دیگری است. و به تعبیری دیگر، مفهومی است که هر کس مسئولیت را از خود سلب کند و برعهده دیگری بگذارد و در نتیجه میدان خالی شود. تخاذل، این است که هر کسی از یاری دیگری چشم‌پوشد و او را به حال خود رها سازد، در نتیجه، رشته اتحاد گسیخته شود و دشمن، بی آن که احساس رادع و مانعی کند، حمله‌ور شود و این یکی از بدترین زشت‌ترین صفات در جوامع بشری است که افراد، مسئولیت‌ها را از خود سلب کرده به گردن دیگران بیندازند و هر کس به کار خویش پردازد و اگر برادر یا برادرانش مورد تهاجم قرار گیرند، آنها را تنها بگذارد. و نتیجه این کار، همان است که مولا در سخن بالا فرموده است؛ یعنی دشمن جسور می‌شود و پی در پی حمله می‌کند و شهرها و آبادی‌ها یکی بعد از دیگری، در برابر او سقوط می‌کند.

سپس امام علیه السلام به عنوان بیان یک شاهد زنده عینی، به شرح ماجرای دردناک حمله اخو غامد، (سفیان بن عوف غامدی) پرداخته، چنین می‌فرماید:

(اکنون بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر شام) **اخو غامد**، به شهر انبار حمله کرده و لشکریان او وارد آن شهر شده‌اند، **حسان بن حسان بکری**، (فرماندار و نماینده من) را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است؛ **﴿و هَذَا اخو غامدٍ و قد وردت خيله الأنبار و قد قتل حسان بن حسان البكري و زال خيلكم عن مسالحتها﴾**.

با توجه به این که «مسالحه» جمع «مسلحه» به معنای «مرزی» است - به خاطر این که در آنجا اسلحه جمع آوری می‌کنند و مرزداران به وسیله آن به پاسداری

۱ - «تواکلتم» از ماده «وکل» به معنای این است که دو یا چند نفر، هر کدام، کار خود را به هم موکول کنند.  
 ۲ - «شنتم» از ماده «شنن» به معنای «خشکی و کهنگی» است، سپس در هر موردی که آب یا مانند آن به صورت پراکنده و از هر طرف فرو ریزد، اطلاق شده است، همانند مشک کهنه‌ای که پاره شود و آب درون آن، متفرق و پراکنده گردد. جمله **﴿شنتم علیکم الغارات﴾** اشاره به حملات پراکنده و پی در پی می‌باشد که از سوی غارتگران شام به نواحی مختلف عراق صورت می‌گرفت.

می پردازند - روشن می شود که شهر انبار، در نزدیکی مرز عراق و شام بوده و اخوغامد به آن حمله ور گردیده و تعبیر «أَزَالَ حَيْكُمَ عَنْ مَسَالِحِهَا»، نشان می دهد که بدون مقاومت مهمی از مرز گذشته است. شرح این ماجرا، در آغاز خطبه گذشت.

سپس امام علیه السلام از میان جنایات اخوغامد و لشکر غارتگرش، انگشت روی نقطه حساس و بسیار دردناکی گذاشته و می فرماید:

به من خبر رسیده است که یکی از آنها، به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره های آنان را از تنشان بیرون آورده است، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع از خود، جز گریه و زاری و التماس نداشته اند! **وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا<sup>(۱)</sup> وَ قَلْبَهَا<sup>(۲)</sup> وَ قَلَائِدَهَا<sup>(۳)</sup> وَ رُعْتَهَا<sup>(۴)</sup>، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْاسْتِرْحَامِ.**

اشاره به این که احدی از مسلمانان آنجا به دفاع این زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام بوده، برنخاسته است! گویی، خاک مرگ بر سر همه آنها پاشیده بوده اند که چنین ننگ آشکاری را برای خود پذیرفته اند، هم اموالشان به یغما رفته و هم نوامیسان مورد تعرض قرار گرفته و هم پناهندگانشان مورد ظلم و ستم واقع شده اند.

این نکته قابل توجه است که واژه «استرجاع» در کلمات مفسران نهج البلاغه، به

۱ - «حِجْل» (بر وزن فعل) و «حَجْل» (بر وزن فَصْل) به معنای «خلخال، همان زینتی که زن های عرب در مچ پا می کردند و حجله - که صحیح آن حَجْلَه (بر وزن عَجَلَه) است - به معنای اطاق مخصوص عروس است که آن را زینت می کنند و می آریند.

۲ - «قَلْب» (بر وزن قفل) به معنای «دستبند» و در اصل، از ماده «قلب»، به معنای «دگرگونی» گرفته شده است. این، شاید به این دلیل باشد که دستبند، در دست انسان دائماً در حرکت است.

۳ - «قَلَانِد» جمع «قَلَادَة» (بر وزن اجاره) به معنای «گردنبند» است و به هر چیزی که چیز دیگری را احاطه کند، اطلاق می شود.

۴ - «رُعْت» (بر وزن شتر) جمع «رُعْت» (بر وزن رأس) به معنای «گوشواره» است.

دو معنا تفسیر شده: نخست به «گریه و زاری که توأم با حق و حق و رفت و آمد صدا در گلو» است و دیگر گفتن کلمه **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾** که معمولاً در مصائب سخت که کاری از دست انسان ساخته نیست، گفته می‌شود.

حضرت، سپس می‌افزاید: «آنها بعد از این همه جنایات، با غنائم فراوانی به شهر و دیار خود بازگشته‌اند بی آن که حتی یک نفر از آنان آسیب ببیند یا قطره خونی از آنها ریخته شود؛ **ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَانَالِ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ،<sup>(۱)</sup> وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ.**

و در نتیجه‌گیری نهایی این جمله کوبنده را بیان می‌فرماید که «اگر به خاطر این حادثه (بسیار دردناک) مسلمانی از شدت تأسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست، بلکه به نظر من سزاوار است؛ **﴿فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفَاً مَا كَانَ بِهِ مُلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً﴾.**

امام علیه السلام در این بیان گویا از مطلبی که اعماق او را می‌سوزاند، پرده برمی‌گیرد و آن این است که چرا مسلمان با ایمان، آن قدر در برابر حوادث، سستی به خرج دهد که دشمن، بدون هیچ رادع و مانعی، به سرزمین او حمله کند اموال او را به غارت برد، حتی متعرض نوامیس او شود و بدون کمترین ضایعات، با دست پُر، به خانه خود برگردد؟! آری هیچ مسلمان غیرتمندی نمی‌تواند چنین حادثه دردناکی را تحمل کند و اگر کسی از غصه و اندوه بمیرد، جای سرزنش نیست.

جالب این است که تجاوز به حریم و گرفتن زینت آلات زنان مسلمان و غیر مسلمان و هتک احترام آنها در یک ردیف شمرده شده و این نشان می‌دهد که اولاً اسلام، تا چه حد برای نوامیس مردم اهمیّت قائل است و ثانیاً، تا چه اندازه خود را متعهد به دفاع از اقلیت‌هایی که در پناه اسلام زندگی می‌کنند می‌داند. به هر حال مقصود امام علیه السلام بیان عمق فاجعه‌ای است که انجام شده است.

بدیهی است این سخن، ویژه دیروز و زمان‌های گذشته و حمله لشکر معاویه به

۱ - کلم، به معنای «زخم و جراحت» است.

شهر انبار نبوده و نیست، بلکه یک قاعده کلی است که در زندگی مسلمانان امروز و فردا نیز صادق است. گویی امام علیه السلام مسلمانان امروز را که مورد تهاجم شرق و غرب غارتگر قرار گرفته و اموال و نوامیس شان را به خطر انداخته‌اند و در دفاع از خود در برابر این خونخواران و غارتگران، سستی به خرج می‌دهند، مخاطب ساخته و همین سخنان را برای آنها بازگو می‌کند که اگر مرد مسلمانی، از تجاوز دژخیمان به سرزمین‌های مقدس اسلامی و تجاوز به قبله نخست آنها و غارت منابع و اموال و هتک نوامیس و اعراضشان، از اندوه و غصه بمیرد، در خور سرزنش نخواهد بود.

## نکته‌ها

### ۱- شکست و پیروزی بی دلیل نیست

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام با آن فکر نافذ و روح بلند و ممارست مستمر در مسائل مربوط به جنگ و پیروزی و شکست، انگشت روی چند عامل مهم گذارده که سزاوار است همه فرزندان مکتبی امام، به آن توجه کنند. او می‌فرماید: یکی از عوامل مهم شکست، حالت انفعالی به خود گرفتن و اجازه تهاجم به دشمن دادن است، تا آنجا که وارد خانه آنها شود. این، یک واقعیت غیر قابل انکار است و دلایل آن را به هنگام تفسیر خطبه شرح دادیم.

عامل دیگر، توکل، به معنای «مسئولیت را به گردن هم انداختن» است. اگر در اجتماع، هر کسی وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و گناه خود را به گردن دیگری نیندازد و سهم خویش را در مسئولیت‌ها بپذیرد، ناکامی و شکست، کمتر واقع می‌شود. بدبختی از آنجا شروع می‌شود که هر کس از زیر بار مسئولیت خود فرار کند و دیگری را مقصر بشمارد، در چنین جامعه‌ای همه مقصرند و همه گنهکار و شکست آنها در برابر دشمنان غیر منتظره نیست.

عامل سوم، تخاذل است و آن این که هر کسی که گرفتار حادثه‌ای می‌شود، دیگران، حادثه را مربوط به خود او بدانند و به یاریش نشتابند. اگر حمله به این شهر

می‌شود، مردم شهرهای دیگر به یاری شهر مورد تهاجم نشتابند. بدیهی است در حادثه متقابل نیز اهل شهر دوم به یاری شهر نخست نخواهند آمد و نیز محلات یک شهر، همه به صورت واحدهای جداگانه درمی‌آیند و با این تجزیه پیروزی دشمن مهاجم مسلّم است.

ولی اگر حالت انفعالی مبدّل به حالت تهاجمی شود و مسلمانان بر دشمنان پیشی بگیرند و هر کدام سهم خود را در مسؤولیت اجتماعی و دفاع از کیان اسلام و کشورهای اسلامی برعهده بگیرند و هرگاه بخشی از کشور عظیم اسلام مورد تهاجم واقع شود همه کشورهای اسلامی، یکپارچه برخیزند و به یاری بشتابند، به یقین پیروزی با آنها خواهد بود.

در خطبه ۱۶۶ نیز به بخشی از این مطلب اشاره شده است: ﴿أَيُّهَا النَّاسُ! لَوْ لَمْ تَتَّخَذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوِ مِنْ قَوِي عَلَيْكُمْ﴾؛ ای مردم! اگر دست از حمایت هم در یاری حق برنمی‌داشتید و در تضعیف باطل، سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه، آنان که در پایه شما نیستند، در شکست شما طمع نمی‌کردند و هیچ نیرومندی، بر شما غالب نمی‌شد.

## ۲- حمایت از اقلیت‌های مذهبی

ممکن است بعضی تصور کنند که مسأله احترام به اقلیت‌های مذهبی که در پناه اسلام، جان و مالشان محفوظ شمرده شده و نیز حمایت از آنها، تنها یک شعار است، ولی توجه به مسائل مربوط به آنها در فقه اسلامی و تعبیراتی مانند تعبیر امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این خطبه، نشان می‌دهد که اسلام، دقیقاً خود را حامی آنها می‌شمرد و مادام که دست به پیمان شکنی و اعمالی بر ضد اسلام نزده‌اند، جان و مال و حیثیت و آزادی شان، محفوظ است.

در این فراز خطبه، امام علی<sup>علیه السلام</sup> شدیداً از این مسأله ناراحت است که چرا غارتگران

شام، زیور آلات زنان یهودی یا نصرانی را که در پناه اسلام می‌زیسته‌اند، به یغما برده‌اند حتی آنها را در کنار زنان مسلمان قرار می‌دهد و نسبت به هر دو، شدیداً اظهار نگرانی و ناراحتی می‌کند که چرا حرمت آنها شکسته شده و زیور آلاتشان غارت گردیده؟! و مردم عراق را به خاطر سستی و تنبلی در برابر این غارتگران، شدیداً، ملامت و سرزنش می‌کند.

### ۳- غیرت دینی

منظور از غیرت دینی، این است که انسان، در برابر تخلّقاتی که از مسیر حق و عدالت و احکام الهی می‌شود، خاموش ننشیند و بی‌تفاوت از کنار آنها نگذرد بلکه تخلّف، هر چه شدیدتر باشد، جوش و خروش او بیشتر گردد. کسانی که خونسرد و بی‌رمق، از مقابل این امور می‌گذرند، فاقد غیرت دینی هستند.

قرآن مجید، درباره بعضی از جنگجویان باایمان که فاقد وسائل لازم برای شرکت در میدان جنگ بودند، می‌فرماید: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup>؛ بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند که آنها را بر مرکبی (برای میدان جهاد) سوار کنی و تو گفتی که: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم.» و آنها از نزد تو بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود، ایرادی نیست؛ چرا که چیزی که در راه انفاق کنند، نداشتند.

این، چه عاملی است که فردی را که ابزار و وسایل جهاد را نمی‌یابد چنان منقلب می‌کند که بی‌اختیار مانند ابر بهار، اشک بریزد؟ (توجه داشته باشید «تفیض»، در اینجا به معنای «فرو ریختن فراوان» است)؛ آن چیزی جز غیرت دینی نیست.

در خطبه مورد بحث نیز به یکی از مظاهر آن - که در بالاترین حدّ قرار دارد - اشاره شده است. حضرت می‌فرماید: «اگر مسلمانی، به خاطر این حادثه (بسیار دردناک)

از شدت تأسّف بمیرد، جای سرزنش ندارد، بلکه به نظر من سزاوار است.»  
 غیرت دینی، عامل بسیار مهمّی برای دفاع از حریم قوانین اسلام و احیای معروف و از میان بردن منکر است.

جالب این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند، دو فرشته را برای عذاب قومی مأمور کرد. هنگامی که آنها به سراغ این مأموریت خود رفتند، مردی به ظاهر نورانی را که آثار پارسایی و صلاح از او آشکار بود دیدند که در حال تضرّع و زاری به درگاه خدا است. یکی از آن دو، به دیگری گفت: «این مرد، دعا کننده را دیدی؟» دیگری گفت: آری، ولی من مأموریتم را انجام می‌دهم» دومی گفت: من، هیچ کاری نمی‌کنم، تا به پیشگاه خدا، پروردگارم بازگردم (و دستور جدیدی بگیرم) هنگامی که به پیشگاه خداوند عرضه داشت که «پروردگارا! من به آن شهر که رسیدم، یکی از بندگان تو را دیدم که در حال دعا و تضرّع است.» دستور آمد که برو و مأموریتت را انجام ده (و شهر را زیور کنی)؛ **فَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ وَجْهَهُ غَضَبًا لِي قَطُّ**؛ او مردی است که هرگز، چهره‌اش از خشم در راه من، متغیّر و برافروخته نشده است (و ذره‌ای غیرت دینی نداشته).<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

فَيَا عَجَبًا! عَجَبًا - وَ اللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ أَجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! فَكُبْحًا لَكُمْ وَ تَرَحًّا، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى: يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ تُغْرُونَ وَ لَا تُغْرُونَ، وَ يُعْصَى اللَّهُ وَ تَرْضَوْنَ! فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ؛ أَمَهَلْنَا يُسَبِّحُ عَنَا الْحَرُّ. وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ، قُلْتُمْ: «هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقُرِّ، أَمَهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَا الْبَرْدُ! كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ. فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ - وَ اللَّهِ - مِنَ السَّيْفِ أَفْرُ!

### ترجمه

شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند قلب را می میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متحدند و شما، در طریق حقتان، این گونه پراکنده و متفرق! روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قرینتان باشد! چرا که (آنچنان سستی و پراکندگی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفتید، پی در پی به شما حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید! با شما می جنگند و شما با آنها پیکار نمی کنید! آشکارا، معصیت خدا می شود و شما، (با اعمال نادرستتان) به آن رضایت می دهید! هر گاه، در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم، گفتید: «اکنون، شدت گرما است؛ اندکی ما را مهلت ده تا سوزگرما فرو نشیند!» و اگر در زمستان، این دستور را به شما

دام، گفتید: «اکنون، هوا فوق العاده سرد است؛ بگذارید سوز سرما آرام گیرد.» ولی همه اینها بهانه‌هایی است برای فرار از گرما و سرما. جایی که شما از سرما و گرما (این همه وحشت دارید و) فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

## شرح و تفسیر

### آنها در باطل خود متحدند و شما در حقتان پراکنده!

در این بخش از خطبه، امام به تحلیل دیگری درباره عوامل شکست و عقب نشینی مردم کوفه و عراق، توأم با ملامت و سرزنش می‌پردازد، باشد که با این بیان روح خفته آنها را بیدار کند و پیش از آن که اوضاع کشور آنها، بدتر شود بپا خیزند و به دفع دشمن پردازند.

نخست می‌فرماید: «شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند! قلب را می‌میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می‌کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متحدند و شما، در طریق حقتان، این گونه پراکنده و متفرق؛ «فَيَا عَجَبًا! (۱) وَ اللَّهُ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ اللَّهُمَّ مِنْ أَجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ!»

همیشه، تعجب و شگفتی، از اموری است که با جریان طبیعی، سازگار نیست و علل ناشناخته یا نامأنوسی دارد. طبیعت امر چنین اقتضا می‌کند که طرفداران حق به خاطر ایمان محکمی که به آن دارند، محکم بایستند و از آن دفاع کنند، ولی طرفداران باطل چون انگیزه نیرومندی برای دفاع از آن ندارند، نسبت به حمایت از

۱ - يَا عَجَبًا عَجَبًا، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که جمله «فَيَا عَجَبًا عَجَبًا» در اصل، «عَجِبْتُ عَجَبًا...» بوده است، یعنی منصوب به عنوان مفعول مطلق است. این احتمال نیز داده شده است که عَجَبًا نخستین، از قبیل مفعول مطلق و دومی تکرار و تأکید باشد. (شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۳۶) بعضی نیز گفته‌اند که در تقدیر، «يَا عَجَبِي احْضُرْ؛ ای شگفتی من! حاضر شو». بوده است. (شرح نهج البلاغه، علامه خوبی، جلد ۳، صفحه ۳۹۲)، این تفسیر با منادی واقع شدن «عَجَبًا»، تناسب بیشتری دارد.

آن سست و ناتوان باشند، ولی اگر دیدیم طرفداران حق پراکنده و بی اراده و سست و ضعیفند، اما طرفداران باطل متحد و منسجم و در راه خود مصمم هستند، سبب شگفتی می شود.

اهل عراق، پیشوایشان علی علیه السلام بود که گذشته از وصیت مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ولایت او، همه مردم مکه و مدینه، از مهاجران و انصار و غیر آنها و غالب مناطق دیگر، با او بیعت کردند و دلائل حقانیتش، از افکار و اعمال و زهد و عدالتش نمایان بود، اما غارتگران شام به دنبال مردی طغیانگر و جاه طلب که سوابق زشت خاندان او در اسلام و جاهلیت، بر کسی پوشیده نبود، سر به شورش در برابر امام بر حق برداشته بودند با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها پشت سر پیشوای خود بایستند و اینها این چنین پیمان شکنی کنند؟!

اینجاست که امام، شدیداً ناراحت می شود و آنها را زیر شلاق سرزنش و ملامت می گذارند؛ چرا که سزاوار چنین سرزنش تند و تلخی بودند، می فرماید: «روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قرینتان باشد! چرا که (آن چنان سستی و پراکندگی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفته اید؛ **فَقُبْحًا لَكُمْ وَ تَرَحًا<sup>(۱)</sup>، حِينَ صِرْتُمْ عَرَضًا يُرْمَى**».

پی در پی، به شما حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید، **يُعَاذُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغِيرُونَ**.

با شما می جنگند و شما، با آنها پیکار نمی کنید! **وَ تُعْزُونَ وَ لَا تُعْزُونَ**. آشکارا، معصیت خدا می شود و شما با اعمال نادرستتان به آن رضایت می دهید! **﴿ وَ يُعْصَى اللَّهُ وَ تَرْضَوْنَ! ﴾**.

در واقع امام علیه السلام دلیل سرزنش خود را نسبت به آنان، در این چند چیز خلاصه می کند که ریشه همه یک امر است و آن سستی و تنبلی و بی تفاوتی به خرج دادن

۱ - تَرَحًا، به معنای «اندوه و حزن» و در واقع در این جمله، امام علیه السلام به آنها نفرین می کند که همواره قرین حزن و اندوه گردند.

است تا آنجا که دشمن، چنان جسور می‌شود که پی‌درپی حمله می‌کند غارت می‌کند، و خون بی‌گناهان را می‌ریزد و آنها تماشاچی این صحنه‌های غم‌انگیز و زشت و ناروا هستند!

سپس امام علیه السلام انگشت روی یک دلیل روشن بر محکومیت آنان، به خاطر سستی و بی‌ارادگی و ضعف و ناتوانیشان گذارده، می‌فرماید: «هرگاه در ایام تابستان، فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم، گفتید: «اکنون، شدت گرما است؛ اندکی ما را مهلت ده تا سوزگرما فرونشیند!» و اگر در زمستان، این دستور را به شما دادم، گفتید: «اکنون، هوا فوق‌العاده سرد است، بگذار سوز سرما آرام گیرد! فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةٌ<sup>(۱)</sup> الْقَيْظِ<sup>(۲)</sup>؛ أَمْهَلْنَا يُسَبِّحُ<sup>(۳)</sup> عَنَّا الْحَرُّ. وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ، قُلْتُمْ: «هَذِهِ صَبَارَةٌ<sup>(۴)</sup> الْقَرِّ، أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ<sup>(۵)</sup> عَنَّا الْبُرْدُ!

ولی همه اینها، بهانه‌هایی است برای فرار از گرما و سرما؛ كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِّنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ<sup>(۶)</sup>.

جایی که از سرما و گرما (این همه وحشت دارید) و فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر (وحشت دارید و) فرار خواهید کرد؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ

۱ - «حمارة» از ماده «حمر» به معنای «رنگ قرمز» است. به همین جهت به گرمای سوزان تابستان، حمارة گفته می‌شود. گویی از شدت گرما، مانند آتش سرخ و سوزان است.

۲ - «قیظ» (بر وزن فیض) به معنای «شدت گرمای تابستان» است. بنابراین اضافه «حمارة» به «قیظ» نوعی تأکید در گرما را می‌رساند.

۳ - «یسبح» از ماده «سبح» است به معنای «فراغت از چیزی یا تخفیف» آن است و در این جا به معنای «فرو نشستن سوز گرما» است.

۴ - «صبارة» از ماده «صبر» در اصل، به معنای «حسب و نگهداری چیزی» است و شکیبایی را، به همین مناسبت، صبر می‌گویند. و شدت سرما را که «صبارة» می‌گویند، از این جهت است، که انسان را از کار و فعالیت باز می‌دارد.

۵ - «ینسلخ» از ماده «سلخ» و در اصل، به معنای «پوست کندن» است و سلخ را به همین جهت، سلخ می‌گویند که پوست حیوان را می‌کند آن گاه این کلمه، به «جدا ساختن هر چیزی» اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به فرونشستن سوز سرما است.

۶ - «قر» به گفته مقیاس، به دو معنا آمده: نخست: سرما، و دوم جای گرفتن و استقرار در مکان است. بعید نیست که معنی نخست، به معنای دوم بازگردد، چرا که سرمای شدید، انسان را از کار باز می‌دارد.

## وَ الْقُرَّ تَفْرُونَ، فَأَنْتُمْ - وَ اللَّهِ - مِنَ السَّيْفِ أَقْرُ!

گویی میدان جنگ باید در فصل بهار باشد، آن هم در میان دشت‌های پرازگل و مرغزارها، همراه پرنندگان خواننده و چشمه‌سارها و نسیم لطیف و روح‌افزا! آن‌گاه سربازان بنشینند و دشمنان را با اشاره چشم و ابرو بر خاک بیندازند!

این بی‌خبران، تاریخ اسلام را که زمان چندانی از آن نگذشته بود، به کلی، فراموش کرده بودند که یاران پیامبر فاصله میان مدینه و میدان تبوک را در آن گرمای سوزان تابستان بیابان حجاز با پای برهنه روی سنگ‌های تفتیده از تابش آفتاب، با نداشتن آب و آذوقه کافی پیمودند و در جنگ‌های دیگر نیز سخت‌ترین نامالیقات را تحمل کردند و مانند شیر ژیان، بر دشمن حمله کردند! اگر آنها می‌خواستند مانند کوفیان سست‌عنصر، ملاحظه سرما و گرما کنند، هرگز درخت تنومند اسلام بارور نمی‌شد و به ثمر نمی‌نشست. نه تنها در اسلام بلکه در هیچ نقطه‌ای از دنیا، سربازان سست و نازپرورده و ترسو و پراکنده پیروز نشدند، بلکه همیشه، ذلیل و حقیر و شکست خورده بودند.

در واقع سخن آنها، شباهت زیادی با سخن کفار و منافقان داشت که می‌گفتند:

﴿لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ﴾؛ «در گرمای تابستان (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید!»

که قرآن، در پاسخ آنها می‌گوید: قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ؛ بگو: آتش دوزخ از این گرمتر است، اگر می‌دانستند.<sup>(۱)</sup>

در واقع، کوفیان که با این گونه اظهارات واهی، از جهاد با دشمن خونخوار و سنگدل، طفره می‌رفتند، گرفتار نوعی نفاق بودند، نفاقی که از ضعف ایمان آنها به مبانی اسلام و پیشوایشان، امیرمؤمنان علی علیه السلام سرچشمه می‌گرفت.

به هر حال، مجاهدان واقعی که در صحنه‌های نبرد می‌جنگند و می‌جوشند و می‌خروشدند و پیروز می‌شوند، کسانی هستند که نه به مشکلات آب و هوا می‌اندیشند و نه به مشکلات مسیر راه و میدان نبرد. بی‌شک، اگر دشمن، احساس

کند که جنگجویان مخالف، مثلاً از جنگیدن در سوز سرما و گرما پرهیز دارند، درست حمله خود را در همان زمان شروع می‌کند و با استفاده از این نقطه ضعف، وسیله پیروزی خویش را فراهم می‌سازد.

## نکته‌ها

### ۱- این همه سرزنش، برای چیست؟

با مطالعه این فراز از کلام مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام این سؤال به ذهن می‌آید که «چرا آن پیشوای مدیر و مدبر چنین حملات شدید و تندی نسبت به مردم کوفه می‌کند و آنها را به شدت زیر ضربات شلاق‌های سرزنش و ملامت قرار می‌دهد - و در فراز بعد هم، فراتر می‌رود و به آنها می‌فرماید: «من، دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم... خدا، شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید!» ولی اگر در تاریخ کوفه و کوفیان و عهدشکنی‌ها و نفاق افکنی‌ها و بی‌وفایی‌ها و سستی و ضعف آنها بیشتر مطالعه کنیم، فلسفه این سرزنشهای تند و شدید را در می‌یابیم. گویی، امام علیه السلام این سخنان را به عنوان آخرین راه درمان و چاره برای این بیماران کوردل، انتخاب فرموده است؛ همان کسانی که غیرت آنها در برابر هیچ چیز به جوش نمی‌آمد و انواع تحقیرها و تحمیلها را از دشمن پذیرا می‌شدند! امام علیه السلام می‌خواهد از این راه، دست به کاری بزند که اگر کمترین احساسی در جان آنها است، به پاخیزند و به حرکت درآیند و به مقابله با دشمن بشتابند. استفاده از این راه، از نظر روانشناسی، در برابر بعضی از گروه‌ها کارساز است.

این سخنان، در واقع، سخن کسی است که از پیروان سست عنصر مأیوس شده و برای بیدار کردن آنها جز استفاده از این کلمات تند، راهی نمی‌بیند و عجب این که آنها با این همه تازیانه‌های سخن نیز بیدار نشدند و هنگامی که از آنها برای تشکیل لشکر و حرکت به سوی دشمن دعوت فرموده جز گروه اندکی لبیک نگفتند! به همین دلیل امام علیه السلام ناچار شد که افرادی به روستاها و آبادی‌های اطراف فرات

بفرستد و از آنها - که مردمانی جنگجو و وفادار به امام علیه السلام بودند - برای بسیج لشکر دعوت کند.

در واقع کوفیان در این برهه از تاریخ خود شباهتی به قوم لجوج بنی اسرائیل در عصر موسی علیه السلام که هر چه آنها را تشویق برای حمله به دشمنانشان در بیت المقدس کرد، آنها گفتند: «ما از آنان وحشت داریم و تا آنان در بیت المقدس هستند، ما هرگز وارد آن نمی شویم. ما همین جا نشسته ایم، تو و پروردگارت بروید و بیت المقدس را فتح کنید!» **«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ... فَأَذْهَبَ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»**.<sup>(۱)</sup>

\*\*\*



## بخش چهارم

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَأَرْجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحَجَالِ!  
لَوِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَ أَعْقَبَتْ  
سَدَمًا. قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنُتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ  
جَرَّعْتُمُونِي نُعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا، وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ  
الْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَلَكِنْ  
لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.

بِهَ أَبُوهُمُ! وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟!  
لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا إِذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى  
السِّنِّينِ! وَلَكِنْ لَأَرَأِي لِمَنْ لَا يُطَاعُ!

## ترجمه

ای مرد نمایانی که در حقیقت مرد نیستید! آرزوهای شما مانند آرزوهای کودکان است! و عقل و خرد شما مانند عروسان حجله‌نشین! (که جز به زروزیور و عیش و نوش، به چیزی نمی‌اندیشند). دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم، همان شناختی که سرانجام، به خدا سوگند! پشیمانی بار آورد و خشم‌آور و غم‌انگیز بود. خداوند شما را بکشد (و از رحمتش دور سازد)! که این همه، خون به دل من کردید، سینه مرا از خشم ساختید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید! با نافرمانی و ترک یاری، نقشه‌های مرا (برای سرکوبی دشمن) تباه کردید تا آنجا که (امر بر دوست و دشمن مشتبه شد) و قریش گفتند:

«پسر ابوطالب، مرد شجاعی است، ولی از فنون جنگ آگاه نیست!»  
 خدا پدرشان را حفظ کند! آیا هیچ یک از آنها، از من با سابقه‌تر و پیشگام‌تر در میدان‌های نبرد بوده است؟ من آن روز که آماده جنگ شدم (و گام در میدان نهادم) هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و الآن، از شصت سال هم گذشته‌ام، ولی چه کنم؟ آن کس که فرمانش را اطاعت نمی‌کند طرح و نقشه تدبیری ندارد (و هر اندازه صاحب تجربه و آگاه باشد، کارش به جایی نمی‌رسد).

### شرح و تفسیر

#### دل مرا خون کردید!

در آخرین فراز این خطبه امام هم چنان تازیانه‌های ملامت و سرزنش را پی در پی بر روح آنها می‌زند تا شاید این خواب آلودگان سست عنصر از خواب غفلت بیدار شوند و چشمان خود را باز کنند و ببینند در چه شرایط مرگباری گرفتارند، شاید که بر پا خیزند و با یک جهاد مردانه و خدا پسندانه دست شامیان غارتگر را از کشور اسلام قطع کنند.

در نخستین قسمت، آنها را با سه جمله کوبنده، مخاطب می‌سازد و می‌فرماید:  
 ای مرد نمایانی که در حقیقت مرد نیستید؛ **يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لِالرِّجَالِ!**  
 آرزوی‌های شما مانند، آرزوهای کودکان است. (که با مختصر چیزی، فریب می‌خورند و دل، خوش می‌کنند و چشم بر خطر می‌بندند. ﴿حُلُومٌ﴾<sup>(۱)</sup> الْأَطْفَالِ ﴿. و عقل و خرد شما، مانند عروسان حجله نشین است (که جز عیش و نوش و زر و زیور به چیزی نمی‌اندیشند)؛ **وَ عَقُولُ رَبَّاتٍ الْحِجَالِ﴾**<sup>(۲)</sup>

۱ - «حُلُومٌ» در اصل از ماده «حلم» به معنای «خویشتر داری» است و چون در حال خواب، انسان، آرام در گوشه‌ای قرار می‌گیرد و به صحنه‌هایی که در خواب است نظاره می‌کند، این واژه به خواب و رؤیا اطلاق شده است در خطبه بالا، به معنای «آرزوهای خام» است که شبیه به خوابهای کودکان می‌باشد.

۲ - «ربات» جمع «ربه» به معنای «صاحب و مالک چیزی» است. (با توجه به «تاء تأنیث» در مورد مؤنث به کار می‌رود).

۳ - «حجال» جمع «حجله» که صحیح آن حَجَلَه (بر وزن عَجَلَه) است.

در توصیف نخست، امام آنها را برنداشتن شجاعت و حمیت و غیرت مردانگی سرزنش می‌کند چرا که تنها در چهره مردان بودند و از صفات ویژه مردان در آنها خبری نبود.

حضرت، سپس لحن کلام را تندتر فرموده می‌گوید: «دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم، همان شناختی که سرانجام، به خدا سوگند! پشیمانی بار آورد و خشم آور و غم انگیز بود: **لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرِكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفَكُم مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا**».

تاریخ گواه بر این مطلب است که دوستی مردم کوفه و عراق برای امام علیه السلام در تمام دوران خلافتش، ثمره‌ای جز غم و اندوه ناشی از سستی‌ها، بی‌وفایی‌ها، پیمان شکنی‌ها، ضعف‌ها، پراکندگی‌ها - و اشکال مختلف نفاق، نداشت و این گروه، سبب مشکلات عظیمی در رهبری و مدیریت این امام مدبر و مدبّر و آگاه شدند. طبیعی است که امام علیه السلام آرزو کند که ای کاش هرگز آنها را نمی‌دید و گرد او جمع نمی‌شدند.

سرانجام آنها را هدف تیر نفرینش قرار داده می‌فرماید: «خداوند، شما را بکشد و نابود کند (و از رحمتش دور سازد و به لعنت گرفتار کند)<sup>(۱)</sup>!

که این همه خون به دل من کردید، و سینه مرا پر از خشم ساختید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه، به من نوشاندید! با نافرمانی و ترک یاری، نقشه‌های مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) تباه کردید تا آنجا که (امر بر دوست و دشمن مشتبه شد) و قریش (که از سوابق من در آشنایی با فنون جنگ به خوبی آگاه بودند) گفتند: پسر ابوطالب مرد شجاعی است ولی از فنون جنگ آگاه نیست؛ **قَاتَلَكُمْ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنًا صَدْرِي غَيْظًا وَ**

۱ - توجه داشته باشید که تعبیر به «قاتل» نشان می‌دهد که آنها، در مقام مبارزه با خدا و فرمانش برآمده بودند. به یقین چنین کسانی مغلوب و منکوب و مطرود درگاه الهی می‌شوند و به همین جهت، بسیاری از مفسران در اینجا و ذیل آیه ۳۰ توبه **﴿ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ﴾** آن را به معنای لعن و دوری از رحمت خدا، تفسیر کرده‌اند که در واقع تفسیر به لوازم مطلب است. (به مفردات راغب و نثر طوی - از مرحوم علامه شعرانی - مراجعه کنید).

جَرَّعْتُمُونِي نَعْبَ<sup>(۱)</sup> التَّهْمَامِ<sup>(۲)</sup> وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.

معمولاً بسیاری از ملت‌ها، عامل عقب نشینی و مشکلات خود را، ضعف پیشوایان و رهبران‌شان می‌دانند، ولی گاه قضیه به عکس می‌شود؛ یعنی، پیشوا بسیار لایق است، ولی ضعف و ناتوانی و عقب ماندگی فکری و فرهنگی در پیروان است و این برای یک پیشوای بزرگ و لایق بسیار دردآور است که گرفتار مردمی سست عنصر و بی‌اراده شود و نتیجه کار منفی باشد و با این حال، مردم در قضاوت خود آن را به حساب پیشوای بزرگشان بگذارند!

حضرت، سرانجام در آخرین جمله‌های این خطبه، به پاسخ سخنان ناروا و نادرست جماعتی از قریش می‌پردازد که آن حضرت را به ناآگاهی از فنون جنگ متهم می‌ساختند. او می‌فرماید: «خداوند پدرشان را حفظ کند! آیا هیچ یک از آنها، از من با سابقه‌تر و پیشگام‌تر در میدان‌های نبرد بوده است؟ ﴿لِلَّهِ<sup>(۳)</sup> أَبُوهُمْ! وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا<sup>(۴)</sup>، وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟﴾».

من آن روز که آماده جنگ شدم (و گام در میدان نهادم) هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و الآن از شصت سال هم گذشته‌ام (بنابراین بیش از چهل سال جنگ را به عنوان یک فرمانده و یا در صف مقدم تجربه کرده‌ام) ولی چه کنم که؟ آن کس که فرمانش را اطاعت نمی‌کنند، طرح و نقشه و تدبیری ندارد (و هر اندازه صاحب تجربه و آگاه باشد، کارش به جایی نمی‌رسد؛ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ

۱ - «نعب» جمع «نُعبه» (بر وزن لقمه) به معنای «جرعه آب یا چیز دیگر» است و در اینجا غم و اندوه را به نوشابه تلخی تشبیه فرموده که امام جرعه جرعه، آن را نوشیده است.

۲ - «تهام» از ماده «همم» به معنای «غم و اندوه» است. این وزن معمولاً به معنای مصدر به کار می‌رود مانند تکرار و تذکار.

۳ - «لله ابوهم»؛ این جمله در مقام مدح گفته می‌شود و در مواردی، به عنوان تعجب و شگفتی ذکر می‌شود و مفهومش این است که خداوند، پدر آنها را حفظ کند اما در فارسی معمولاً به جای آن عبارت «خدا پدرشان را بیامرزد» به کار می‌رود.

۴ - «مراس» و «ممارست» به یک معنا است؛ یعنی مراقبت و توجه و همراهی با چیزی.

الْعَشْرِينَ، وَهَا أَنَا قَدْ ذَرَفْتُ<sup>(۱)</sup> عَلَى السَّيِّئِينَ! وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!

## نکته‌ها

### ۱ - پیروان نالایق، شخصیت پیشوایان را زیر سؤال می‌برند.

بی‌شک، هیچ پیروزی و شکستی بدون دلیل نیست و آنها که همه، یا بعضی از پیروزی و شکست‌ها را به علل ناشناخته و عوامل مرموز و یا تصادف و اتفاق و شانس و طالع نسبت می‌دهند، کسانی هستند که نمی‌خواهند با حقایق تلخ، رو به رو شوند و آن را تحلیل کنند.

در تحلیل‌های معمولی، غالباً، عامل اصلی پیروزی و شکست را، قدرت فرماندهی و مدیریت و آگاهی او می‌دانند، در حالی که در پاره‌ای از موارد، مسأله عکس است و فرمانده و پیشوا از نظر روحیه و آگاهی و مدیریت در نهایت قوت است، ولی پیروان ضعیف و ترسو و بی‌اراده و از هم بریده و بی‌تجربه - که نمی‌توانند طرح‌های دقیق مدیریت پیشوایشان را به خوبی پیاده کنند - عامل اصلی شکست محسوب می‌شوند و اینجا است که شخصیت و توان رهبری، در آتش فساد پیروان می‌سوزد! و این برای یک فرمانده لایق و مدیر و مدبر، بسیار دردناک است.

اگر می‌بینید که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این خطبه، مانند شمع می‌سوزد و ناله سر می‌دهد و مردم کوفه را زیر رگبار سرزنش‌های خود قرار می‌دهد، به همین دلیل است. پراکندگی و پیمان شکنی و ضعف و زبونی آنان سبب شد که نه تنها دشمن بلکه حتی دوستانی که سوابق رشادت و مدیریت پیروزمندانه آن امام بزرگوار را در غزوات اسلامی، به خاطر داشتند، چشم بر هم، نهاده و امام را متهم به عدم آگاهی از فنون جنگ بکنند! این جاست که امام دست آنها را گرفته و به سوی تاریخ گذشته زندگی خود می‌برد، و می‌فرماید: من بیش از چهل سال، تجربه موفق در جنگ‌ها

۱ - «ذرفت» در اصل از ماده «ذرف» به معنای «سیلان اشک» است و سپس به «معنای عبور و گذشتن از چیزی» اطلاق شده. در جمله بالا مفهومش گذشتن از صد سال است.

داشتم، چه گونه می‌توان مرا به عدم آگاهی در فنون جنگ متهم کرد؟! مشکل من جای دیگر است و آن این است که من پیروانی دارم که فاقد انضباط نظامی‌اند و طغیانگر و سرکشند و در لحظات حسّاس خودسرانه، دست به هر کاری می‌زنند و نتیجه آن شکست است.

تجربه ناموفق جنگ صفین و داستان خدعه و نیرنگ معاویه و عمروعاص در مسأله بر سر نیزه کردن قرآن‌ها و از آن تأسف بارتر، داستان حکمیت ابوموسی اشعری، بهترین گواه و شاهد برای این مدّعا است. امروز همه محققان تاریخ، بلکه غیر محققان می‌دانند که اگر آن سرپیچی و نفاق لشکر عراق نبود پیروزی در جنگ صفین قطعی بود و هرگز آن وقایع خونبار - که به خاطر حکومت بلامنازع امویان در تاریخ اسلام، رخ داد - پیش نمی‌آمد و به همین دلیل، می‌توان از وقایع جنگ صفین به عنوان دردناک‌ترین فراز تاریخ اسلام و تاریخ زندگی علی علیه السلام نام برد، چرا که پیامدهایش بسیار ناگوار و گسترده بود و قلب پاک علی علیه السلام را سخت آزد.

نه تنها در زمان علی علیه السلام که امروز هم بسیاری از ناآگاهان، سیاست جنگی و کشور داری امیرمؤمنان را به خاطر بی‌خبری از آنچه در تاریخ اتفاق افتاد، زیر سؤال می‌برند و این یکی از بارزترین نشانه‌های مظلومیت آن بزرگوار است؛ آن مردی که فرمانش به مالک اشتر، به عنوان یکی از عالی‌ترین برنامه‌های کشور داری و مدیریت، در تاریخ می‌درخشد و پس از گذشت چهارده قرن، پیوسته، اصولش محکم و استوار است و به مصداق **﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾**<sup>(۱)</sup>؛ دوست و دشمن از ثمرات آن بهره‌مند می‌گردد و سایر فرمان‌ها و نامه‌های او در نهج البلاغه از نهایت انسجام و پختگی سیاست او خبر می‌دهد، کارش به جایی برسد که این گونه درباره او قضاوت شود!

تنها در اینجا نیست که علی علیه السلام از این مسأله پرده برمی‌دارد، بلکه در موارد متعدّد دیگر نیز به این حقیقت تلخ اشاره می‌کند که مردم بی‌وفا و عصیانگر و گروهی خیانتکار برنامه‌های مرا در هم می‌ریختند. در یکی از کلمات قصار که اتفاقاً

بعد از همین داستان حمله غارتگری شام به شهر انبار، از آن حضرت شنیده شده می خوانیم:

«وَاللَّهِ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُوا حَيْفَ رُعَاتِهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزْعَةُ؛ شما برای حل مشکلات خودتان نمی توانید به من کمک کنید چگونه می توانید مشکل دیگران را دفع کنید؟! در گذشته، رعایا از ستم فرمانروایانشان شکایت داشتند ولی من از ستم رعیت، شکایت دارم! گویا، من پیروم و آنها، پیشوا و من فرمانبر و محکوم و آنها، فرمانده و حاکم!»<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر می فرماید: «أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي؛ من، می خواهم بیماری های خودم را به وسیله شما مداوا کنم، اما شما، خود درد و بیماری من هستید!»

حضرت سپس به پیشگاه خدا شکایت می برد و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَاءُ هَذِهِ الدَّاءِ الدَّوَى وَ كَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ! أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ هَيَّجُوا إِلَى الْقِتَالِ فَوَلَّوْهُا وَ لَهُ اللَّفْحَاحِ إِلَى أَوْلَادِهَا؛ بار خدایا! طبیبان این درد جانفرسا، خسته شدند و بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همت از وجود این مردم - که دائماً در حال فروکش کردن است - ناتوان گردیده! کجایند آن مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن را تلاوت می کردند و به خوبی درمی یافتند و در عمل پیاده می کردند و به سوی جهاد دعوت می شدند و عاشقانه مانند ناقه ای که به دنبال فرزندش می رود، به سوی آن راه می افتادند؟»<sup>(۲)</sup>

اینها همه به خوبی نشان می دهد که مشکل کار علی عليه السلام کجا بوده و درد بی درمان حکومتش، از کجا سرچشمه می گرفته و اگر مردمی غیر از سست عنصران کوفه گرداگرد وجودش را می گرفتند تاریخ اسلام شکل دیگری به خود می گرفت.<sup>(۳)</sup>

۱ - کلمات قصار، شماره ۲۶۱. ۲ - خطبه ۱۲۱.

۳ - در مقدمه جلد نخست درباره شخصیت علی عليه السلام نیز تا آنجا که مناسب آن بحث فشرده بود، سخن گفتیم و بخشی از قضاوت صاحب نظران را بازگو کردیم.

## ۲- پاسخ به یک سؤال

بعضی از مفسران نهج البلاغه، سؤالی را در این جا مطرح کرده‌اند، و آن این است که آیا این گونه سیاست را در برابر مردم پیش گرفتن (و با این شدت وحدت آنها را مورد سرزنش قرار دادن) صحیح است؟ آیا این سبب نمی‌شود که گوینده این سخنان در میان جمعیتش، تنها و غریب بماند؟

اگر این جمله را بر این سؤال بیفزائیم که امام، به شهادت گفتار و رفتارش، کوه صبر و استقامت و کانون عطوفت و محبت بود - با این حال چگونه راضی می‌شود این گونه با مردم سخن بگوید؟ اشکال گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌گردد. ولی همان گونه که در سابق نیز اشاره کردیم، این طرز بیان در واقع آخرین وسیله برای تحریک احساسات و به حرکت در آوردن افراد سست و ضعیف و بی تفاوت است.

این همان چیزی است که در تعبیری عامیانه گفته می‌شود: «باید کاری کرد که به رگ غیرت او برخورد کند».

بنابراین، استفاده از این شیوه بیان هماهنگ با مسأله بلاغت در کلام است که می‌گوید باید کلام را مطابق با مقتضای حال بیان کرد.

نباید فراموش کرد که امام علیه السلام این روش را بعد از به کار بستن روش‌های دیگر از قبیل تشویق و تمجید و بیان ارزش‌های معنوی و مادی جهاد فی سبیل الله به کار می‌بندد.

این که بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند<sup>(۱)</sup> که این بیان به خاطر آن است که امام علیه السلام از فزونی نفرات در اطرافش، احساس پیروزی و غرور و از پراکندگی مردم، احساس تنهایی نمی‌کرد، **﴿لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرُّقَهُمْ عَنِّي وَحُشَّةً﴾**، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا به هر حال در جنگ‌ها، وجود نفرات و لشکر قدرتمند کارساز است و هیچ کس، به تنهایی نمی‌تواند به جنگ یک لشکر عظیم برود.

۱- فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۱۹۲.

## ۳- سؤال دیگر

در خطبه بالا آمده بود که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «من، در زمانی به فنون جنگ پرداختم که بیست سال از عمرم نمی‌گذشت». در اینجا این سؤال پیش می‌آید که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به هنگام هجرت حداقل ۲۳ ساله بود و می‌دانیم جنگ‌های اسلامی، بعد از هجرت واقع شد. این مسأله تاریخی، چگونه با سخن بالا سازگار است؟

در جواب می‌گوئیم که درست است که جنگ‌ها، به طور رسمی، بعد از هجرت آغاز شد، ولی سال‌های آخر اقامت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه نیز با طوفان‌ها و درگیری‌های شدیدی همراه بود که کمتر از جنگ محسوب نمی‌شد. و یک نمونه آن، محاصره خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وسیله شمشیر زنان قریش، در لیلۃ المبیت بود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با ایثار عجیبی، خود را در کانون خطر افکند و جان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نجات داد. حتی در بعضی از تواریخ آمده که قبل از آن نیز دشمنان نقشه، کشتن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کشیده بودند و ابوطالب از این موضوع سخت نگران بود.

مرحوم علامه مجلسی، در بحار الانوار، نقل می‌کند، که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که از خانه‌اش (در مکه) خارج می‌شد، بچه‌های مشرکان، او را با سنگ هدف قرار می‌دادند تا آنجا که بدن او را مجروح می‌ساختند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان دفاع از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها حمله می‌کرد و آنها فرار می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

این گونه حوادث و مانند آن، نشان می‌دهد که در دوران مکه، هر چند جنگ میان مسلمانان و مشرکان رسماً آغاز نشده بود، ولی حالتی شبیه به جنگ و درگیری، وجود داشت که می‌بایست با نیروی تدبیر بر آن غلبه یافت و آمادگی دفاعی را همواره حفظ کرد.

شاید جمله **«نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ»** - که در خطبه بالا آمده است - نیز اشاره به مسأله آمادگی برای جنگ باشد، نه آغاز جنگ.

#### ۴- پایان غم انگیز ماجرا

بعضی از شارحان نهج البلاغه نوشته‌اند، هنگامی که خبر ناگوار حمله به شهر انبار و غارتگری شامیان و کشتن فرماندار علی علیه السلام به آن حضرت رسید، امام علیه السلام خطبه‌ای خواند، سپس سکوت کرد تا ببیند کسی پاسخ مثبت می‌دهد یا نه. همه خاموش شدند و هیچ سخنی نگفتند. حضرت هنگامی که سکوت آنها را دید، پیاده به راه افتاد تا به نخيله (لشکرگاه معروف کوفه) رسید و مردم نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند. گروهی از سرشناسان، عرض کردند: «یا امیر المؤمنین! شما، بازگردید ما این مشکل را برای شما حل می‌کنیم.» امام علیه السلام فرمود: «شما مشکل خود را نمی‌توانید حل کنید، چگونه می‌توانید مشکل مرا حل کنید؟» ولی آنها اصرار کردند و امام علیه السلام بازگشت در حالی که بسیار اندوهگین بود و به سعید بن قیس حمدانی، مأموریت تعقیب سپاه غارتگر سفیان بن عوف را داد. او با هشت هزار نفر به تعقیب وی برخاست، ولی آنها فرار کرده بودند و از مرزهای عراق خارج شده بودند.

غم و اندوه سراسر وجود علی علیه السلام را فرا گرفت، به گونه‌ای که شخصاً آمادگی برای ایراد خطبه نداشت و مطابق این روایت، خطبه جهاد را نوشت و دستور داد تا سعد (یکی از یاران حضرت) آن را برای مردم بخواند.

بسیاری از مردم، از خواب غفلت بیدار شدند و به عنوان عذرخواهی خدمت حضرت آمدند و گروهی نیز همچنان در کار خود مردّد بودند، در این هنگام حجر بن عدی و سعید بن قیس (که از فرماندهان باوفای لشکر حضرت بودند) خدمتش آمدند و عرض کردند که: هر دستوری بفرمایید، ما اطاعت می‌کنیم و عشایر ما در اختیار شما است. فرمود: «آماده حرکت برای رفتن به سوی دشمن شوید.» منظور حضرت، سپاه معاویه بود و حضرت پس از مشورت با یارانش معقل بن قیس تمیمی را که مردی شجاع و هوشیار بود، به روستاهای اطراف فرستاد تا از آنجا نیز لشکر جمع‌آوری کند. ولی هنوز کار معقل انجام نیافته بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام با شمشیر عبدالرحمان بن ملجم، به شهادت رسید.<sup>(۱)</sup>

\*\*\*



## خطبه بیست و هشتم<sup>(۱)</sup>

### خطبه در یک نگاه

این خطبه یکی از معروفترین خطبه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام است و به گفته شیخ مفید در **ارشاد**، یکی از سخنانی است که از آن حضرت به یادگار مانده و ارباب فهم و عقل و خرد، آن را حفظ کرده‌اند. و به گفته **سید رضی** - چنان که خواهد آمد - اگر سخنی پیدا شود که انسان‌ها را با قوت و قدرت، به سوی زهد در دنیا و توجه به آخرت سوق دهد، این سخن است.

در این خطبه کوتاه - که به گفته بعضی از محققان، به عنوان بخشی از خطبه ۲۵ محسوب می‌شود - امام، به ده نکته مهم درباره توجه به آخرت و زهد در دنیا و عدم اعتماد بر مواهب مادی و زرق و برق این جهان و آمادگی هر چه بیشتر برای زندگی جاودان آخرت و هشدار نسبت به خطرات مهمی که سعادت انسان را تهدید می‌کند اشاره می‌فرماید.

این خطبه بحق از خطبه‌های تکان دهنده‌ای است که انسان را به سوی زهد در دنیا و بی‌اعتنائی به زرق و برق و توجه به امر آخرت، سوق می‌دهد و تعبیراتش، آن چنان صریح و دقیق است که هر کس را که کم‌ترین شایستگی داشته باشد از خواب غفلت بیدار می‌کند و در هر قسمت تحلیل منطقی جالبی را همراه با تعبیرات خطاب‌ی ارائه می‌دهد.

---

۱ - خطبه حاضر از خطب مشهور امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که بسیاری از بزرگان شیعه و اهل سنت، آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله ۱ - **جاحظ** در کتاب «البيان و التبيين»، (جلد ۱، صفحه ۱۷۱)؛ ۲ - باقلانی در کتاب «اعجاز القرآن» (صفحه ۲۲۲)؛ ۳ - حسن بن علی بن شعبه در «تحف العقول»؛ ۴ - ابن عبدربه در «عقد الفرید»، (جلد ۲، صفحه ۳۶۵)؛ ۵ - ابن قتیبه در «عیون الاخبار»، (جلد ۲، صفحه ۲۳۵)؛ ۶ - مسعودی در «مروج الذهب»، (جلد ۳، صفحه ۴۱۳).

مرحومه علامه مجلسی نیز در بحارالانوار، آن را از کتاب «مطالب السئول» محمد بن طلحه شافعی و کتاب «ارشاد مفید» (با تفاوت‌هایی) نقل کرده است.

---

\* \* \*

## بخش اول

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ، وَ آدَنْتُ بَوْدَاعٍ وَ إِنِّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلْتُ،  
وَ أَشْرَفْتُ بِاطِّلَاعٍ، أَلَا وَ إِنِّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدًا السَّبَّاقَ وَ السَّبْقَةَ  
الْجَنَّةَ وَ الْغَايَةَ النَّارُ؛ أَفَلَا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ! أَلَا عَامِلٌ  
لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ! أَلَا وَ إِنِّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ  
عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرْهُ أَجَلُهُ.  
وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ  
أَجَلُهُ.

## ترجمه

اما بعد، همانا دنیا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام داشته و آخرت روی آورده و طلایه‌های آن آشکار گردیده است. بدانید امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ است. آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند آیا انسانی پیدا نمی‌شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش، عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ آگاه باشید! شما در دوران امید و آرزویی به سر می‌برید (که فرصت بسیار گرانبهایی است) و مرگ در پی آن است (با این حال) هرکس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش به عمل صالح پردازد، اعمالش به او سود می‌بخشد و فرا رسیدن اجلش، زیانی به او نمی‌رساند. و هرکس در ایام امیدش و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند گرفتار خسران شده و فرا رسیدن اجلش برای او زیانبخش خواهد بود (چرا که فرصت گرانبهایی و غیر قابل

بازگشتی را از دست داده است).

## شرح و تفسیر

### جایگاه دنیا و آخرت از دیدگاه علی علیه السلام

همان گونه که در بالا اشاره شد، امام علیه السلام در این خطبه غرّاً برای سوق دادن انسان‌ها به زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا به ده نکته مهم اشاره می‌کند؛ زیرا، همانطور که در حدیث آمده و تجربه نیز در تمام طول تاریخ ثابت کرده حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان و «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» است و بی‌اعتنایی به آن نخستین و مهم‌ترین گام برای اصلاح نفوس و مبارزه با فساد فردی و اجتماعی است.

در نخستین نکته به سپری شدن دنیا و وداع کردن آن با اهل دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «اما بعد دنیا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام داشته است؛ **﴿أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ، وَ آذَنْتُ<sup>(۱)</sup> بِوَدَاعٍ﴾**.

چگونه دنیا پشت کرده و آهنگ وداع کرده است؟

نشانه‌های آن، بسیار روشن است. قبرستان‌های خاموشی که از نسل‌های پیشین، یعنی پادشاهان و فرماندهان و زورمندان، جوانان و کودکان و پیران، باقی مانده همه، گواه ادبار دنیا و فریادهای وداع آن است. قَدْ حَمِيدَةُ پیران، موی سپید کهنسالان و بیماری‌های گوناگون مشرفان به مرگ هر یک نشانه‌ای از ادبار دنیا و اعلان وداع او است.

ظاهراً دنیا خاموش است، اما گویی، با هزار زبان، سخن می‌گوید!

این، همان است که علی علیه السلام در یکی دیگر از خطب نهج البلاغه، به آن اشاره کرده می‌فرماید:

**﴿فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي غَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ**

۱ - «آذنت» از ماده «اذن»، به معنای «اعلام کردن» است. و به اذان از این جهت اذان می‌گویند که وقت نماز را اعلام می‌کند.

أَنْزَلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ. فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا؛

برای عبرت و اندرز شما، همین بس است که مردگانی را با چشم خود دیده‌اید که آنها را بی‌اختیارشان، به گورهاشان حمل می‌کردند و در میان قبر قرار می‌دادند، بی‌آن که خود، بتوانند یا بخواهند در آن روز فرود آیند. (چنان از نظرها محو می‌شوند) که گویی، هرگز در میان مردم این گیتی نبوده‌اند و گوئی سرای آخرت، همواره خانه آنان بوده است<sup>(۱)</sup>.

در نکته دوم، اشاره به موضوع اقبال آخرت و روی آوردن سرای دیگر است، می‌فرماید: آخرت روی آورده و طلایه‌های آن آشکار گردیده است، «وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَ أَشْرَفَتْ بِاطِّلاعٍ»<sup>(۲)</sup>

نخستین منزلگاه آخرت، مرگ است که همواره، مردم جهان را یکی پس از دیگری در کام خود فرو می‌برد و این، خود نشانه روی آوردن جهان آخرت است. به این ترتیب، امام علی<sup>(علیه السلام)</sup> به همگان هشدار می‌دهد که دیر یا زود، آماده وداع با این جهان و گام نهادن در سرای دیگر شوند و آنچه را که لازمه این سفر عمومی و پرخوف و خطر است فراهم سازند و پیش از آن که فرصت از دست رود به تهیه ساز و برگ برخیزند.

در سومین نکته ترسیم بسیار گویا و جالبی از چگونگی این سرا و آن سرا و پیوند و ارتباط میان این دو فرموده و می‌گوید: «بدانید! امروز، روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ است، «الْأَوَّانِ الْيَوْمَ الْمِضْمَارِ»<sup>(۳)</sup> وَ غَدَا السَّبَاقِ»<sup>(۴)</sup> وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ

۱ - خطبه ۱۸۸.

۲ - «اطلاع» از ماده «طلع» در اصل، به معنای «ظهور و بروز» است. و طلوع خورشید، به معنای ظهور آن است. و طلع به معنای «شکوفه خرما» نیز از همین ماده گرفته شده است. اطلاع به معنای «سرکشیدن و سرکشی کردن و آگاهی یافتن» نیز از همین معنا سرچشمه گرفته است. بعضی معتقدند که این واژه به «آگاهی ناگهانی» گفته می‌شود.

۳ - مضممار، همانطور که در متن گفته‌ایم، به معنای «مکان یا زمان لاغر شدن» است و به گفته بعضی برای

**النَّارُ:** در تشبیهی که در این جمله زیبا وارد شده، انسان را به سوارکارانی همانند می‌کند که در یک مسابقه بزرگ شرکت می‌کنند. روشن است که آنها باید قبلاً به تمرین فراوان پردازند و خود را آماده کنند و از آنجا که تمرین سواران با اسب‌ها، آنها را چابک و ورزیده و در عین حال لاغر می‌کند، عرب، از آن تعبیر به «مضمار» یعنی مکان یا زمان لاغر شدن می‌کند. جالب این که به گفته راغب در مفردات، ضامر، به هر حیوان لاغری گفته نمی‌شود بلکه به حیوان لاغری گفته می‌شود که بر اثر تمرین و کار لاغر شده باشد که لازمه آن چابکی است. بعد از آن، دوران مسابقه شروع می‌شود و در هر مسابقه‌ای جوایزی برای برندگان و تبعاً خسارتی برای بازندگان خواهد بود. امام علیه السلام زندگی این جهان را دوران ورزیدگی و آمادگی و میدان آخرت را میدان مسابقه و جایزه برندگان را بهشت و خسارت بازندگان را آتش دوزخ می‌شمارد.

بدیهی است که هیچ کس در میدان مسابقه نمی‌تواند مشغول تمرین و آمادگی و ورزیدگی شود، بلکه باید آنچه در این زمینه لازم است از قبل فراهم شده باشد؛ در میدان محشر نیز جایی برای تهیه حسنات و توبه از سیئات و تهذیب نفوس و تطهیر قلوب نیست. همه اینها باید در دنیا فراهم شده باشد. کسانی که این واقعیت را به فراموشی سپارند و آمادگی لازم را از نظر روحانی و معنوی، در این دنیا فراهم نکنند، به یقین در مسابقه سرنوشت‌ساز آخرت، شکست می‌خورند، شکستی که سرانجامش دوزخ است.

این نکته نیز قابل توجه است که برندگان جوایز مسابقه همه در یک سطح نیستند

**E** این که اسب‌ها در میدان مسابقه از قدرت کافی برخوردار شوند، مدتی به آنها آب و علف فراوان می‌دادند تا قوی شوند و سپس با تمرین‌های پی‌درپی اندام آنها لاغر، ولی محکم و قوی می‌شد. به این کار تضمیر - یعنی لاغر کردن - می‌گفتند، سپس کلمه «مضمار» به میدان‌های تمرین اطلاق شده، خواه سبب لاغری باشد یا نباشد.

۴ - «سباق» از ماده «سبق» به معنای «پیشی گرفتن» است. مسابقه، از باب مفاعله به معنای «پیشی گرفتن بر هم» است. و سباق نیز به همین معنا است. «سَبَقَه» یا به معنای هدف مطلوبی است که برای آن، مسابقه می‌گذارند یا به معنای جایزه است.

و ردیف نخست و دوم و سوم و... دارند. در مسابقه بزرگ و سرنوشت ساز آخرت نیز مطلب همین است.

از آنچه گفتیم روشن شد که «سباق» به معنای مسابقه و «سبقه» به معنای هدفی است که به سوی آن پیش می‌روند و سُبُقَه (بر وزن لقمه) به معنای جایزه است. مرحوم سید رضی - رضوان الله تعالی علیه - در ذیل همین خطبه - چنان که خواهیم دید - اشاره به نکته ظریفی کرده و آن این که چرا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد جَنَّت (بهشت) فرموده ﴿وَالسَّبِقَةَ الْجَنَّةَ﴾ و در مورد «نار (جهنم)» تعبیر به غایت کرده و نه سبقه! آن گاه می‌گوید که این به خاطر آن است که سبقه، هدف مطلوبی است که به سوی آن پیش می‌روند و بهشت چنین است، ولی دوزخ هدف محبوبی نیست، بلکه سرانجام شومی است که شکست خوردگان گرفتار آن می‌شوند، به همین دلیل امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان این دو تعبیر تفاوت گذارده است.

این سخن، با آیه شریفه ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup> به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنة آن مانند پهنة آسمان و زمین است منافاتی ندارد؛ زیرا تعبیر به «سابقوا» به معنای «مسابقه» در این جهان نیست بلکه آماده شدن برای مسابقه در جهان دیگر است. به دلیل این که جَنَّت و بهشت را هدف نهایی این مسابقه قرار داده است. به تعبیر دیگر، در اینجا، مسابقه‌ای است به سوی اعمال خیر و در آنجا مسابقه‌ای است به سوی بهشت جاویدان که نتیجه اعمال است.

در چهارمین نکته اشاره به یکی از مهمترین توشه‌های این سفر بزرگ و خطرناک می‌کند و آن توشه توبه است. می‌فرماید: «آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند؟ آیا انسانی پیدا نمی‌شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ ﴿أَفَلَا تَائِبٌ مِّنْ حَطِيئَتِهِ قَبْلَ

### مَنْيَّتِهِ! (۱) أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ!

این تعبیرها - که برای تحریک و تشویق هر چه بیشتر آگاهان و تنبیه و بیدار ساختن غافلان ایراد شده است - در واقع نتیجه منطقی جمله‌های قبل است، زیرا با توجه به این که دنیا، بسرعت پشت می‌کند و آخرت با شتاب روی می‌آورد و امروز، روز آمادگی و فردا، روز مسابقه سعادت و شقاوت است، چرا افراد عاقل و هوشیار، با توبه کردن و بازگشت به سوی خدا و انجام عمل نیک پیش از آن که فرصت از دست رود خود را آماده این سفر نکنند؟

این همان چیزی است که در خطبه دیگری نیز به آن اشاره شده می‌فرماید:

«فَاعْمَلُوا وَ أَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبِقَاءِ، وَ الصَّحْفُ مَنْشُورَةٌ وَ التُّوبَةُ مُبْسُوطَةٌ»<sup>(۲)</sup>؛

حال که در متن زندگی و حیات قرار دارید، و نامه‌های عمل باز و میدان توبه گشوده است عمل صالح انجام دهید».

قیامت را به «یوم بُؤْسٍ» تعبیر کردن، به خاطر حوادث شدید و عذاب‌های سخت و نگرانی‌های فوق العاده آن است. آن عذاب‌ها در آیات مختلف قرآن منعکس شده است و به انسان‌ها هشدار می‌دهد تا امروز که فرصتی در دست دارند، برای آن روز سخت - که انبوه مشکلات آن را احاطه کرده - فکری کنند و ذخیره‌ای بیندوزند.

در پنجمین نکته، به فرصت‌های زودگذر و موقت، اما بسیار پرارزش اشاره می‌کند که غفلت از آن، مایه ندامت و پشیمانی سخت و دردناک است، می‌فرماید: «آگاه باشید! شما، در دوران امید و آرزویی به سر می‌برید (که فرصت بسیار خوبی برای اندوختن ذخائر معنوی است) و مرگ، در پی آن است، با این حال هرکس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش، به عمل

۱ - «مَنِيَّة» از ماده «مَنِي» (بر وزن نفی) به گفته مقایس اللغة در اصل به معنای مقدر ساختن چیزی است و سپس واژه مَنِيَّة به معنای مرگ آمده است. چون مرگ امری است مقدر. واژه «مَنِي» به آرزوهایی که انسان در ذهن خود تقدیر می‌کند اطلاق می‌شود. ۲ - خطبه ۲۳۷.

صالح بپردازد، اعمالش به او سود می‌بخشد و فرا رسیدن اجلش زیانی به او نمی‌رساند؛ **أَلَا وَ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرُّهُ أَجَلُهُ.**

و هر کس که در این ایام امیدش، و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرا رسیدن اجلش برای او زیان بخش خواهد بود، (چرا که فرصتی گران بها و غیر قابل بازگشتی را از دست داده است)؛ **وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ.**

تعبیر به «ایام أمل (روزهای امید)»، از زندگانی دنیا، تعبیر لطیفی است که موقعیت مثبت این جهان را روشن می‌سازد؛ زیرا دقائق عمر بهترین فرصت برای رسیدن به سعادت جاودان است. گاه می‌شود که انسان با استفاده از توبه‌ای که در لحظه زودگذری از این زندگی انجام می‌شود دریاهای آتش را خاموش می‌کند و با عمل خالصی که در ساعتی از عمرش انجام می‌گیرد، بهشت جاودان را برای خود خریداری می‌کند.

## نکته‌ها

### ۱- دنیا و آخرت در احادیث اسلامی

از دیدگاه اسلام و تمام ادیان آسمانی، دنیا سرای ناپایداری است که انسان برای اندوختن زاد و توشه و کسب کمال و معرفت و به دست آوردن بال و پر برای پرواز در سرای جاویدان به آن گام نهاده است و به همین دلیل خداوند او را با انواع آزمایش‌ها و تمرین‌های سخت، اعم از عبادات و طاعات و ترک شهوات و مصائب و مشکلات - که با زندگی دنیا آمیخته است پرورش می‌دهد و برای زندگی ابدی در جهان دیگر - که سرایی است مملو از خیر و برکت برای نفوس پاک و مهذب - آماده می‌سازد.

در روایات از تعبیرات بسیار متنوعی برای بیان این واقعیت استفاده شده است

که هر یک از دیگری زیباتر و پرمعناتر است.

در خطبه بالا دنیا به میدان تمرین و کسب آمادگی برای مسابقه در سرای دیگر تشبیه شده است، و امتیاز برندگان این مسابقه بهشت و سرنوشت بازندگان، دوزخ ذکر شده است.

در حدیث معروفی می‌خوانیم: «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»<sup>(۱)</sup>، بدیهی است که مزرعه جای زیستن نیست، بلکه جای فراهم کردن آذوقه جهت زیستن در محل دیگر است.

در تعبیرات دیگری که در نهج البلاغه آمده است، از دنیا تعبیر به «مَتَجَر» (تجارتخانه) و گاه «دارموعظة» (سرای اندرز و محل فراگیری علم و آگاهی) و گاه «مُصَلِّي» (نمازخانه) شده است، می‌فرماید:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا... وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلِّي مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ دنیا جایگاه صدق و راستی است، برای آن کس که با آن به درستی رفتار کند... سرای اندرز است، برای آن کس که از آن پند گیرد، مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است.»<sup>(۲)</sup>

در تعبیر دیگری، از امام علی بن الحسین علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده است که به اصحاب خاص خود (حواریون) فرمود:

«إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا؛ دنیا پلی است که باید از آن بگذرید، نه این که توقف کنید و به آبادی و زرق و برق آن بپردازید.»<sup>(۳)</sup>

در حدیث دیگری، همین معنا، از امام صادق علیه السلام از موعظه‌های لقمان حکیم به فرزندش، نقل شده است که دنیا را به منزله پلی دانسته که بر نهری زده شده و باید از آن عبور کرد.<sup>(۴)</sup>

۱- این حدیث، در غوالی اللثالی، جلد یکم، صفحه ۲۶۷، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

۲- کلمات قصار، شماره ۱۳۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۱۹، حدیث ۲۱.

۴- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۹، حدیث ۳۶.

در تعبیرهای دیگری در نهج البلاغه، دنیا، به عنوان «دَارُ مَمَرٍ»<sup>(۱)</sup> (سرای گذرگاه) و «دَارُ مَجَازٍ»<sup>(۲)</sup> (سرای عبور) معرفی شده است.

و بالأخره، در حدیث دیگری که از امام هادی علیه السلام نقل شده، دنیا را به عنوان بازاری معرفی می‌کند که گروهی در آن سود می‌کنند و گروهی زیان می‌برند؛ ایشان فرموده‌اند: «الدُّنْيَا سَوْقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ؛ دنیا، بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و گروهی زیان می‌بینند.»<sup>(۳)</sup>

تمام این تعبیرات، نشان می‌دهد که نباید به دنیا، به عنوان یک هدف نهایی نگاه کرد؛ بلکه ابزار و وسیله‌ای است برای اندوختن سرمایه عمل صالح و تحصیل معارف الهی جهت نتیجه‌گیری در جایگاه ابدی.

ممکن است این مطلب در نظر بعضی ساده باشد، ولی در واقع سرنوشت‌سازترین مسأله در زندگی انسانها، همین مسأله است که به مواهب مادی دنیا و امکاناتی که در اختیار او است، به کدام دیده نگاه می‌کند؛ دیده ابزار و وسیله یا دیده هدف نهایی و مطلوب واقعی - و به اصطلاح - غرض غایی.

تأکید امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در آغاز این خطبه بر این مطلب که دنیا میدان آمادگی برای مسابقه سرای آخرت است، در واقع یک پایه‌گذاری محکم برای سایر اندرزهای مهمی است که در این خطبه آمده است.

## ۲- زیان غیرقابل جبران!

نکته دیگری که در لابه‌لای این فراز از خطبه، بدان اشاره شده و توجه به آن بسیار لازم است، این است که خسارت‌هایی که در زندگی این جهان، دامن انسان را می‌گیرد و فرصت‌هایی که از دست می‌رود، بعد از پایان زندگی و سرآمد عمر، قابل جبران نیست. در واقع، مسابقه‌ای که انسان‌ها در پیش دارند، تنها، یک بار انجام

۱ - نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۳. ۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.  
۳ - بحار الانوار، جلد ۷۵، مواظ امام هادی علیه السلام، صفحه ۳۶۶.

می‌شود؛ یک دوران آمادگی و یک میدان مسابقه و دیگر، تکراری در آن نیست که افراد غافل و بی‌خبر یا مقصّر کوتاه‌نگر، بعد از آگاهی از خسران عظیمی که دامانشان را گرفته است، به فکر چاره و جبرانِ مافات بیفتند! به همین جهت، امام علیه السلام در جمله‌های بالا فرمود: «وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ؛ هر کس در ایام امید و آرزو پیش از فرا رسیدن اجلش کوتاهی کند، خسران می‌بیند و فرا رسیدن اجل، برای او زیانبار خواهد بود.»

ندامت‌ها و پشیمانی‌ها، هرگز مشکلی را حل نمی‌کند و فریاد ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ - خدا را، ای فرشتگان الهی! مرا بازگردانید تا اعمال صالحی را که انجام نداده‌ام به جا آورم - با پاسخ ﴿كَلَّا﴾ (هرگز چنین نیست) - رو به رو خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

و به گفته شاعر:

افسوس که ایام جوانی بگذشت      سرمایه عمر جاودانی بگذشت  
تشنه به کنار جوی، چندان خفتم      کز جوی من آب زندگانی بگذشت  
و به گفته شاعر دیگر:

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

سرمایه ز کف رفت، تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه، متاعی نخریدیم

\*\*\*

## بخش دوم

أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ! أَلَا وَ إِنِّي لَمَ أَرَّ  
كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا، وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا، أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ،  
يُضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى، يَجْرُ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى.  
أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ دُلِّتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ  
عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهُوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا  
مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

## ترجمه

### بانگ الرحیل را سر داده‌اند!

آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس عمل می‌کنید در موقع آرامش نیز عمل کنید! (و تنها، در سختی‌ها و مشکلات، به یاد خدا نباشید). بدانید! من هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش (این گونه) به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش دوزخ که فراریانش (این گونه) به خواب فرو روند. آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند، زیانِ باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت، او را به راه راست نبرد، (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشاند. بدانید! فرمان کوچ برای شما صادر شده و به زاد و توشه (این راه پرخطر) راهنمایی شده‌اید. و ترسناک‌ترین چیزی را که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: هواپرستی و آرزوهای دراز (نخستین، انسان را از پیروی از حق باز می‌دارد و دومی، آخرت را به فراموشی می‌سپارد).

(حال که چنین است) در این دنیا، از این دنیا، زاد و توشه‌ای برگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید.

### شرح و تفسیر

در ششمین نکته، امام علیه السلام به مسأله مهمی می‌پردازد که بسیاری از مردم، از آن غافلند و آن این که می‌فرماید:

آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس و ناراحتی، (بر خدا عمل می‌کنید) به هنگام آرامش نیز عمل کنید؛ **أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ!** خداپرستی و دینداری، به این نیست که در مشکلات، به سوی خدا رویم و دست به دامان لطف او بزنیم، اما به هنگام فرو نشستن طوفان مشکلات خدا و طاعت او را به فراموشی بسپاریم. اگر چنین باشد مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت نیز از خداپرستان خالص بودند؛ زیرا قرآن درباره آنها می‌گوید:

**﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَاهُمْ يُشْرِكُونَ﴾** هنگامی که سوار بر کشتی شوند (و امواج غول‌پیکر دریا و گرداب‌ها از هر سو آنها را احاطه کند) خدا را با اخلاص می‌خوانند، ولی هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، راه شرک را پیش می‌گیرند. <sup>(۱)</sup>

و در جای دیگر خطاب به این گونه افراد، می‌فرماید: **﴿وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾** هنگامی که در دریا، زبانی به شما برسد (و خطراتی به سراغ شما بیاید)، تمام کسانی که (برای حل مشکلات می‌خوانید) جز او (خدا) به فراموشی سپرده می‌شوند، اما هنگامی که شما را به خشکی و ساحل می‌رساند و نجات می‌دهد، رویگردان می‌شوید و انسان بسیار ناسپاس است. <sup>(۲)</sup>

غافل از این که روی آوردن در مشکلات به سوی خدا افتخاری نیست، بلکه افتخار آن است که در آرامش و راحتی و سلامت و قدرت، انسان متوجه خدا باشد

۱ - سورة عنكبوت: آیه ۶۵.

۲ - سورة اسراء، آیه ۶۷.

و طوق بندگی او را بر گردن نهد. آنها که در چنین ساعاتی به یاد او هستند خدا آنان را در ساعات سخت و طوفانی از لطف خود محروم نخواهد کرد.

نشانه ایمان خالص آن است که انسان در سلامت و بیماری، جوانی و پیری، فقر و غنا، پیروزی و شکست، آزادی و زندان و بالأخره در همه حال به یاد او باشد و بر آستان او پیشانی نهد.

به همین دلیل، پیامبران بزرگ و امامان و پیشوایان راستین را می بینیم که در همه حال، به یاد او بودند. حالات علی علیه السلام را در زمانی که در گوشه خانه بود و دستش به ظاهر از همه جا کوتاه بود، با زمانی که ظاهراً بر تخت قدرت تکیه زده بود، یکسان می بینیم. عبادت و راز و نیاز شبانه، رسیدگی به بینوایان و دردمندان، زهد و بی اعتنائی نسبت به دنیا، در هر دو حالت از زندگی او ظاهر و آشکار بود.

در هفتمین نکته، باز، به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «بدانید! من، هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش (این گونه) به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش (وحشتناک) دوزخ که فراریان از آن (این گونه) به خواب فرو روند؛ **أَلَا وَ اِنِّي لَمَّ اُرْكَالِجَنَّةِ نَامٌ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ نَامٌ هَارِبُهَا.**»

افرادی را دیده ایم که وقتی سفر کوچکی در پیش دارند که مختصر منافع مادی در آن است، شبانگاه خواب از چشمشان می پرد و بیدار می ماند و یا هنگامی که خطری جزئی آنها را تهدید می کند، خواب به چشمانشان فرو نمی رود، با این حال چگونه ممکن است که انسان طالب بهشت در سرای جاودان باشد - نعمتی که بالاتر از آن تصور نمی شود، یا ترسان از آتش دوزخ باشد، درد و رنج جاودانی بی نظیری که از آن رنجی برتر تصور نمی شود - ولی چنان به خواب غفلت فرو رود که گویی، خبری نیست که نیست؟!

این پدیده ممکن است از ضعف ایمان نسبت به جهان دیگر سرچشمه گیرد و یا از غرق شدن در منافع زودگذر و زرق و برق دنیا؛ هر چه باشد پدیده ای دردناک و وحشتناک است.

به هر حال، وظیفه رهبران الهی است که مردم را همواره از این خواب غفلت

بیدار کنند و با تقویت مبانی ایمان و زدودن آثار خود باختگی در برابر سود و زیان زودگذر دنیا، آنان را به وظایف اصلی و اهداف بزرگی که در پیش دارند آشنا و آشناتر سازند.

در هشتمین نکته، امام علیه السلام به مسأله مهم دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می‌فرماید:

«آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد، (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشاند؛ **أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ، يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ: وَ مَنْ لَا يَسْتَنْقِمْ بِهِ الْهُدَى، يَجْرُ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى.**

عمق این سخن، هنگامی روشن می‌شود که تعریف واضحی از حق و باطل داشته باشیم.

حق، عبارت از واقعیت‌ها است، خواه، حق تکوینی باشد یا تشریحی. حق تکوینی واقعیت‌های جهان هستی است و در مقابل آن باطل، همان خیال‌ها و سراب‌ها، موجوداتی که جز در عالم پندار وجود ندارند، است.

و حق در جهان تشریح، همان امتیازاتی است که در قوانین الهی برای افرادی یا گروه‌هایی بر طبق مصالح معین و لیاقت‌ها و شایستگی‌های ذاتی یا اکتسابی قرار داده شده است. و باطل همان قانون شکنی‌های در لباس قانون و بی‌عدالتی‌های تحت عنوان عدل و سلب حریت و آزادی واقعی در زیر نقاب آزادیخواهی است. بدیهی است، آن کس که به سراغ حق نرود، خواه در جهان تکوین یا در جهان تشریح، در دام باطل یعنی خیالات واهی و سرابهایی که از دور به شکل آب است و از نزدیک هیچ نیست، گرفتار می‌شود و روشن است که انسان از طریق هیچ به جایی نمی‌رسد. این واقعیتها است که منبع آثار است، ولی خیالات خام و پندارهای بی‌اساس، جز خسران و زیان، چه سودی دارد؟!

ممکن است انسان چند صباحی از طریق هیچ و پوچ و باطل، مردمی را اغفال کند و با وعده و وعید، آنها را سرگرم سازد به بن بست می‌رسد، بن بست است که جز

خسران و بدبختی برای خودش و دیگران به بار نمی‌آورد.

بنابراین، اگر مولی می‌فرماید: «آن کس که حق او را سود نبخشد، زیانِ باطل دامنش را می‌گیرد و آن کس که با نور هدایت راه نسپرد، در وادی گمراهی سرگردان و هلاک می‌شود» یک، واقعیت بسیار روشن است.

درست است که قبول حق و پیروی از آن، غالباً با تلخی‌هایی همراه است، ولی این تلخی مانند تلخی دوی شفا بخشی می‌باشد که پایانش، سلامت و عافیت و رهایی از چنگال بیماری و مرگ است.

از آنچه در بالا گفته شد، این مطلب آشکار گشت که حق و باطل، وجودهای ساختگی و امور اعتباری نیستند؛ حق در عالم تکوین آفرینش همان وجودهای عینی است و در جهان تشریح همان بایدها و نبایدهایی است که از مصالح و مفاسد - واقعیت‌های عینی هستند - سرچشمه می‌گیرد. به خواست خدا، در موارد مناسب در این رابطه شرح بیشتری خواهیم داد.

به هر حال هدف امام از بیان این جمله علاوه بر توجه دادن به یک اصل کلی که در سرنوشت انسانها بیشترین اثر را دارد، این است که به مردم بفهماند اگر از دستورات او که هماهنگ با حق و عدالت است پیروی نکنند، در چنگال ظلم و ستم گرفتار خواهند شد و زیانِ باطل، تمام زندگی آنها را فرا خواهد گرفت، همان گونه که سرانجام نیز چنین شد.

در نهمین نکته امام علیه السلام به مطلب مهم دیگری اشاره می‌کند که همه انسانها در آن شریکند و بخواهند یا نخواهند، باید به آن تن در دهند؛ می‌فرماید: «بدانید! فرمان کوچ، برای شما صادر شده و به زاد و توشه (این راه پرخطر)، راهنمایی شده‌اید؛ **أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ (۱) وَ دُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ.**

فرمان کوچ، همان قانون فرسودگی و مرگ است که حاکم بر زندگی همه انسانها

۱ - «ظعن» (بر وزن طعن) به معنای «کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر» است. به همین جهت «ظعینه» به معنای «هودج» آمده است چرا که از وسایل کوچ کردن بوده است، و از آنجا که غالباً زنان بر هودج سوار می‌شدند، گاهی این واژه به عنوان کنایه از زن به کار می‌رود.

است، کودکان، رو به جوانی می‌روند و جوانان، رو به سوی کهولت و سرانجام، پیری و فرسودگی و در پایان مرگ است. این قانونی است تخلف ناپذیر و بدون استثنا و قانونی است که احدی هر قدر قوی و نیرومند و هوشیار و آگاه باشد، قدرت مخالفت با آن را نخواهد داشت. این مسیری است که دست قدرت آفریدگار به منظور تکامل انسانها برای آنان ترسیم کرده است.

در جای جای آیات قرآن نیز این فرمان تکوینی در کتاب تشریح آمده است. در یک جا می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ هر انسانی سرانجام مرگ را می‌چشد.<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ هر جا باشید مرگ شما را درمی‌یابد، هر چند در برجهای محکم قرار گیرید.<sup>(۲)</sup>

حتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که برترین موجودات عالم خلقت است - مخاطب به این خطاب می‌شود.

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ به یقین تو وفات می‌کنی و آنها نیز خواهند مرد<sup>(۳)</sup>.

نه تنها انسانها، که جهان خلقت جملگی، رو به سوی مرگ می‌رود: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ همه چیز جز، ذات او، فانی می‌شود.<sup>(۴)</sup> و امثال این تعبیرها.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از فرمان کوچ، در جمله «أَمْرُكُمْ بِالظُّعْنِ» فرمان آمادگی برای کوچ از دنیا باشد، مانند آنچه در خطبه ۲۰۴ آمده است که می‌فرماید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ؛ آماده حرکت شوید! که ندای رحیل در میان داده شده است».<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲ - سوره نساء، آیه ۷۸.

۳ - سوره زمر، آیه ۳۰.

۴ - سوره قصص، آیه ۸۸.

۵ - طبق معنای نخست، امر در «أَمْرُكُمْ بِالظُّعْنِ»، امر تکوینی و اجل الهی است، ولی چیزی در جمله، در تقدیر نیست. اما طبق معنای دوم امر، جنبه تشریحی دارد و عبارت «مجهز شدن»، در تقدیر است و یا «ظعن» به معنای مجازی است.

و اما در مورد دستور به زاد و توشه، تمام انبیای الهی بدون استثنا این دستور را از سوی خدا با خود آوردند که ای انسانها، راهی پرنشیب و فراز و پرخوف و خطر، در پیش دارید؛ راهی دراز و طولانی که فاصله دنیا و آخرت را در برمی گیرد و این راه را، بی زاد و توشه، نمی توان طی کرد و زاد و توشه این راه، چیزی جز تقوا و ایمان و عمل صالح نیست؛ «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه برگزیده! به یقین، بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.<sup>(۱)</sup>

آنچه در بازار قیامت خریدار دارد و مایه نجات و رستگاری است، همان قلب سلیم و مملوّ از عشق و ایمان به خدا و نورانیت تقوا است: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم (و خالی از هرگونه شرک) به پیشگاه خدا آید.<sup>(۲)</sup>

رهروان این راه، به نقش و نگارهای منزلگاههای وسط راه نباید دل خوش کنند و فریب زرق و برق این کشتی را بخورند، بلکه باید به سر منزل مقصود و ساحل نجات فکر کنند و ببینند در آنجا چه چیزی به کار می آید.

«الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا؛ مال و فرزند زینت زندگی دنیا است و کارهای نیکی که باقی می ماند، ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است.»<sup>(۳)</sup>

در دهمین و آخرین نکته، امام علیه السلام بعد از بیدار ساختن پیروان خود و توجه دادن به موقف دنیا نسبت به آخرت و کارهای مختلفی که برای نجات ابدی باید انجام گیرد به دو مانع خطرناک و هولناک بر سر راه سعادت انسان و مسیر قرب الی الله، اشاره کرده، می فرماید:

«ترسناک ترین چیزی را که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: هواپرستی و آرزوهای دراز؛ وَ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ

۲ - سوره شعراء، آیات ۸۸ - ۸۹.

۱ - سوره بقره: آیه ۱۹۷.

۳ - سوره کهف، آیه ۴۶.

## الْأَمَلُ (۱)

همین معنا، در خطبه ۴۲ با توضیح بیشتری - به خاطر اهمّیت فوق العاده‌ای که دارد - آمده است، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! وَإِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ: أَتَّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ. فَأَمَّا أَتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيُصِدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ؛ ای مردم! بدانید که ترسناکترین چیزی که از آن بر شما خائفم، دو چیز است: پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی. پیروی از هوا و هوس، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد.»

بررسی روایات رسول خدا ﷺ نشان می‌دهد که امیرمؤمنان علی عليه السلام این سخن را از استاد بزرگ و پیشوایش، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس کرده است؛ زیرا همین معنا در بحارالانوار، ضمن کلمات آن حضرت نقل شده است. (۲)

در واقع این دو موضوع، بزرگ‌ترین مانع راه و وحشتناک‌ترین عوامل گناه است؛ زیرا، هواپرستی، هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد و هنگامی که بر انسان چیره شود، چشم و گوش او را نابینا و کر می‌کند؛ نه قدرت شنوایی سخنان حقّ پیامبران و پیشوایان معصوم را دارد و نه چشم دلش، توانایی دیدن آنچه را در این جهان، در اطراف او می‌گذرد دارا است و به این ترتیب او مانند کوران و کرانی است که در جادهٔ پرخطری به راه افتاده و هر لحظه احتمال سقوطش در پرتگاه می‌رود. و اما آرزوهای دور و دراز دنیا و مواهب مادّی را چنان در چشم انسان تزئین می‌کند که گویی جایگاه ابدی همین جا است و به این ترتیب، در بیابان زندگی گرفتار سرابهایی می‌شود و برای همیشه از رسیدن به مقصد باز می‌ماند.

در پایان این خطبه، این معلم بزرگ جهان انسانیت، در یک نتیجه‌گیری کوتاه و پرمعنا، چنین می‌فرماید: «حال که چنین است، در این دنیا، از این دنیا، زاد و

۱ - «أَمَلٌ» (بروزن عمل)، به معنای «امید و آرزو» است. البته آرزو، بر دو قسم است: آرزوهایی که می‌توان به آن دست یافت که مفهومش با امید، تقریباً، یکی است و آرزوهای دور و درازی که دست نیافتنی است و مفهومش، از امید، جدا است.

۲ - بحارالانوار، (جلد ۷۰، صفحه ۹۱)، این حدیث، از جابر بن عبدالله انصاری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باب «حب الدنيا» نقل شده است.

توشه‌ای بگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید؛ **تَزَوُّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ<sup>(۱)</sup> بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا**».

آری، سفری طولانی در پیش است و راهی بس دور و دراز. در اینجا، زاد و توشه فراوان به چنگ می‌آید، ولی در نیمه راه، خبری نیست. عاقل باید این هشدار مهم را به گوش جان بشنود و در جمع زاد و توشه، با جدّ تمام، به پا خیزد و پیش از فوت وقت، بار سفر را ببندد و آن اندازه جمع آوری کند که تا پایان سفر او را کافی باشد. از خطراتی که بر سر راهش کمین کرده‌اند، به شدّت بپرهیزد و از شیاطینی که در هر گوشه و کنار، با سخنان و اعمالِ وسوسه انگیزشان، او را به سوی خود می‌خوانند برحذر باشد.

## نکته‌ها

### ۱- کدام زاد و توشه را از این جهان بگیریم!

اگر انسان‌ها را به مسافرانی تشبیه کنیم که از یک محیط کوچک و آلوده، به سوی جهانی بزرگ و مملوّ از پاکی‌ها و نیکی‌ها در حرکتند، چیزی به گزاف نگفته‌ایم، بلکه مسافرت واقعی همین سفر است که انسان از جهان پست و کوچک دنیا به سوی جهان والا و بی‌نهایت آخرت کوچ می‌کند و تمام اموری که در یک سفر معمولی دنیا، از مکانی به مکان دیگر لازم است، در این سفر نیز وجود دارد: زاد و توشه و مَرَكَب، مبدأ و مقصد، دلیل راه، موانع و خطرات و احیاناً راهزنان راه، که بحث درباره هر یک از اینها گسترده است.

در مورد زاد و توشه، قرآن مجید با صراحت تمام آن را تقوا و پرهیزگاری، یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت فرمان خدا و گرایش به تمام نیکیها و پاکیها معرفی می‌کند. در جای جای خطبه‌های نهج البلاغه روی این معنا تکیه شده است، از جمله در خطبه ۱۸۳ می‌فرماید: **«وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَقَدْ**

۱ - «تحرزون» از ماده «حرز» به معنای «نگاهداری کردن» و حرز (بر وزن حرص) به معنای محل مطمئنی است که چیزی را در آن نگاهداری می‌کنند.

**أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْتِحَالِ وَ أُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ؛** شما مانند مسافرانی هستید که از سرایی که خانه (حقیقی) شما نیست (به سوی سرای جاودان خود) در حرکتید. فرمان کوچ از این سرا، صادر شده و دستور گرفتن زاد و توشه را به شما داده‌اند. در اینجا، جای این سؤال باقی می‌ماند که معمولاً زاد و توشه در طول مسافرت به کار می‌آید نه در مقصد، در حالی که تقوا و پرهیزگاری در قیامت به کار می‌آید و سبب نجات و کلید ورود در بهشت است؛ پس چگونه نام زاد و توشه، بر تقوا نهاده شده است؟

توجه به این نکته، پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد و آن این است که مبدأ این سفر طولانی، از لحظه مرگ و سكرات موت شروع می‌شود و در عالم برزخ ادامه دارد و همچنان در مواقع قیامت و منزلگاههای سؤال و حساب و صراط - که منازل مخوف و متعددی هستند - تداوم می‌یابد تا سرانجام به بهشت منتهی شود. بی‌شک تقوا هم در جهان برزخ زاد و توشه راه است و هم در مواقع قیامت و منزلگاههایی که قبل از ورود به بهشت وجود دارد. آری، زاد و توشه تقوا است که انسان را از این منازل پرخطر، بسلامت عبور می‌دهد و به سر منزل مقصود - که بهشت برین و جنات عدن است - رهنمون می‌شود.

این نکته نیز قابل دقت است که اگر در آیه شریفه، **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛** ملاک و معیار کرامت و ارزش انسان، تقوا قرار داده شده، نیز ناظر به همین معنا است که تنها سبب نجات، تقوای برخاسته از ایمان است که گاه از آن به عنوان «زاد و توشه» و گاه به عنوان «معیار کرامت انسان» تعبیر شده است.

در خطبه ۲۰۴ نهج البلاغه، تعبیرات روشنی دیده می‌شود که توضیحی بر بحث بالا است، می‌فرماید: **«وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بَحْضَرْتِكُمْ مِنَ الزَّادِ! فَإِنَّ أُمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوُوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَأَبَدٍ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا؛** با تهیه زاد و توشه (ایمان و تقوا و عمل صالح) به سوی آخرت حرکت کنید؛ زیرا، گردنه‌هایی سخت و دشوار و منزلگاههایی خوفناک، در پیش دارید که باید در آنها فرود آید و (مدتی) توقف کنید».

از خدای بزرگ می‌خواهیم که توفیق تهیه این زاد و توشهٔ پرارزش را، پیش از فوت وقت به همهٔ ما مرحمت کند و دست خالی (هر چند، هر چه فراهم کنیم، باز دست ما خالی است) در این سفر سرنوشت ساز، به راه نیفتیم.

## ۲- هواپرستی و آرزوهای دراز دو دشمن سرسخت سعادت انسان

هشدار را که در پایان این خطبه، دربارهٔ خطرات عظیم هواپرستی و آرزوهای دراز داده شده، باید بسیار جدی گرفت؛ چرا که نقطهٔ اصلی درد و خطر همین جا است.

هواپرستی، بزرگترین مانع راه سعادت انسان است. تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوات و خواسته‌های نفس، مهمترین دشمن سعادت بشر است.

قرآن، حتی نسبت به این موضوع به پیامبران نیز هشدار می‌دهد، از جمله در مورد حضرت داوود می‌گوید که ما به داوود گفتیم: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ از هوای نفس، پیروی نکن! که تو را از طریق حق گمراه می‌سازد».<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر، از هوای نفس، به عنوان یک بت خطرناک، یاد می‌کند و می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ آیا دیدید آن کس را که معبودش را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با علم (به این که شایستهٔ هدایت نیست)، گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر چشمش پرده افکنده، با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا، او را (در سایهٔ توبه و بازگشت) هدایت کند، آیا متذکر نمی‌شوید؟»<sup>(۲)</sup>

براستی که هواپرستی، چشم و گوش را کور و کر می‌کند و بر عقل و فکر انسان، مهر می‌زند و او را از تشخیص بدیهی‌ترین مسائل زندگی، محروم می‌سازد! چه خطری از این برتر و بالاتر است!

به همین دلیل، قرآن بهشت را تنها از آن کسانی می‌شمرد که از مخالفت خداوند

خائف و در برابر هوای نفس ایستادگی به خرج دهند: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»<sup>(۱)</sup>

آرزوهای دراز، به یقین، یکی از بدترین و خطرناکترین دشمنان سعادت انسان است؛ چراکه تجربه در تمام طول تاریخ نشان داده که انسان در بلند پروازی آرزوها هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد و هر قدر در آن پیش می‌رود، باز آرزو دارد از آن هم پیشتر رود. بدیهی است که چنین آرزوهای طولانی و بی‌حدّ و مرز تمام قدرت فکری و جسمی او را به خود جلب و جذب می‌کند و چیزی برای پرداختن به امر آخرت و زندگی جاویدان او باقی نمی‌گذارد. افرادی را می‌بینیم و می‌شناسیم که تا آخرین لحظات عمر چنان غرق در خیالات واهی و آرزوهای دور و دراز بودند که حتی لحظه‌ای نتوانستند به امر تربیت فرزندان خود بپردازند، تا گامی در راه تهذیب نفس بردارند.

از شگفتیهای این آرزوها این است که هر چه انسان پیشتر می‌رود جاذبه‌های کاذب آن بیشتر می‌شود و امواج غرور و غفلت آن سهمگین تر می‌گردد. این همان است که قرآن مجید درباره آن خطاب به پیامبر اسلام، در اشاره به وضع گروهی از کفار می‌فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ آنها را به حال خود واگذار! تا بخورند و از لذتهای این زندگی مادی بهره گیرند و آرزوها (ی دراز)، آنها را در غفلت فرو برد، ولی به زودی خواهند فهمید،<sup>(۲)</sup> (که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند و چه فرصت‌های پرارزشی را جاهلانه از دست داده‌اند).

در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است: «مَنْ أَطَالَ الْأَمْلَ أَسَاءَ الْعَمَلُ؛ آن کس که آرزوهای خود را طولانی کند، مرتکب اعمال بدی می‌شود».<sup>(۳)</sup>

با استفاده از اسباب مشروع، هرگز نیل به آن آرزوها امکان پذیر نیست، و فقط، از طریق آمیختن حلال به حرام و پایمال کردن حقوق دیگران و به فراموشی سپردن

۲ - سوره حجر، آیه ۳.

۱ - سوره نازعات، آیات ۴۰ - ۴۱.

۳ - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶.

فرمان خدا تنها به بخشی از آن خواهند رسید.

در آخر خطبه ۸۶ نهج البلاغه، حضرت با تعبیر بسیار گویایی در این زمینه به همه انسانهایی که طالب سعادتند؛ هشدار داده است، و می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا! أَنْ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ! فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ صَاحِبُهُ مَعْرُورٌ؛ بدانید! آرزوهای دراز، عقل را گمراه می‌سازد و یاد خدا را به فراموشی می‌سپرد. بنابراین به این گونه آرزوها اعتنا نکنید که فریب است و دارند این آرزوها فریب خورده است».

این مسأله، به قدری اهمیت دارد که امام علیه السلام در خطبه ۸۱ آن رارکن اصلی زهد می‌شمرد و می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ، قِصْرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ؛ ای مردم! زهد در سه چیز خلاصه می‌شود: کوتاهی آرزوها، و شکر گذاری در مقابل نعمتها و پرهیز از گناهان».

آرزوهای آدمی، همیشه، فراتر از عمر و امکان و قدرت او است و به همین دلیل، هواپرستان و دنیا طلبان هرگز به آرزوی نهایی خود نمی‌رسند و غالباً به هنگام جان دادن با ناراحتی و زجر فراوان دنیا را وداع می‌گویند.

بزرگ معلم جهان انسانیت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را در ضمن مثال جالب و روشنی بیان کرده است. آن حضرت روزی سه قطعه چوب را گرفت، یکی را در پیش روی خود بر زمین فرو نشاند و دومی را کمی آن طرف تر، ولی سومی را بسیار دورتر قرار داد. سپس رو به یاران کرد و فرمود: «می‌دانید اینها چیست؟» عرض کردند: خدا و پیامبرش، آگاه‌تر است. حضرت فرمود: «این قطعه چوبی که در برابر من قرار داد، بمنزله انسان است، و قطعه دوم - که کمی از آن دورتر است به منزله اجل و پایان زندگی است و اما آن قطعه سوم - که در فاصله دوری قرار دارد - آرزوها است که انسان، به سراغش می‌رود، ولی اجل پیش از رسیدن به آن مانع و حائل می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

۱ - تنبیه الخواطر، صفحه ۲۲۶ (به نقل از میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۱۴۳).

البته نباید فراموش کنیم که اصل وجود آرزو و امید به آینده برای انسانها انگیزه حرکت و تلاش و کوشش و فعالیت است. وجود امید و آرزو در انسان عیب نیست، بلکه حُسن است و بدون آن زندگی کردن بسیار مشکل است، اما آنچه مایه بدبختی می‌شود، آرزوهای غیرمنطقی و بیش از حد و دور و دراز است.

این، همان چیزی است که در حدیث معروف پیامبر، به عنوان یک اصل اساسی آمده است. آن حضرت فرموده: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَ لِأَعْرَسٍ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید به آینده و آرزو، مایه رحمت برای امت من است. اگر نور امید نبود هیچ مادری، فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین وظیفه معلّمان اخلاق، در اینجا سنگین است؛ چرا که باید از یک سو چراغ امید به آینده و آرزو را در دلها فروزان کنند و از سوی دیگر آن را در حد معقول و منطقی محدود سازند.

آرزوهای منطقی و معقول آن است که به مقدار نیاز انسان و در حد قدرت و توان او باشد و او را به گونه‌ای مشغول نکند که از اهداف اصلی حیات بماند.

اسلام هرگز با برنامه‌ریزی برای آینده مخالف نیست، به خصوص برای کارهای اجتماعی که مایه سربلندی جامعه مسلمانان و عدم وابستگی آنها به دشمنان اسلام است. چنین کاری، نه تنها مذموم نیست، که نوعی عبادت محسوب می‌شود. در زندگی فردی نیز عاقبت اندیشی کار مقبولی است و همان چیزی است که در روایات به «حزم» تعبیر شده است.

آنچه در اسلام مذموم شده در واقع یک چیز است و آن، این است که انسان چنان غرق آرزوها شود که آخرت را به فراموشی بسپارد و تمام توان و نیروی خود را در آرزوهایی که هرگز به آن نمی‌رسد، صرف کند.

\*\*\*

## تكمله

قال السيد الشريف رحمته الله و أقول: إنه لو كان كلامٌ يأخذ بالاعناق الى الزهد فى الدنيا و يضطر الى عمل الآخرة، لكان هذا الكلام وكفى به قاطعاً لعلائق الآمال و قادحاً زناد الاعتاظ و الازدجار و من أعجبه قوله عليه السلام: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَاقَ، وَ السَّبَقَةَ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةَ النَّارُ»، فإن فيه - مع فخامة اللفظ و عظم قدر المعنى و صادق التمثيل، و واقع التشبيه - سرّاً عجيباً و معنى لطيفاً، و هو قوله عليه السلام: «وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ، وَ الْعَايَةُ النَّارُ» فخالف بين اللفظين لاختلاف المعنيين و لم يقل: «السَّبَقَةُ النَّارُ». كما قال، «السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ»؛ لأن الاستباق انما يكون الى امر محبوبٍ و غرض مطلوبٍ و هذه صفة الجنة و ليس هذا المعنى موجوداً فى النار، نعوذ بالله منها ... !

مرحوم سيد رضى (قدس سره) در پايان اين خطبه توضيحاتى به اين شرح بيان فرموده است:

من مى گويم اگر سخنى باشد كه در دنيا مردم را با نهايت قوت، به سوى زهد بكشاند و به عمل كردن براى آخرت وادار سازد، همين گفتار (مولا اميرمؤمنان عليه السلام در اين خطبه) است كه مى تواند علاقه انسان را از آرزوهاى دراز قطع كند و جرقه بیدارى و تنفر از اعمال زشت را در دل ها برافروزد.

از شگفت آورترين جمله هاى اين خطبه، اين جملات است: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةَ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةَ النَّارُ»؛ (آگاه باشيد! امروز روز تمرين و آمادگى و فردا روز مسابقه است. جايزه برندگان بهشت و سرانجام

عقب ماندگان، آتش دوزخ است؛) زیرا امام علیه السلام با این که در این گفتارش الفاظ بلند و معانی والا و تمثیل دقیق و تشبیه بجا به کار برده، سرّی عجیب و معنایی لطیف در این نهفته است و آن جمله «وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ، وَ الْغَايَةُ النَّارُ» است. امام میان دو لفظ «السَّبْقَةُ» و «الغَايَةُ»، به خاطر اختلاف معنای ظریف آنها، جدایی افکنده و در مورد بهشت فرمود: «السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ» ولی در مورد جهنّم فرموده است: «السَّبْقَةُ النَّارُ»؛ زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است و این از ویژگیهای بهشت است که در مورد آتش دوزخ - که به خدا از آن پناه می‌بریم - وجود ندارد. (به همین دلیل امام فرموده است: «السَّبْقَةُ النَّارُ»؛ بلکه فرموده: «الغَايَةُ النَّارُ»؛ زیرا مفهوم الغایة (پایان) مفهوم گسترده‌ای است که در هر مورد ممکن است به کار رود، خواه مسرّت بخش باشد یا نه) ...!

در واقع این واژه مانند واژه «مسیر» و «مآل» است (که به معنای «سرانجام» می‌آید. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: **قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ** - به کافران بگو: بهره بگیرید که مصیر (سرانجام) شما به سوی آتش است - روشن است که در این گونه موارد، جایز نیست که گفته شود: **سَبَقَكُمْ إِلَى النَّارِ**؛ (مسابقه شما به سوی آتش است). باز در این خطبه دقت کن! که باطنش شگفت‌آور و عمقش زیاد و لطیف است: غالب کلمات مولی علیه السلام این طور است.

در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه، به جای «سبقه» «سُبْقه» (به ضم سین) آمده است. «سُبْقه» نزد عرب، به جایزه‌ای گفته می‌شود که برای برنده مسابقه می‌گذارند و معنای هر دو لفظ، به هم نزدیک است؛ چرا که جایزه را برای کار مذموم قرار نمی‌دهند، بلکه برای کار خوب و پسندیده قرار داده می‌شود.

## خطبه بیست و نهم<sup>(۱)</sup>

### و من خطبة له عليه السلام

بعد غارة الضحاک بن قیس - صاحب معاویه - علی الحاج بعد قصّة الحکمین، و فیها یستنہض اصحابه لما حدث فی الأطراف

این بخشی از خطبه‌ای است که امام، بعد از حمله ضحاک بن قیس - یکی از دوستان معاویه - به کاروان حاجیان خانه خدا، بعد از داستان حکمین، بیان فرمود و در این خطبه، به یارانش فرمان می‌دهد تا در برابر حوادثی که در اطرافشان می‌گذرد، به پا خیزند.

### خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در ذکر اسناد خطبه آمد، بعضی از محققان، این خطبه را بخشی از خطبه ۲۷ دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که واقعیت امر، چنین است؛ زیرا حال و هوای هر دو خطبه یکی است و هر دو نشان می‌دهند که مردم کوفه و عراق، در برابر حملات ایزدایی معاویه و شامیان بسیار سست و خونسرد بودند، گویی نمی‌دانستند

---

۱ - به گفته مصادر نهج البلاغه، این خطبه از خطبه‌های معروفی است که بسیاری از علماء و دانشمندانی که قبل از سید رضی می‌زیستند آن را نقل کرده‌اند که از میان آنها بزرگان زیر را می‌توان نام برد:

(۱) ابوعثمان جاحظ در البیان و التبین، جلد ۱، صفحه ۱۷۰.

(۲) ابن قتیبہ دینوری در الإمامة و السیاسة، جلد ۱، صفحه ۱۵۰.

(۳) ابن عبدربه در عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۷۱.

(۴) بلاذری در کتاب أنساب الأشراف، (در شرح زندگی علی علیه السلام)، صفحه ۳۸۰.

(۵) قاضی نعمان مصری در دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحه ۳۹۱ (البته با تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است).

شارح خوبی می‌گوید: از بحارالانوار، و احتجاج و ارشاد، استفاده می‌شود که این خطبه، بخش دیگری از همان خطبه ۲۷ است. شرح نهج البلاغه، خوبی، جلد ۴، صفحه ۲۱.

در اطرافشان چه می‌گذرد و غارتگران شام چه می‌کنند! امام، با ناراحتی شدید برای بیدار کردن افکار خفته و ارواح سست و تنبل آنها با شلاقهای آتشین سخن، آنها را زیر ضربات پی در پی خود قرار می‌دهد، شاید به خود آیند و خطری را که از سوی شامیان خونخوار آنها را تهدید می‌کند درک کنند و در برابر آنها بپا خیزند.

ابن ابی‌الحدید، چنین نقل می‌کند:

بعد از جریان حکمیت، بار دیگر امیر مؤمنان علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده شد. وقتی این خبر به گوش معاویه رسید، به وحشت افتاد و نیروهای خود را برای مقابله با امام علیه السلام فرا خواند. این وحشت زمانی افزایش یافت که خبر حرکت علی علیه السلام از کوفه و عبورش از نخيله به گوش معاویه رسید.

معاویه برای ایجاد رعب و وحشت، ضحاک بن قیس فهری را خواست و به او دستور داد به طرف کوفه حرکت کند و هر کس را که در اطاعت علی علیه السلام می‌بیند، مورد هجوم قرار دهد و اموالشان را غارت کند. در هیچ جا توقف نکند. اگر روزی در شهری به سر می‌برد، شب را در جایی دیگر باشد، ولی هرگز در برابر نیروهایی که برای مقابله با او بسیج شده‌اند، مقاومت نکند.

ضحاک، با حدود چهار هزار نفر نیرو حرکت کرد و هر جا رسید به قتل و غارت پرداخت و هر کس را در اطاعت امام علیه السلام دید کشت. به کاروان حاجیان خانه خدا حمله برد و آنها را غارت کرد. عمرو بن عمیس - برادرزاده «عبدالله بن مسعود» (صحابی معروف) - را با گروهی از یارانش در نزدیکی قطقطنه شهید کرد. وقتی این خبرها به امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، مردم را برای مقابله با این تهاجم توأم با وحشی‌گری فراخواند. هنگامی که گروهی سستی نشان دادند، حضرت خطبه بالا را ایراد فرمود. (۱)

\* \* \*

## بخش اول

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ! كَلَامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادٍ! مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَ لَا اسْتَرَاخَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيْلُ بِأَضَالِيْلٍ وَ سَأَلْتُمُونِي النَّطْوِيْلَ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطْوُولِ.

## ترجمه

ای مردمی که بدنهایتان جمع و افکار و خواسته‌هایتان پراکنده است! سخنان (داغ) شما، سنگ‌های سخت را درهم می‌شکند، ولی اعمال (سُست) شما دشمنانتان را به طمع می‌اندازد. در مجالس خود (داد سخن می‌دهید و رجز می‌خوانید)؛ می‌گویید: «چنین و چنان خواهیم کرد»، اما هنگامی که لحظهٔ پیکار با دشمن فرا می‌رسد، می‌گویید: «ای جنگ! از ما دور شو!» آن کس که شما را (برای دفاع از حق) فراخواند، پاسخ آبرومندانه‌ای نمی‌شنود. و آن کس که شما را با قهر و زور (برای جهاد و انجام وظیفه) در فشار بگذارد، قلبش آرامش نمی‌یابد. شما پیوسته به بهانه‌های گمراه‌کننده متوسل می‌شوید و تعلل می‌ورزید و از من می‌خواهید که جهاد را به تأخیر اندازم، مانند بدهکاری که (بر اثر سستی و سهل‌انگاری از ادای دین خویش ناتوان شده) و از طلبکار خود پیوسته تمديد و مهلت می‌خواهد!

## شرح و تفسیر

همان گونه که در بالا، تحت عنوان «خطبه در یک نگاه» آمد، امام علیه السلام این خطبه را در شرایط بسیار سخت و بحرانی ایراد فرموده است؛ در شرایطی که دشمن جسور و غارتگر برای تضعیف روحیه مردم عراق، در هر گوشه و کنار به حملات ایدایی و غافلگیرانه پرداخته بود و امام علیه السلام که راه چاره را در یک حرکت قوی و تهاجم همه جانبه می دید، به آماده ساختن مردم مشغول بود، ولی ناتوانی و سستی و وضعی - که به علل گوناگون بر آن گروه مسلط شده بود - امکان تشکیل چنین نیرویی را سلب کرده بود.

امام علیه السلام چاره‌ای جز این نداشت که از آخرین حربه برای بسیج این گروه سست و پرادعای کم قدرت، استفاده کند و آنان را زیر ضربات شلاق ملامت قرار دهد، شاید به خود آیند و خطراتی را که از هر سو آنها را احاطه کرده است با چشم خود ببینند. در نخستین جمله این خطبه امام علیه السلام انگشت روی عامل اصلی این ضعف و زبونی و ذلت می‌گذارد و به موشکافی این نکته مهم می‌پردازد و آن ناهماهنگی میان گفتار و عمل است که از ضعف اعتقاد باطنی به اهداف والا و آرمان‌های مقدس، سرچشمه می‌گیرد. امام آنها را مخاطب ساخته، چنین می‌فرماید:

«ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و افکار و خواسته‌هایتان پراکنده است! **أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَيْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ!**

سخنان (داغ) شما، سنگهای سخت را درهم می‌شکند، ولی اعمال (سست) شما، دشمنانتان را به طمع می‌اندازد؛ **كَلَامُكُمْ يُوْهِي<sup>(۱)</sup> الصُّمَّ<sup>(۲)</sup> الصَّلَابِ، وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِیْكُمْ الْأَعْدَاءَ!**

آری، بدبختی و زبونی و ذلت شما از اینجا سرچشمه می‌گیرد که روح وحدت از

۱ - «یوهی» از ماده «وهی» به گفته مقاییس در اصل به معنای سستی است و به همین دلیل هر سخن سستی را «واهی» می‌گویند و از آنجا که سستی، سبب متلاشی شدن می‌گردد، این واژه به معنای «پارگی و از هم گسستن» نیز آمده است.

۲ - «صم» جمع «اصم» به معنای کر و ناشنوا است و در اینجا مراد سنگهای سخت و نفوذ ناپذیر است؛ گویی گوش شنوا برای چیزی ندارد. و «صلاب» جمع «صلب»، به معنای «محکم» تأکیدی بر آن است.

میان شما رخت بر بسته است. شما ظاهراً جمع و متحدید، اما در باطن تنها و پراکنده. همین امر سبب شده که به جای عمل و کار به لفاظی و رجزخوانی و سخنان داغ و آتشین بسنده کنید، همان کاری که در هر جامعه‌ای آشکار شود از درون فرو می‌ریزد و در مدتی کوتاه همه سرمایه‌های خود را از دست می‌دهد. در مجالس خود، (داد سخن می‌دهید و رجز می‌خوانید)، می‌گویید: «چنین و چنان خواهیم کرد»، اما هنگامی که لحظه پیکار با دشمن فرا می‌رسد، می‌گویید: «ای جنگ! از ما دور شو دور شو!»؛ **تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَ كَيْتَ<sup>(۱)</sup>، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادٍ<sup>(۲)</sup>!**

این در واقع یکی از صفات بارز منافقان و افراد دو چهره و سست و بی‌اراده است که در مجالس خصوصی و عمومی داد سخن می‌دهند و از شجاعت و شهامت و تصمیم اراده قاطع بحث می‌کنند، اما گویی تمام قدرت آنها در زبان آنها خلاصه می‌شود و به هنگام ورود در میدان مبارزه چنان ضعف و سستی از خود نشان می‌دهند که گویی فریاد می‌زنند: «ای مبارزه! از ما دور شو! و از ما فاصله بگیر!» اصلاً از ورود در میدان مبارزه وحشت دارند و با بهانه‌های مختلف از آن فرار می‌کنند. آری، این گونه است حال منافقان بُرْدِل و آنها که پُر می‌گویند و اراده‌ای برای انجام کار ندارند.

جمله «حَيْدِي حَيَادٍ!» در اصل، از ماده «حید»، به معنای «تفر و کناره‌گیری از چیزی» است و نقطه مقابل آن، «فَيْحِي فَيَاحٍ» است که به معنای «توجه و ترغیب کردن به چیزی» است. بنابراین، ممکن است مخاطب در «حَيْدِي حَيَادٍ!»، لشکریان و مبارزان باشند که افراد منافق و سست عنصر، آنها را به کناره‌گیری از میدان دعوت

۱ - «کیت و کیت» از ماده «تکبیت» به معنای «آماده ساختن جهاز شتر، یا پر کردن ظرف آب» است، ولی تعبیر به «کیت و کیت» معمولاً در مواردی گفته می‌شود که انسان می‌خواهد با حرف همه چیز را درست کند.

۲ - «حیدی» صیغه فعل امر از ماده «حیود» است. و واژه «حیاد» اسم فعل است، مانند «نزال» که به معنای «انزال» است. بنابراین هر دو واژه «حیدی» و «حیاد»، یک مفهوم را می‌رساند و تأکید هم است و به معنای «دور شو و کناره بگیر!» است.

می‌کنند و به عکس افراد توانمند، ندای دعوت به مبارزه را با «فَيْحَى فَيْحَا» سر می‌دهند.

این احتمال نیز داده شده است که آنها به جنگ می‌گویند: «از ما دور شو!» و این، نهایت وحشت آنها را از مبارزه با دشمن می‌رساند.

و نیز احتمال دارد که آنها با این جمله خودشان را مخاطب می‌سازند و به خودشان توصیه می‌کنند که هر چه زودتر دور شوید و کناره‌گیری کنید.

این گروه همانند منافقان عصر پیامبرند که در سوره احزاب درباره آنها چنین می‌خوانیم: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا» «أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْتَسِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».

خداوند، کسانی را که مردم را از جنگ باز می‌داشتند و آنهایی را که به برادران خود می‌گفتند: «به سوی ما آید (و از معرکه جنگ کناره‌گیری کنید)!» به خوبی می‌شناسد. آنها (افرادی ضعیفند) جز اندکی، پیکار نمی‌کنند. آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند و هنگامی که ترس و وحشتی پیش آید، می‌بینی آن چنان به تو نگاه می‌کنند و چشمهایشان در حدقه (بی اختیار) می‌چرخد که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند، اما هنگامی که خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و غضب بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنائم طلبکار می‌شوند) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند. آنها هرگز ایمان نیاورده‌اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.<sup>(۱)</sup>

اگر تنها معدودی از یاران پیامبر اسلام چنین بودند، باید گفت متأسفانه اکثریت مردم کوفه - که لشکریان امام علی<sup>(ع)</sup> را تشکیل می‌دادند - این گونه بودند. حضرت،

سپس در ادامه این سخن می‌فرماید:

«آن کس که شما را (برای دفاع از حق) فرا خواند، پاسخ آبرومندانه‌ای نمی‌شنود و آن کس که شما را با قهر و زور (برای جهاد و انجام وظیفه) در فشار بگذارد قلبش آرامش نمی‌یابد؛ مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا أَسْتَرَّاحَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ.»

این سخن، در واقع، پاسخ به کسانی است که ممکن است بر این گونه خطبه‌های امام علیه السلام خرده بگیرند که چرا آن حضرت تنها به موعظه بسنده می‌کند؟ چرا با فشار و تهدید آنان را زیر پرچم جهاد گردآوری نمی‌کند، آن گونه که در بسیاری از کشورهای دنیا به هنگام بروز جنگ معمول است؟

امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: اگر شما را آزاد بگذارم و از طریق دعوت به جهاد وارد شوم پاسخ مناسبی نمی‌دهید و اگر با شدت و فشار شما را فراخوانم، واکنشی که قلب را آرامش ببخشد نشان نخواهید داد؛ چرا که افرادی سست و لجوج هستید و چنین افرادی با این گونه روحيات، بزرگترین مایه دردسر برای فرماندهان و پیشوایانند.

البته تاریخ نشان داده که همین مردم کوفه، تحت فشار ظالمانه بنی‌امیه، ابن‌زیدها و حجاج‌ها، در مسیرهای تعیین شده به راه می‌افتادند؛ چرا که جان و مال و ناموس خویش را در خطر می‌دیدند، ولی این کاری نبود که پیشوای عادل‌مانند علی علیه السلام انجام دهد.

حضرت باز در ادامه سخن می‌افزاید: «شما پیوسته به بهانه‌های گمراه‌کننده متوسل می‌شوید و تعلل می‌ورزید؛ أَغَالِيلُ بِأَضَالِيلٍ<sup>(۱)</sup>. و از من می‌خواهید که جهاد را به تأخیر اندازم، مانند بدهکاری که (بر اثر سستی و سهل‌انگاری از ادای دین خویش ناتوان شده) از طلبکار خود پیوسته تمديد و مهلت می‌خواهد؛

**وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطْوُولِ.**

۱ - «اعاليل» جمع «اعلولة» به معنای اموری است که انسان به بهانه آن تعلل می‌ورزد. و «اضاليل» جمع «اضلولة» به معنای اموری است که اسباب ضلالت است؛ یعنی شما برای گمراه ساختن خود و دیگران، به اسباب بی‌اساسی متشبس می‌شوید.

آری، افراد ضعیف و سست عنصر و پُرگو و پُرادّعا، همیشه چنینند. تمام همّشان در این است که با انواع بهانه‌ها، از انجام وظایف مهم و سنگین سرپیچی کنند و سستی و زبونی خویش را در پرده‌ای از عذرهای واهی و گمراه کننده بپوشانند. پیوسته امروز و فردا کنند و فرصتها را از دست بدهند.

درست شبیه همین معنا را در گروهی از منافقان و عافیت طلبان عصر پیامبر ﷺ می‌بینیم که قرآن درباره آنها افشاگری کرده، ریشه اصلی درد آنها را چنین بازگو می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا، حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟ با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.<sup>(۱)</sup>

## نکته

### عوامل سستی کوفیان

این سؤال برای بسیاری مطرح است که چرا باید لشکر کوفه با داشتن پیشوایی عادل، حکیم، مدبّر و جنگ دیده مانند امیرمؤمنان علی علیه السلام، اینچنین سستی و ضعف از خود نشان دهد، اما شامیان تحت سلطه حاکمان جبار بنی‌امیه قدرت و قوّت نشان دهند؟

پاسخ این سؤال را - همان گونه که در سابق اشاره کرده‌ایم - باید در بافت اجتماعی آن مردم پیدا کرد. کوفه سابقه تاریخی نداشت، بلکه شهر جدیدالتأسیسی بود که گروه‌های زیادی از اقوام مختلف با فرهنگ‌های متفاوت در آن اجتماع کرده

بودند، و ای بسا، که در میان آنها رقابتهای پنهان و آشکاری نیز وجود داشت؛ بخلاف شامیان که دست نخورده و یکپارچه بودند.

اضافه بر این، گروه زیادی از منافقان و دشمنان اسلام، از مدینه و نقاط دیگر، در آنجا جمع شده بودند و با وسوسه‌های شیطانی، برای تفرقه افکنی و تضعیف روحیه آنها تلاش می‌کردند.

از سوی سوم، فتوحات اسلامی ثروت زیادی را به آنجا کشانده بود و طبیعت ثروت، رفاه‌طلبی و عافیت‌جویی است که با طبیعت جهاد و رزم و پیکار سازگار نیست.

به این دلیل آنها پیوسته به دنبال عذر و بهانه می‌گشتند تا از زیر بار جهاد، حتی در لحظات حساس و سرنوشت ساز، شانه تهی کنند، که سرانجام گرفتار پیامدهای دردناک این سستی و رفاه‌طلبی شدند و پیکر آنها در زیر ضربات شلاقِ حُکامِ ظالم بنی‌امیه، مجروح و خسته شد.

آری، اگر پیشوایی پیدا می‌شد که بیت‌المال را بی‌حساب در اختیار ثروت اندوزان و رفاه‌طلبان می‌گذارد، به دنبال او راه می‌افتادند؛ ولی امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی نبود که در برابر چنین گناه عظیمی تسلیم شود و رضای خدا را به رضای خلق بفروشد؛ از این رو در یکی از خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه - که احتمالاً جزئی از خطبه مورد بحث است - آنها را مخاطب ساخته، چنین می‌فرماید:

«وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي لِأَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي؛ من می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند و کجی شما را (ظاهراً) راست می‌سازد، ولی من هرگز اصلاح (ظاهری) شما را با تباه ساختن نفس خویش جایز نمی‌دانم.»<sup>(۱)</sup>

\*\*\*



## بخش دوم

لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ! وَ لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ! أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ  
تَمْنَعُونَ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟  
الْمَغْرُورُ - وَاللَّهُ! - مَنْ غَرَّرَ تَمُوهُ، وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ، فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهُ! -  
بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَاقِ نَاصِلٍ.

### ترجمه

افراد ضعیف و ناتوان، هرگز نمی‌توانند ستم را از خود دور کنند؛ و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید. از کدامین خانه بعد از خانه خود دفاع می‌کنید؟ (آیا برتر از دارالاسلام جایی هست؟) و همراه کدام امام و پیشوا بعد از من به مبارزه با دشمن برمی‌خیزید؟ (آیا امامی آگاه‌تر و عادل‌تر از من سراغ دارید؟) به خدا سوگند فریب خورده واقعی کسی است که فریب شما را بخورد و آن کس که بخواهد به وسیله شما پیروز شود به خدا سوگند همانند کسی است که در قرعه کشی و بخت آزمایی، برگ نابرنده‌ای نصیبش شود! و کسی که بخواهد به وسیله شما تیری به سوی دشمن پرتاب کند، مانند کسی است که با تیر سر و ته شکسته تیراندازی می‌کند.

### شرح و تفسیر

در این فراز امام علیه السلام نخست به یک اصل بسیار مهم در زندگی انسان‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «افراد ضعیف و ناتوان، هرگز نمی‌توانند ستم را از خود دور کنند؛

و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید؛ **لَا يَمْنَعُ الضَّيْمُ<sup>(۱)</sup> الدَّلِيلُ! وَ لَا يَدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ!**

سزاوار است که این دو جمله را با آب طلا بنویسند و هر روز و هر شب برای مردم ستم‌دیده جهان تکرار کنند تا جزء فرهنگ آنها شود و در اعماق روح و خون آنها نفوذ کند.

آری، ستمگران جهان هرگز به افراد ذلیل و ناتوان رحم نکرده و حق آنها را با میل و رغبت به آنان تقدیم نمی‌کنند. حق‌گرفتنی است و با تلاش و کوشش و ایثار و فداکاری باید آن را به چنگ آورد. نباید فراموش کرد که با زورمندان و ستمگران جز با زبان زور نمی‌توان سخن گفت.

اصولاً طبیعت زندگی این جهان چنین است که در راه رسیدن به مقاصد عالی مادی و یا معنوی، موانع فراوانی وجود دارد و آن کس که با این موانع پیکار نکند و ضعف و سستی نشان دهد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.

سپس امام علیه السلام برای قطع بهانه‌جویی آنان به این نکته اشاره می‌کند که شما منتظر چه هستید؟ «از کدامین خانه، بعد از خانه خود دفاع می‌کنید؟ (آیا بالاتر و برتر از دارالاسلام، جایی هست؟) و همراه کدام امام و پیشوا بعد از من به مبارزه (با دشمن) برمی‌خیزد؟» (آیا امامی، آگاه‌تر و عادل‌تر و پرتجربه‌تر از من سراغ دارید؟)

**أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟**

آری، اگر شما از خانه خود که دارالاسلام است دفاع نکنید از هیچ چیز دفاع نخواهید کرد و اگر همراه من آماده پیکار با دشمن نشوید، با هیچ کس نمی‌توانید این برنامه را اجرا کنید. همیشه باید ذلیل و ناتوان و اسیر چنگال دشمن باشید و ابتکار عمل در دست آنها باشد و شما همانند بردگان بی‌اختیار در دست آنها باشید.

در واقع امام می‌خواهد آنها را با هر چیزی که به آن پایبندند تحریک و تشویق کند؛ اگر طرفدار حق هستند، حق بدون تلاش و کوشش به چنگ نمی‌آید و اگر

۱ - ضیم، به معنای «ظلم و ستم» آمده است.

علاقمند به خانه و لانه و وطن خویشند، آن هم بدون مبارزه با دشمنان محفوظ نمی ماند و اگر علاقمند به امام و پیشوایتان هستید، کدام امام و پیشوا بهتر از آنچه دارید پیدا می شود؟ پس درد شما چیست؟ و مشکل شما کجا است؟

امام علیه السلام در ادامه این سخن آنها را به خاطر مکر و فریب و سستی و بی تفاوتی شان شدیداً مورد سرزنش قرار می دهد، می فرماید:

«به خدا سوگند! فریب خورده واقعی کسی است که فریب شما را بخورد! **الْمَعْرُورُ - وَاللَّهِ! - مَنْ عَزَّزْتُمُوهُ**»<sup>(۱)</sup>.

زیرا ممکن است که شخص شیاد فریبکاری، بخشی از سرمایه و زندگی انسان را ببرد یا لباس و خانه او را برباید، اما شما با فریبکاری خود همه چیز مرا غارت کردید و به تمام سرنوشت مسلمانان پشت پازدید و عدل و دادگری، پاکی و تقوی، عزت و سربلندی، حقوق مردم و مستضعفان را بر باد دادید. سپس می افزاید:

«کسی که بخواهد به وسیله شما، پیروز شود به خدا سوگند! همانند کسی است که در قرعه کشی و بخت آزمایی، برگ نابرنده ای نصیبش شود؛ **وَمَنْ فَازَ بِكُمْ، فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهِ! - بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ**»<sup>(۲)</sup>.

اشاره به این که کمک و همکاری شما به هیچ وجه حساب شده نیست و کسی که اعتماد بر همکاری شما کند، مانند کسی است که در یک قرعه کشی شرکت کرده که نتیجه آن در پایان، برگ نابرنده است.

مسأله قرعه کشی و بخت آزمایی در میان عرب با تشریفات خاصی معمول بوده است. آنها شتری را می خریدند و آن را به قسمتهای متعددی تقسیم می کردند، سپس ده چوبه تیر داشتند که هر کدام از آنها نامی داشت و بر روی آن نوشته شده بود. هفت عدد از تیرها، به ترتیب، برنده یک سهم و دو سهم، تا هفت سهم

۱ - مقدم شدن «المغرور» - که در واقع، خبر مبتدا است - در اینجا، معنای حصر را می رساند؛ یعنی فریب خورده واقعی، تنها چنین کسی است.

۲ - «اخیب»، از ماده «خیب»، در اصل، به معنای «محروم شدن و از دست رفتن مطلوب» است و «سهم اخیب» به چوبه تیری می گویند که به هنگام بخت آزمایی علامت باخت را دارد.

(مجموعاً بیست و هشت سهم) بود و سه چوبه تیر دیگر، برنده هیچ سهمی نبود و هر کدام از آنها نیز نامی داشت. و در واقع، سهم «اخیب» (چوبه تیر نابرنده) عنوانی برای آنها بود.

مجموع این ده تیر را در کیسه‌ای می‌کردند و تکان می‌دادند و به ترتیب به نام ده نفر خارج می‌کردند. آنها که صاحب تیر برنده می‌شدند، سهم خود را از گوشت شتر می‌بردند و آنها که سه چوبه تیر نابرنده به نامشان می‌افتاد، مجبور بودند هر کدام یک سوم بهای شتر را بپردازند؛ به این ترتیب این سه نفر نه تنها برنده نبودند، بلکه خسارت نیز بردوش آنها بود.

امام علیه السلام مردم کوفه را که همکاریشان بی‌ارزش و مبارزه‌هایشان توخالی و خسارت‌بار بود، به آن چوبه‌های تیر نابرنده پرخسارت تشبیه می‌کند؛ و چه تشبیه گویا و ظریفی!

حضرت در ادامه سخن به تشبیه گویای دیگری می‌پردازد و می‌افزاید:

«کسی که بخواهد به وسیله شما تیری به سوی دشمن پرتاب کند، مانند کسی است که با تیر بی‌پیکان تیراندازی می‌کند! **وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ<sup>(۱)</sup>**».

تیراندازان قدیم که با کمان تیراندازی می‌کردند، تیرهایی داشتند که از سه قسمت تشکیل شده بود: چوبه تیر - که اصل تیر را تشکیل می‌داد - و پرهایی که در انتهای آن بود و سبب می‌شد چوبه تیر به طور مستقیم به سوی هدف حرکت کند و نوک فلزی که در سر چوبه تیر بود سبب فرورفتن تیر در هدف می‌شد.

بدیهی است که اگر تیر نوک فلزی نداشته باشد، علاوه بر این که حرکتش خالی از انحراف نخواهد بود، به هدف هم که می‌رسد کاری از آن برنمی‌آید و آخرین اثرش، مانند اثر شلاق است که بر بدن وارد شود و نیز تیری که آخرش شکسته، روی زه

۱ - «افوق ناصل» چوبه تیری است که نه پیکان داشته باشد، نه شکاف آخر، یعنی، نه سر دارد و نه ته، در نتیجه به درد نمی‌خورد.

قرار نمی‌گیرد و به پیش رانده نمی‌شود و به فرض که نوک فلزی هم داشته باشد، کاری از آن ساخته نیست.

امام در این سخن بر این نکته تأکید می‌کند که شما مردم کوفه، فاقد نیروی اصلی تهاجم بر دشمن - که همان نیروی ایمان و شجاعت و وفاداری و تقوا است - هستید و چنان به زندگی روزمرهٔ پرزرق و برق خود چسبیده‌اید که همهٔ ارزش‌ها را به دست فراموشی سپرده‌اید.

در اینجا نکتهٔ قابل توجه این است که «أَفُوقَ» از مادهٔ «فوق» به معنای «ته چوبهٔ تیر» است که دارای شکافی است و روی زه قرار می‌گیرد و با فشار آن به پیش رانده می‌شود و «ناصل» از مادهٔ «نصل» به معنای فلز تیزی است که بر سر تیر نصب می‌شود. تعبیر «افوق ناصل» در موردی گفته می‌شود که چوبهٔ تیر، نه سر داشته باشد و نه ته، که هیچ کاری از آن ساخته نیست؛ چرا که فقدان یکی از این دو، آن را از کار می‌اندازد، تا چه رسد که هر دو قسمت خراب باشد.

## نکته‌ها

### ۱- حقّ گرفتنی است

از تعبیری که در جملهٔ «لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ» در فراز بالا آمد، این اصل اساسی زندگی انسان‌ها، به خوبی استفاده می‌شود که حقّ گرفتنی است، نه دادنی؛ یعنی «در جوامعی که زورمندان و غارتگران حاکمند، یا در کمین حکومتند، هرگز نمی‌توان انتظار داشت که با میل و رغبت حقوق مستضعفان را به آنها بدهند؛ چرا که قدرت آنها، اصولاً از غصب حقوق دیگران به دست می‌آید و بازگرداندن حقوق دیگران به آنها، مساوی است با از دست دادن قدرتشان و این، کاری است که هرگز آمادهٔ انجام آن نیستند.

اینجاست که امام، به همهٔ ستمدیدگان و محرومان و مستضعفان جهان درس می‌دهد که متحد شوند و به پاخیزند و با تلاش و کوشش، حقّ خود را از زورمندان

بگیرند و در این راه، به یقین پیروز می‌شوند؛ چرا که غاصبان حتی برای حفظ موقعیت خود حاضر به ایثار نیستند، در حالی که مستضعفان و ستمدیدگان هر بهایی را برای احقاق حق خویش می‌پردازند.

درست است که در دنیای امروز شعارهایی در زمینه حقوق بشر و بازگرداندن حق محرومان به آنها داده می‌شود، ولی تجربه نشان داده که این شعارها دامی است برای همان قشر محروم و مستضعف و فریب و نیرنگی است برای اغفال آنها و در نتیجه غصب حقوق آنان. بنابراین، این اصل که «حق را باید گرفت» هم در گذشته صادق بوده و هم امروز و هم فردا و فرداها.

آری، مؤمنان پاکدل و سربلند دست روی دست نمی‌گذارند تا زورمندان بی‌رحم تمام سرمایه‌ها و افتخارات آنها را بر باد دهند. نزد آنان تن به شمشیر دادن بر تسلیم ذلیلانه در برابر زورمندان غاصب ترجیح دارد.

این همان درسی است که امام حسین علیه السلام در میدان نینوا در روز عاشورا به جهانیان آموخت و در جمله‌های تاریخی و ماندگارش فرمود: «**أَلَا! وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذِّلَّةِ! وَهِيَاتَ لَهُ ذَلِكَ! هِيَاتَ مِنِّي الذِّلَّةُ! أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُدُودُ طَهْرَتٍ وَحُجُورٌ طَابَتْ، أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ**»؛ «آگاه باشید! مرد آلوده، فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیئات که من ذلت را بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان پاک دامن و مادران پاکیزه، از این ابا دارند که اطاعت لئیمان را بر قربانگاه بزرگواران ترجیح دهیم».<sup>(۱)</sup>

این که آیات قرآن کراراً مؤمنان را به صبر و استقامت دعوت می‌کند، در واقع برای همین است. در آیه ۲۱۴ بقره می‌خوانیم:

«**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّنَّهُمْ الْبَاسَاءُ، وَالضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ**

مَتَى نَصَرَ اللهُ الْإِنَانَ نَصَرَ اللهُ قَرِيبَهُ؛ آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آن که حوادثی همانند حوادث گذشتگان به شما برسد؟ همانا که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کی فرا می رسد؟» آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.»

مطالعه تاریخ جنگهای اسلامی، مانند بدر و احد و احزاب و تبوک و حنین نیز این حقیقت را آشکار می سازد که مسلمانان نخستین در عصر پیامبر، اگر شاهد پیروزیهای سریع و پی در پی بودند، همه بدون استثناء در سایه جد و جهد و ایثار و فداکاری بسیار صورت گرفت، درست است که دست حمایت الهی بالای سر آنها بود، ولی از نظر اسباب ظاهر عامل پیروزی تلاش و کوشش آنان بود.

این یک قانون جاودانه تاریخ است نه منحصر به یاران پیامبر و امام حسین علیه السلام بوده و نه مربوط به دیروز و امروز است؛ بلکه در آینده مانند گذشته نیز این اصل اساسی حاکم است.

## ۲- دفاع از وطن

هر قدر انسان به تاریخ عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام آشنا تر می شود و ضعفها و ناتوانیهای عجیب مردم عراق و کوفه را در آن عصر بررسی می کند، به این حقیقت تلخ واقف می گردد که این مردم زیون و ذلیل و نادان چگونه ارزشهای مکتب این پیشوای بزرگ را با اعمال خودشان به زیر سؤال بردند!

به همین دلیل مولا علی علیه السلام برای تحریک آنها و آماده ساختن شان جهت مبارزه با دشمنان خون آشام از تمام وسایل ممکن استفاده می کند، از جمله در فراز بالا روی مسأله وطن و علاقه انسانها به آن تکیه فرموده و می گوید:

«أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟» از کدامین خانه و وطن بعد از خانه و وطن خود،

دفاع می کنید؟»

اشاره به این که هر انسانی به خانه و وطن خویش علاقه مند است و هنگامی که آن را در خطر جدی ببیند، هر کس که باشد، و از هر آیین و مکتبی پیروی کند، برای دفاع از آن به پا می‌خیزد، اما این روح نیز در شما مرده است.

در اینجا، این سؤال پیش می‌آید که آیا احترام به وطن در اسلام، به عنوان دارالاسلام بودن است؟ یعنی کشور اسلام، از این نظر که کشور اسلام است، احترام دارد یا نه، وطن ذاتاً از دیدگاه اسلام دارای احترامی است که وقتی دارالاسلام بر آن تطبیق کند، احترام آن دو چندان می‌شود؟ پاسخ این سؤالات را در آیات و روایات می‌توان پیدا کرد و حکم عقل نیز آن را تأیید می‌کند. توضیح این که کراراً در آیات قرآن آمده است که «بیرون راندن از وطن، یک ضدّ ارزش» است. مفهوم آن، این است که وطن ذاتاً یک ارزش محسوب می‌شود. از جمله، آیاتی که بوضوح این معنا را بیان می‌کند، آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه است، می‌فرماید:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در امر دین، با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند، [نهیتان می‌کند] از این که با آنها دوستی کنید. و هر کس آنها را دوست دارد، ظالم و ستمگر است.»

در این دو آیه، مخصوصاً، مسأله اخراج از خانه و وطن، در برابر مقاتله در دین قرار داده شده، که نشان می‌دهد هر کدام، ارزشی جداگانه دارد.

در آیه ۲۴۶ سوره مبارکه بقره نیز این سخن، از زبان گروهی از بنی اسرائیل نقل

شده است: «**قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا**»؛ آنها، به پیامبر زمان خود گفتند: «چگونه ممکن است که در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم (شهرهای ما از سوی دشمن، اشغال و فرزندانمان اسیر شده‌اند؟)»

این تعبیر نشان می‌دهد که انگیزه آنها برای جهاد، علاوه بر حفظ آیین الهی، نجات وطن بوده است و پیامبر آنان بر این سخن اعتراض نکرد و عملاً بر آن مهر تأیید نهاد. در این باره آیات دیگری نیز هست که طالبان به آنها مراجعه کنند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز هنگامی که می‌خواست از مکه هجرت کند، سخت ناراحت و منقلب بود. درست است که مکه، ارزش معنوی و الهی فوق العاده‌ای داشت، ولی به نظر می‌رسد که علاقه پیامبر به آن شهر جهات متعددی داشت که از جمله علاقه او به زادگاهش بود. خداوند با این جمله او را دل‌داری داد:

«**إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ**؛ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت باز می‌گرداند.»<sup>(۱)</sup>

اساساً انسان رابطه مادی و معنوی فراوانی با زادگاه خود دارد و تاریخ‌نگارانش با آن پیوند ناگسستنی پیدا کرده است. همین پیوند، سبب علاقه او به وطن می‌شود و همین علاقه، انگیزه حفظ و دفاع و عمران و آبادی آن می‌گردد.

در حدیثی از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «**عُمَرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ**؛ شهرها با حب وطن آباد می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «**مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَائُهُ؛ عَلَيَّ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَ حَنِينُهُ إِلَيَّ أَوْطَانِهِ**؛ از نشانه‌های ارزش و شخصیت انسان آن است که نسبت به عمر از دست رفته (که در آن کوتاهی کرده است) اشک بریزد و نسبت به وطنش علاقه‌مند باشد.»<sup>(۳)</sup>

۲ - بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۵.

۱ - سوره قصص، آیه ۸۵.

۳ - بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۴.

حدیث معروف «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>(۱)</sup> علاقه به وطن، از نشانه‌های ایمان است»، نیز در منابع مختلفی نقل شده است.

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که عشق و علاقه به زادگاه و وطن هم ریشه‌هایی در قرآن مجید دارد و هم در روایات و هم در منطق عقل. ولی این بدان معنا نیست که انسان نسبت به وطن و زادگاهش عشق کورکورانه داشته باشد و اگر فرضاً برای تکامل علمی و مادی و معنوی هجرت از وطن ضرورت پیدا کند، متعصبانه از وطن جدا نشود، هر چند به قیمت عقب ماندگی و درماندگی او تمام شود. پیامبر اسلام ﷺ با هجرت خود از مکه - که علاوه بر تمام مزایای معنوی، زادگاه آن حضرت بود - به مدینه که محیط بازتری برای نشر و پیشرفت اسلام محسوب می‌شد، ثابت کرد که ماندن در وطن همیشه مطلوب نیست و استثنائاتی دارد که باید آن را پذیرفت.

جالب این که پس از فتح مکه، باز پیامبر اکرم ﷺ آنجا را برای اقامتگاه خویش انتخاب نکرد و به مدینه بازگشت؛ چرا که مدینه جایگاه مناسب‌تری برای مرکزیت اسلام بود. به همین دلیل در حدیث معروفی که در کلمات قصار نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی ع نقل شده می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ. حَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكُ؛ شهری برای تو شایسته‌تر از شهر دیگری نیست (و در ضرورت‌ها باید از وطن هجرت کنی) بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (یعنی وسایل پیشرفت تو را فراهم سازد).»<sup>(۲)</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که اگر وطن مادی و جسمانی توأم با وطن معنوی و روحانی گردد و عنوان دارالاسلام به خود بگیرد، عشق و علاقه و احترام به آن، بمراتب، افزون‌تر می‌گردد و در اینجا است که انگیزه‌های معنوی و مادی، دست به دست هم می‌دهند و انسان را برای دفاع از آن تا آخرین نفس آماده می‌سازند.

\* \* \*

## بخش سوم

أَصْبَحْتُ وَ اللهُ! لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَ لَا أُوعِدُ  
الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا بَالُكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ. أَقُولُ  
بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ وَ غَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ؟! وَ طَمَعاً فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!

### ترجمه

به خدا سوگند! به آنجا رسیدم که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم و به یاری شما  
امیدی ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نخواهم کرد. درد شما چیست؟  
داروی شما کدام است؟ طبابت و درمانتان از چه راهی میسر است؟ این گروه  
(شامیان) مردانی مانند شما هستند (چرا آنها این گونه متحدند و گوش به فرمان  
پیشوای ظالمشان هستند، ولی شما این گونه پراکنده و عصیانگرید؟) آیا سخن  
بدون آگاهی (مشکلی را حل می‌کند؟) و غفلت آمیخته با بی‌تقوایی و امید به  
پیروزی، در حالی که شایستگی آن را ندارید، (شما را به جایی می‌رساند؟)

### شرح و تفسیر

کاری کردید که از شما مأیوسم!

در آخرین بخش این خطبه - که از خطبه‌های دردناک و غم‌انگیزی است که از  
مولا علی علیه السلام شنیده شده است - امام، آخرین تازیه‌های سرزنش و ملامت را بر  
ارواح مرده آنها می‌نوازد، به این امید که شاید به حرکت آیند و بر پاخیزند و با  
امکانات وسیع و گسترده‌ای که دارند، قدرت شیطانی دشمن را درهم بشکنند و

مسلمانان را از شرّ این خون‌آشامان - که آخرین تفاله‌های زمان جاهلیتند - آسوده کنند، می‌فرماید:

«به خدا سوگند! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نخواهم کرد. **أَصْبَحْتُ وَ اللهُ! لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ.**»

درست است که اعتماد متقابل پیشوا و پیروان، از اصول مسلم مدیریت است و اعتماد به مردم و تشویق آنان و چشم‌پوشی از خطاهایشان و بیان نقاط قوّتشان، مایه دلگرمی و پیروزی است، ولی گاه کار به جایی می‌رسد که بر اثر ضعف و سستی فوق العاده و پراکندگی افکار و تشنّت صفوف و جهل و نادانی تمام روزنه‌های امید رهبر و پیشوا بسته می‌شود و مردم در شرایط خاصّی به شکل فردی در می‌آیند که گرفتار ایست قلبی شده و جز با فشارهای سنگین امیدی به بازگشتش نیست. و یا مانند کسی که ماده سمی خواب آوری خورده که باید او را با سیلی آبدار از فرورفتن در خوابی که مایه مرگ است، نجات داد.

این سخنان در عین این که وضع مردم کوفه را مشخص می‌کند، مشکلات طاقت فرسای امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در آن مقطع تاریخی نشان می‌دهد. او، حق داشت این چنین اظهار بی‌اعتمادی به آنها کند؛ چرا که بارها از وعده‌های خود تخلف کرده و بی‌وفایی و پیمان شکنی را نشان داده بودند. آنها گروهی بودند که تنها، با رجزخوانی و شعارهای داغ در مجالس شب‌نشینی دل خوش می‌کردند، ولی به هنگام حرکت به سوی میدانهای نبرد با دشمن در لانه‌های خود می‌خزیدند.

حضرت سپس در ادامه این سخن گویی بر آنها فریاد می‌زند، می‌فرماید:

«درد شما چیست؟ داروی شما کدام است؟ طبابت و درمانتان از چه راهی میسر

است؟ **مَا بِالْكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟**

این گروه شامیان مردانی مانند شما هستند (چرا آنها این گونه متحدند و آن قدر

مقاوم و گوش به فرمان پیشوای ظالمشان هستند، ولی شما این گونه پراکنده و سست و عصیانگرید؟): **الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ.**

آیا آنها، از آب و گل دیگری هستند، یا ساختمان جسمی و روحیه دیگری دارند؟ به یقین چنین نیست، فرق آنان با شما در یک چیز است: اخلاق و روحیات. آری، آنها می‌دانند برای میدان جنگ چه چیزهایی لازم است، ولی شما هرگز نمی‌دانید و علی‌رغم نعمتهای عظیمی مانند پیشوای قدرتمند و ... که خدا به شما داده، نفرت فراوان و امکانات بسیار آنها شما را مرعوب خود ساخته و به ذلت کشانده است. افسوس و صد افسوس که رهبری مانند من، گرفتار شماها شده!

و به گفته مولا، در دیوان منسوب به آن حضرت:

**دَاوُوكَ فِیْكَ وَ مَا تُبْصِرُ**

**وَ دَاوُوكَ مِیْنَكَ وَ مَا تُشْعُرُ**

درد تو در درون جان تو است و تو نمی‌بینی

و داروی تو، در خود تو است و تو نمی‌فهمی!

سرانجام و در آخرین جمله‌های این خطبه، امام دقیقاً انگشت روی درد آنها می‌گذارد و در سه چیز، آن را خلاصه می‌کند و می‌فرماید:

«آیا سخن بدون آگاهی (مشکلی را حل می‌کند؟) و غفلت آمیخته با بی‌تقوایی

شما را به جایی می‌رساند؟ و امید به پیروزی دارید، در حالی که شایستگی آن را ندارید؛ **أَقُولًا بَعْدَ عِلْمٍ؟ وَ غَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ؟! وَ طَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!**

آری، بدبختی شما از اینجا سرچشمه می‌گیرد که نسنجیده سخن می‌گویید و سطح آگاهی شما پایین است: شما آیین تقوا را رها کرده در غفلت دنیاپرستی فرو رفته‌اید؛ شما می‌خواهید تکیه بر جای بزرگان و پیروزمندان بزنید، در حالی که اسباب پیروزی را فراهم نساخته‌اید. آری، درد شما، اینجا است.

این عوامل سه‌گانه (گفتار بدون عمل و جهل توأم با بی‌تقوایی و امید پیروزی،

بدون فراهم ساختن اسباب آن) در هر قوم و ملّتی که فراهم شود، سبب بدبختی و بیچارگی و شکست آنها خواهد شد.

## نکته

### عوامل اصلی ناکامیها

بی‌شک، سپاهیان علی علیه السلام با آن رهبری لایق و قابل قبول مردمی و سابقهٔ در جهاد، امکان پیروزی بر دشمن را از هر نظر دارا بودند، ولی متأسفانه ضعفهایی داشتند که تمام عوامل پیروزی را از اثر انداخت و بی‌شک، این ضعفها در هر قوم و ملّتی که پیدا شود، سرنوشتی بهتر از سپاه کوفه نخواهد داشت.

در جمله‌های اخیر این خطبه و پاره‌ای از جمله‌هایی که در فرازهای قبل گذشت، این ضعفها به خوبی تبیین شده که نخستین آن، رها کردن عمل و چسبیدن به سخن است. امروز در جای گرم و خوش بنشینند و سخن از جنگ و جهاد گویند، بی‌آن که به آن معتقد باشند و یا تصمیمی بر انجام آن بگیرند. در پشت جبهه حرفهای داغ آتشین بزنند، ولی هرگز به خطوط مقدم نزدیک نشوند. اصولاً افراد پر ادعا و پرحرف در عمل، افرادی ضعیف و ناتوانند، گویی تمام قدرت و استعداد خود را در زبانشان جمع کرده‌اند!

جملهٔ «أَقُولُ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟»، همین معنا را می‌رساند؛ خواه علم را به معنای «آگاهی» بدانیم یا به معنای «اعتقاد» یا به معنای «عمل»؛ چرا که هر سه تفسیر، به یک نتیجه بازمی‌گردد؛ زیرا آگاهی و اعتقاد نسبت به چیزی، دعوت به عمل می‌کند و ضعف عمل، معمولاً به خاطر عدم درک عمیق و نداشتن اعتقاد است، همان‌گونه که در سخن دیگری از مولا علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ؛ فَمَنْ عِلْمَ عَمَلٍ»<sup>(۱)</sup>، علم، با عمل همراه است، کسی که آگاهی (و اعتقاد) نسبت به

چیزی داشته باشد، به آن عمل می‌کند.»

عامل دیگر، غفلت و فقدان وَرَع است و به تعبیری دیگر عدم توجه به واقعیتها - که برخاسته از بی‌تقوایی است - سبب می‌شود که دشمن براحتی در میان جمع نفوذ کند و گاه سران آنها را بازخارف دنیا بخرد و گاه آنها را با مقام تطمیع کند و یا از خطر بترساند، در حالی که اگر هوشیاری آمیخته با پرهیزگاری جای این غفلت و بی‌تقوایی را بگیرد تیر دشمن به سنگ می‌خورد و کمانه می‌کند و به او باز می‌گردد. عامل سوم، طمع در چیزی است که شایستگی آن را ندارد و یا به تعبیر دیگر اسباب آن را فراهم نساخته است.

می‌دانیم که در عالم، برای رسیدن به هر مقصدی، اسبابی لازم است و قانون علت و معلول، با اراده و مشیت الهی با قدرت تمام بر جهان حکومت می‌کند؛ هر چند ناآگاهان در عالم خیال این پیوندها را از هم گسسته و برای رسیدن به مقصود به اوهام و خیالات دل می‌بندند.

جمله «طَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ» می‌تواند به همین معنا باشد که شما طمع در چیزی دارید که استحقاق آن را ندارید، ولی برخی از مفسران نهج البلاغه - گفته‌اند که منظور از این جمله، این است که آنها طمع داشتند که عطایاشان از بیت‌المال، افزوده شود و بیش از آنچه استحقاق دارند از سوی مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنها پرداخته شود و چون این خواسته نامشروع، انجام نشد، در جنگ سست شدند.

بدیهی است که این طرز تفکر مادی‌گرایانه، هر جا باشد، عامل بدبختی و شکست است، همان‌گونه که توجه به جمع‌آوری غنائم - که یک گرایش مادی در میدان جهاد الهی بود - در جنگ احد، سبب شکست سختی در سپاه اسلام شد. به هر حال این اصول تنها مربوط به تحلیل عوامل شکست در لشکر کوفه نبود، بلکه اصولی است مربوط به هر عصر و زمان و مکان.

این جمله‌های اخیر، بلکه تمام فرازهای این خطبه، از سوز درون مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و

نهایت ناراحتی آن حضرت خبر می‌دهد و اگر تاریخ مدوّن هم وجود نداشت، همین جمله‌ها کافی بود که شرایط خاصّ زمان حضرت را روشن سازد.

\* \* \*